

Dec. 1961 - Mar. 1962

پوہنچی ادبیات

Adab. Kabul

Vol. 9, No. 5-6, Qaws-Hut 1340

(November 1961-February 1962)

علمی ، ادبی ، تحقیقی
نایابی ، فلسفی ، اجتماعی

Ketabton.com

ادب

هیأت تحریر

پوھاند
پوھاند دکتور جاوید
پوھاند دکتور اعتمادی
پوھوال دکتور صالح
پوهندوی دکتور علمی

درین شماره

صفحه	مضمون
۱	نامه نگاری و خوانده
۴۰	نگارش و تفکر
۷۷	یوتیدیموس و باکتریا زندگانی حضرت عایشه
۱	Abu Raihan al Biruni
۷	Geographical History of Herat

وی با چشم شعر و زیبایی مجرد در لاب اتوار کانسکریت بر پدیده های طبیعت مینگریست . با وجودیکه گویته تا پایان عمر خویش فلسفه تکنیکی را دوست نداشت و از آن متعدد و مشکوک بود اما بطور گذی تار و پود ساینس و شعر او را نظریات فلسفه عمومی میساخت .

سینوزایگانه خردمند و فیلسوفی بود که مر گویته را پذیرا افتاده بود . گویته نظریه وحدت الوجود سینوزا را پذیرفته آمد ، ولی با مدرسه اصالت جبروی با تمام معنی کلمه موافقت نکرد . گویته مانند سینوزا : اعقیده نداشت که حیات و تمام کاینات دست جبر پوکات بندی میشود ، حتی باشکه رابطه بین علت و معلول وجود دارد ، عقیده تمام و تامی نداشت . گویته بر آن بود که آزادی توأم با ضرورت در لفاظه من موزی ملفووف شده (بقیه در صفحه ۳ پشتی)

گویته

گویته (۱۷۶۹ - ۱۸۳۲) از اینکه فقط زیر عنوان مؤلف «فاوست»، «ورتر» و نویسنده، اشعار در اماییکی، حماسی و عشقی از وی قدر میشد ، تنفر و انجار عمیق خودش را اظهار مینمود.

شایسته میبود، در نظرش، تازه‌ی بحیث یک‌سایندان تعجیل ننمایند.

گویته بر آن بود که ارزیابی آثارش بر کس میسر نباشد تایتکه کمک های اورادر جهان انانومی ، معدن‌شناسی ، هیتر و لو جی ، نباتات ، حیوانات و او پستک در نظر نگیرند . اکثر علمای معاصر روی این حقیقت با سوانح نگاران این دانشمند شهر و عالم‌بزر ، همتوا میباشند . این درست است که تیوری الوان وی بر اساس ناستوری بنیادگذاری شده ؛ لیکن فعالیت های علمی وی در سایر حوزه های ساینس و مخصوصاً در ساحه مورفولوژی (گفتار در تاریخ و دگرگونی شکل کلمات) ارزش بسیاری دارد .

امروز اکثر فضلا و دانشمندان بر آنند که وارد بودن در حیات و شخصیت گویته ، بدون در نظر گرفتن مطالعات و تبعیمات او ، در جهان ساینس طبیعی یک‌قلم امکان ناپذیر است . هم همین ساینس بود که گویته بخش زیاد عمر عزیزش را در آن راه صرف کرد؛ و چار سال در این رشتۀ عرق ریخت و چون «وروتر» (دلباخته در عشق «شارلوت» علم و تحقیق سرآپا میسوخت .

آری ! همین فعالیت های علمی او بود که تمایل و لحن شخصیت و فکر اور اچون تابلوی زیبا و قشنگی در بر این چشم ناپولیون سرمست از باده‌پیر و زی ، تصویر میکشید ! در نظر گویته ساینس عبارت از مشاهده پدیده ها ، تحقیق و بررسی در شرایط ، علل بهمبستگی تظاهر و تنوع آن میباشد .

روش‌های تحقیق گویته هم تحلیلی و هم ترکیبی بوده است ؛ گویته در خصوصیات انفرادی پدیده ها خیره میشد و در قرائین کلی تشكل آن تحقیق میکرد . گویته با روشها و پر فیض های ریاضیات روی خوش نشان نمیداد و بهترین آله پر از ش تحقیق پدیده را چشم میدانست . بعد از دیگر

ادب

شماره پنجم و ششم سال نهم

قوس - حوت

۱۳۴۰

نامه نگاری و خوازندۀ

اول - رول هر هم خبر نگاری

خبر نگاری چیست ؟

خبر نگاری (۱) یکی از اجزای ضروری تمدن موجوده بشر بشمار رود؛ چه انسان اهر و زه نمیتواند، حتی وزیر را، بدون خواندن یاشنیدن اخبار - از روزنامه‌ها از مجلات و سایر نشریه‌ها، از رادیو و تلویزون به آسودگی خاطر بگذراند.

جمع آوری و عرضه داشتن این اخبار و ضیفه مردان و زنانی است که، مخصوصاً، برای این کار تربیه شده‌اند اینها حقایق و موضوعات متعلق بروزرا، که مورد علاقه و نیازمندی عمومی است، با جانباب ترین لباسی آرائته تقدیم میدارند.

(۱) در اینجا از خبر نگاری سرادهای کلمه انگلیسی Reporting است که بعضی مردم آنرا به نام «نگاری ترجمه میکنند و لی من Reporting را به خبر نگاری و Journalism را به نام «نگاری ترجمه کرده ام چون نامه و روزنامه هر دو یک چیز است بنابران نامه نگار و روزنامه نگار هر دو یک چیز میباشد.

«خبر» یک اصطلاح جامع و الاستیکی بوده و قایع و حوادث متنوعی را در پر میگیرد از قبیل : جلسه، فوق العاده، شورای امنیت که فیصله آن شاید جهان را به جهنم جنگ و یا فردوس صلح و امنیت مبدل سازد، قتل زعیم بزرگی که سر نوشت کشوری را در اختیار دارد، انتخاب اعضای جدید یک موئسسه، تسخیر فضای خارجی توسط انسان، تصادم دو سفینه، فضایی، کشف طریق شرمان بیماری خانمانسوز و امثال آن.

مردان وزنانی که در راه گردآوری اخبار عرق میزیرند گرچه در اجرای وظایف گما شته شده از قوا و قابلیت‌ها مخصوصی استفاده بعمل می‌آرند، مگر اکثر قوا و قابلیت‌های شان مشغول فعالیت میباشد. آنها و ظایف مختلفی را انجام میدهند: بعضی، به حیث خبرنگار مشغول نگارش اخبار استند؛ برخی، به صفت محرر (۲) به ترتیب و صفحه‌بندی (۳) روزنامه‌های مصروف اند؛ دستیه‌ای، به حیث سر مقاله نویسن و متخصص اخبار، ترجمه و تفسیر مینمایند؛ و تعدادی ای به مسائل تحقیکی عرضه داشتن اخبار به مردم سرگرم استند. در بین متخصصین فوق، خبرنگار در درجه اول اهمیت قرار دارد زیرا فعالیتهاي او بمنزله محرر و هسته فعالیتهاي دیگران است. ویلیم راکهال نلسون (۱) موئسسه روزنامه کنساس سنت ستار (۲) در این مورد چنین اظهرا ر نظر نموده است:

«خبرنگار کتاب و روزنامه سیخ کتاب است. پیشبر دامور روزنامه بدون محررین قرین امکان، ولی بدون خبرنگاران از محالات است.»

تعریف دیگری از خبرنگاری، که کلیه وسائل نشر اطلاعات (۱) را احتوا میتواند در جمله زیر خلاصه میشود:

William Rockhill Nelson. (۲) Kansas City Star! (۱)

(۳) در انگلیسی کلمه *Editor* هم محرر و هم مدیر یا نگارنده اخبار یا مجله را در بر میگیرد. من آنرا مصاديق ایجاب مقام به محرر و نگارنده اخبار ترجمه کرده‌ام. (۴) Media of information (۵)

«خبر نگاری عبارت از جمع آوری اطلاعات مور دعلافه، مردم و عرضه داشتن صحیح آن اطلاعات که بایست به آرتبیسی صورت گیرد تا خواننده یا شنوندۀ از آن مطلبی حاصل کرده و به خاطر سپرده بتواند.»

از تعریف فوق چندین سوءال اساسی عرض وجو دمیکند. کدام اطلاعات مور دعلافه، مردم قرار میگیرد؟ خبر نگار، چسان به گردآوری این اطلاعات می پردازد؟ کدام اصول وقوایین در عرضه داشتن اطلاعات به کار برده شود تا مفهوم وارزش موضع بطور واضح درخواننده یا شنوندۀ القاح گردد؟ البته در شماره های آینده به هر کی از پرسشهای فوق بصورت جدا گانه و یا ضمنی پاسخ داده خواهد شد.

چه چیز خبر نگار خوبی به باره‌ی آرد؟

قبل از آنکه گردآوری و نگارش اخبار را به صورت مبسوطی مورد بحث قرار دهیم، بایست هفت قابلیت (۱) نامه نگارشدن را بازرسی کرد. البته، خبر نگار جوانی که واجد آن قابلیت ها باشد، فرقی نمیکند که در کدام رشته گردآوری اخبار شامل کار می شود، خواهد تو انشت که موء فقانه از عهده بدر آید. آن قابلیت‌ها عبارت است از:

۱- حس کنجکاوی: خبر نگار واقعی در اطراف و قایعی که برایش تعیین شده، کسب معلومات مینهاید زیرا حس کنجکاوی اشن اورا و امیدار دن او واقعه و عملت و قوع را به تفصیل بداند.

۲- قوّه تصور: خبر نگار باید چنان لیاقتی داشته باشد که چگونگی حادثه را از وضع موجوده آن درک کرده و آینده آنرا پیش‌بینی بتواند. این راهم باید بداند که چه چیز در خصوص این حادثه وجود دارد که مردم دیگر بدانستن آن علاقه و نیازمندی دارند.

۳-پیگری و دنبال کردن: خبر نگار باید حاضر باشد که برای کسب اطلاعات مورد نظر، بابی صبری هرچه تمامتر از دحام مردم را در جاده هادر هم شگافت و هیچ مانع سدر اه تفحص او نگردد.

۴-ایثار در راه صحبت: نشر گفته های نادرست در روزنامه ها و مجلات و یارادیو، قصد "یا سهو"، یک گناه مهم خبر نگاری است. چه این عمل، آنها یعنی را که در واقعه شامل استند متأذی ساخته و آنها یعنی را که این اطلاع نادرست را کسب میکنند، به راه ناصواب رهنمونی مینماید.

۵-علقه به همه نوعان: اخبار از مردم کسب و به مردم اطلاع داده میشود. خبر نگار خوب به فعالیتهای منابع اخباری خود از عینک مردم دیگر نگاه میکند. زیرا به هر اندازه که چیز های مورد علاقه دیگر ان را بداند به همان اندازه وظیفه خود را در تهیه اطلاعات پایه عباره دیگر خدمت به جامعه؛ خوبتر و بهتر انجام داده میتوانند.

۶-معلومات عمومی کافی: خبر نگار و ظایفی را انجام میدهد که شامل فعالیت رشته های مختلفی میباشد. هر قدر پر شهرهای او از روی آگاهی و بصیرت باشد به همان پیمانه معلومات بهتری حاصل کرده میتواند. اگر خبر نگار در اطراف موضوعی معلومات لازمه نداشته باشد، باید جای بدست آوردن آنرا بداند.

۷-قوه افاده درست: اگر خبر نگاری اطلاع خود را به دیگران انتقال داده نمیتواند، استعداد و ذخیره او کاملاً عاری از سود است. زیرا آخرین نتیجه ای که از زحمات او منظور است همانا منتقل ساختن اخبار واضح و جامع است و بس.

شاید این لست قابلیت ها به نوآمرزانی که برای شمول با مردم خبر نگاری آمادگی میگیرند و حشت انگیز بنظر آید. شاید از خود پرسنده چطور میتوان این

قابلیت هارا در خود راسخ ساخت؟» و لی اگر آنها یک بار دیگر دقت نمایند؛ قابلیتهای فوق، طوری که نخست بنتظر مینمایند، تقریباً آنقدر مانع فعالیت شان شده نمیتواند. همه ما تا اندازه معینی از حس کنجکاوی، قوهٔ تصور، پیگیری و دنبال کردن و علاقه به همنوعان برخورد ار هستیم. آنها، برای خبر نگارشدن، تنها خود را به صیقل نمودن این استعداد های طبیعی مصروف میسازند. صحبت و درست بودن به تعریفی شباهت دارد که تو مام کار لا یل^۱ (۱) از بوغ نموده است: «بوغ عبارت از استعداد فوق العاده زحمتکشی است» تایل اندوختن سر ما یه معلوم است، عمومی در مکتب حاصل می شود؛ داخل شدن شان به مکتب نشان میدهد که این احتیاج را در کرده‌اند. مگر به خاطر باید داشت که بعد از به مررسیدن دورهٔ مکتب هم دامن کسب دانش را از دست ندهید. مخصوصاً کسی که فکر خبر نگاری در سر دارد باید بیشتر به این مسأله ملتافت باشد. یکی از غایه های تدریس نامه نگاری^۲ (۲) آموختن اساسات نگارش خوب آن اخباری است که در «وزنامه ها عملاً^۳ بکار برده میشود.

با این اساس مشاهده لست فوق آباید آنها را به بیم و هراسی اندر سازد.

زیرا ایشان هنوز تازه در جاده نامه نگار خوب شدن، برآه افتاده اند.

خبر نگارها از روز ولادت خبر نگار نبوده بلکه خبر نگار تربیه می شوند. «قوه خبر بابی»^۴ (۳) خود به خود تنبیه و تقویت نمیگردد و لی شخصی میتواند به تربیه و اکشاف آن پردازد که میل واراده داشته باشد. بعضی از شاگردان میتوانند که بزو دی سر رشته خبر نگاری را بدست آرند و لی برش دیگر این استعداد را از راه آزمایش و خطای طاقت فرم اکشاف میدهند.

۱ Thomas Carlyle.

۲ Journalism.

۳ Nose for news

چند تئست عمومی درباره معلوم نمودن استعداد و علاقه به خبرنگاری عبارت است از: سابقه قلمی در روزنامه ها و سالنامه مکتب؛ علاقه به مطالعه و تعقیب اخبار؛ میلانی که عملاً بنویسنده نشان داده شده؛ ذوق به ادبیات و علوم اجتماعی؛ میل خدمت اینکاری بجامعه.

در تئست های دریافت علاقه مسلکی، نامه نگار به حیث «موهافف-قانوندان» نامه نگار در نظر گرفته میشود. بهره مندی زیاد از مهارت های محاسبه ای علاقه و اعتماد را در کارهای دقیق، که به نامه نگار سپرده میشود، نشان میدهد. از آنجاییکه این دستور العمل (۲) به تمام معنی از خطامنژه نیست، علاقه مندان نامه نگاری نباید بدون امتحان و آزمایش امکانات آن مایوس بر گردند. زیرا نامه نگاری عبارت از چیزهای زیادی بوده برای مردان وزنانی که علاقه واستعداد شان بدرجات مختلفی انسکرافت کرده در زمینه های مختلفی موقع فعالیت میدهد.

ازمهارتهای خبرنگاری که استفاده میتواند؟

فن خبرنگاری بیش از آنکه مردم فکر میکند مورد استفاده قرار میگیرد. این امر بکلی روشن است که خبرنگارها در اداره های روزنامه، اداره های نشرات رادیو و تلویزون، اداره های مجله های اخباری و آژانس های خبررسانی، رول عمده ای را بازی میکنند.

دامنه استفاده ازمهارتهای خبرنگاری وسعت پیدا کرده با آن ساحه هایی سرایت مینماید که اصلاً به گردآوری و ترتیب اخبار روز ارتباط مستقیمی فدارد. خبرنگاری مهارت اساسی اشخاص شده میتواند که در رشته های آن مشغول فعالیت استند:

مقاله نویسی به مجله ها، نگارش موضوعات تحقیکی، عکاسی اخباری

(1)"author-Lawyer-Journalist"

ترتیب اعلانات فروش، جلب افکار عامه از راه تبلیغات (۱) تدقیق افکار عامه در مورد موه سسه با کمپنی و ایجاد افکار عامه (۲) و تدقیق و مطالعه وسائل (۳) وغیره .

نویسنده گان غیر رومان نویس مجلات ، قبل از تثبت به نویسنده گی ، به خبرنگاری می پردازند . فی الحقيقة ، رومان نویسی که در خبرنگاری مهارت دارد احتمال دارد که از حریف های فاقد این مهارت میدان را ببرد . نویسنده گان بزرگ و نگارند گان روزنامه های مشهور امروزه همه دوره خبرنگاری را طی کرده اند .

نویسنده گی تحقیکی در عصر حاضر روزبه روز کسب اهمیت مینماید . ساینس ، انجینیری ، طب ، زراعت ، اقتصاد ملی و تجارت ساحه هائی است که به نگارش های تخصصی و تفسیری نیازمند است . قبل از آنکه یک نویسنده تحقیکی موضوع خود را اظهار بتواند باید حقایق مرتبه را جمع آوری کرده ترتیب و تفسیر نماید . و فیصله کند که به کمک کدام چیزها مردم را به موضوع جلب کرده میتواند .

عکاسی اخباری یک فورم تخصصی خبرنگاری است که در آن ماشین تایپ جای خود را به کامره عکاسی و امیگذارد . روزنامه ها ، مجله ها و سنتیشن های تلویزون همیشه در صدد بدست آوردن عکاسانی استند که ه تنها در فن عکاسی مهارت دارند بلکه موضوعات خبری و اصول جمع آوری اخبار را نیز میدانند . « خصوصاً ، در روزنامه های کوچک « نامه نگار - عکاس » عضو ممتازی بشمار میروند .

مردان وزنانی که آرزو دارند در آینده به حیث مشهور نین اعلانات کار گند آموختن همان تهای خبرنگاری را ضروری می دانند . آنها اعلان را یک عملیه

1 Publicity

2 Pub Lic Relations

3 Media Research

فروش و کاپی اعلان را محرك و مشوق می‌پندارند. مگر تاو قتیکه کاپی نویس اعلان (۱) یا تبلیغ کننده فروش از مهارت‌های خبرنگاری بهرمند نباشد کار او مشمر سودی نخواهد بود. محصولات جدید، موافقیت‌های جدید انجینیری، و موارد جدید استعمال محصولات همچه اعلان می‌شود. برای مثال، شخص مسئول اعلانات یک دکان فروش لباس مردانه نمیتواند با مغازه با نفوذی از راه اعلان نرخ رقابت کند چه او اعلان خود را در حدود ساحه محدود خود ترتیب نماید مگر تنها کاری که او میتواند تأکید سبک‌نو، قماش‌نازه، و تمایل جدید خرید میباشد. باین ترتیب او در فروش محصولات نازه خود از مهارت‌های خبرنگاری استعانت می‌جوید. همچنین این امر در مورد دیگران نیز صدق می‌نماید.

رشته‌های ارتباط عامه و تبلیغات اکثر اشخاصی را بسوی خود جلب میکند که تجربه قبلی در موضع سسات اخباری داشته باشند. ارتباط عامه عبارت از آن وظیفه اداری است که طرز تلقیات عامه را تعیین ارزش، و خطوط مشی و اقدامات مؤسسه یا کمپنی را با علاقه مدم تطبیق کرده پروگرام کار را طوری به معرض اجرامیگذار دنامو افقت و قبولیت عامه را حاصل بتواند.

تبلیغات و سیله است که یک موضع سسه یا کمپنی در معرفی کردن خود از آن کار میگیرد. یقیناً، تجربه خبرنگاری در هردو امر فوق‌حتمی و ضروری است. پروگرامهای پخش اطلاعات (۱) که اساساً و ظایف خبرنگاری است در موارد زیادی مورد استفاده قرار میگیرد از قبیل: اداره‌های حکومتی در مرکز، دوازده حکومتی در ولایات، یونیورستی‌ها و فاکولته‌ها، موضع سسات امور اجتماعی، اتحادیه‌های تجاری و شرکت‌ها، اطاقهای تجارت و کمپنی‌های صنعتی.

عبارت از شخصی است که کارمند یک موضع سسه

copy writer

(۱)

تجاری یا کمپنی بوده اعلانات آنها را ترتیب داده به روزنامه یا رادیو می‌فرستد.

Information programmes (1)

تدقیق و مطالعه دروس ابیل، رشته دیگر تخصصی است که: رحال انسکاف روز افزون میباشد. وسائل عمومی (۱) احتیاج دارد که درباره اصول فنی و طرز عمل خود، درباره افکار عامه و طرز تلقیات عامه، درباره عادات و ترجیح دادن مردم در خواندن، گوش دادن و نگریستن. در تحقیق و مطالعه وسائل نه تنها دانستن و بکار بردن وسائل احصائی لازمی است بلکه بهره مندی و استفاده از مهارت‌های خبرنگاری نیز ضروری میباشد.

خلاصه اخبار روح و روان نامه نگاری و خبر نگاری مهارت اساسی آن است. حقیقت-یابی، ترتیب موضوع، و نگارش موءث عنابر مخصوصی است که باید در آن مهارت و لیاقتی بهم رسانیده شود.

آغاز دوره مسلکی:

اکثر شاگردان رشته نامه نگاری نمیتوانند باور کنند که پس از پایان یافتن دوره تحصیل در کار مسلکی قبول شوند. مگر این یک اشتباه طبیعی است زیرا تجربه نشان داده است که بسیاری ایشان راساً به کار مسلکی پذیرفته شده و باموه فقیمت از عهده بدرآمده‌اند.

اکثر شاگردانی که در دوره تحصیل لیاقت خوبی از خود نشان داده اند بعد از فراغت به خبرنگاری داخل می‌شوند. آنها یکه ابتدا در روزنامه‌های کوچک و بار ورز نامه‌های هفتگی شروع به کار میکنند از یکطرف در فعالیت‌های مختلف خبرنگاری و ترتیب و صفحه بندي اخبار مهارت پیدا میکنند و از طرف دیگر موقع می‌یابند تا خود را خود پیش برد و کمرویی طبیعی خود را مغلوب سازند. بر عکس، کسانیکه برای بار نخست در روزنامه‌های بزرگ و مشهور به کار آغاز می‌نمایند آنها، اکثر، به وظایف نهایت محدودی چون خبرنگاری پلیس شبانه یا خبرنگاری اطلاعیه گماشته شده فرست آفرانی^۱ یابند تا در فعالیت‌های مختلف خبرنگاری حصه

^۱ عبارت از کلیه وسائلی است که در رشته‌های مختلف حیاتی بکار برده می‌شود. *mass media*

(۱۰)

ادب

شمار، پنجم و ششم

بگیرند. عده‌ء قیلی از آنها به وظائف مختلف دیگری شروع بکار می‌کنند از قبیل: فروش اعلانات به روزنامه‌ها، خبرنگاری و تهیه مراد برای رادیو و تلویزون؛ عضویت مجله‌ها با مجرر ری روزنامه‌های کوچک؛ تحریر و ترتیب اعلانات مغازه‌ها و کمپنی‌ها؛ عضویت شعبه‌خبرها روزنامه‌ها یا نویسنده‌گی آزانس‌های خبررسانی یا عکاسی اخباری.

بعد از ممپری شدن ده تا پانزده سال بعضی از اینها اشخاص بر جسته جهان نامه نگاری می‌شوند. واکثر وظایف مهم در روزنامه‌ها، مجله‌ها، آزانس‌ها، نمایندگی‌های اعلانات، و نمایندگی‌های مطبوعاتی باشان سپرده می‌شود.
اهمیت روزنامه‌هادر خبرنگاری:

روزنامه‌ها و آزانس‌های خبررسانی، که اخبار داخلی و خارجی را تهیه مینمایند، قسمت بزرگ وظیفه خبرنگاری را بعده دارند. بسیار از نویسنده‌گان در روزنامه تربیت شده و سپس بر مشته‌های دیگر، مثلاً آنها بی‌که در فوق ذکر شد، داخل وظیفه می‌شوند. اکثر شنیده می‌شود که آنها، خواه از روی حقیقت و خواه از روی نظرها، اظهار می‌کنند. من خودم ابتدا یک خبرنگار روزنامه بودم» اساسات وقوایی را که در دوره خبرنگاری می‌آموختند در رشته‌های بسیار خصوصی شان مفید ثابت می‌شد

در مباحث آینده، جایی که فعالیتهاي اخبار از نقطه نگاه یا خبرنگار مفصلانه در دیگر قرار می‌گیرد، وظایف اعضاً و تشکیلات به اساس روزنامه‌های بزرگ نگاشته می‌شود. روزنامه‌های کوچک نیز از همان نمونه اساسی پیروی مینمایند بفرق اینکه آنها از تعداد اعضای خرد کاسته و موضوعات خاصی را مطابق به تعداد و نیازمندی اجتماعات مربوطه، خویش گرد آوری و نشر مینمایند. فرق بین آنها از لحاظ درجه است نه اساسات. اصطلاحات پلیسی و دستورالعمل‌های قانونی یک ایالت از ایالت دیگر فرق دارد. سعی و مجاهدت بعمل آمد، تا این موضوعات را

بصورت عمومی ؛ تاحد ممکن ، اساس قرار دهند. مگر تغیرات جزئی نحوی در هر منطقه شاید ضروری باشد.

انکشاف مفکوره خبر نگاری

خبر نگاری قبل از اختراع مطبوعه ، که قریب پنجصد سال قبل صورت گرفته ، وجود داشت. زیرا انسانها همیشه بدانستن خبرها احتیاج و علاقه داشته است. مگر اساسات ثابت گردد آوری وطبع خبرهای تا اوآخر قرن شانزده ، که نخستین روزنامه‌ها پدیدار شد ، تا اندازه زیادی غیر منکشف ماند. مدیران روزنامه‌های اروپا و امریکای تحت استعمار ، خبرهای غیر محلی و خارجی را از سذونهای روزنامه‌های دیگر خوش چینی میکردند. و هیچ‌کدام شان چون امروز خبر نگاران محلی نداشتند. ناشرین روزنامه‌های امریکا ، بتدریج ؛ وضع گرد آوری خبرهای اخبار را ، سرو صورتی دادند. در سال ۱۸۳۰ تقاضای خواننده زیاد ، تسهیلات روزافزون اخذ و نشر خبرهای امریکا بهتر طباعتی ، موجب تأسیس مطبوعه برای خبرهای ملی و طرف پسند تو ده گردید.

در این وقت نقل کار بر خبر نگاری قرار گرفت. و خبر نگاران بر علاوه وقایع ملی و جهانی ، به یکدسته خبرهای دیگری به نام «طرف علاقه مردم (۱)» یعنی موضوعاتی که در آنها مهارت ذویستگی نظر به ارزش خبر اهمیت دارد ، چنگ زدند. اخبار می‌خواهی پیسی به خزینه خبرهای هیجان‌انگیز و طرف پسند مردم. موضوعات متضمن احساسات ، جذایت ، تهدید ، افعال مهم و غیر مهم - در های قیمتی افزود.

روزنامه‌ها ، بتدریج ، وظایف اساسی سه گانه : معلومات و اطلاع دادن ، اظهار نظر درباره وقایع روز ، و فراهم آوری سرگرمی ، را انکشاف دادند. اختراع تلگراف به روزنامه‌ها موقع داد تا نمایندگی‌های تحد خبررسانی تشکیل داده اخبار را گردآوری و بین خود توزیع نمایند. به همین اساس در سال ۱۸۴۸ آژانس یونایتد پرس رودکار آمد و کسانیکه در این آژانس سهم داشتند

در مصارف کشتی هایی حصه می‌رفتند که اخبار خارجی روز نامه های اروپایی را از طریق سواحل شرقی میرسانید. با این قرار شدن کمبل اتلانتیک آژانس های خبر رسانی امریکا با آژانس های خبر رسانی اروپایی به تبادله اخبار پرداختند.

بسیار دارد صنعت (۱) و استقرار مردم در شهرها (۲) قیافه امریکا را عوض نمود، و توأم با این اکتشاف نامه نگاری نیز داخل دوره جایدی گردید که بنام «نامه نگاری جلد اول» نامیده مشود. در این دوره دقت زیادی بخراج داده شد تا اخبار بصورت عادلانه و بیطرفانه گردآوری و نگاشته شود.

اظهار عقیده و ابراز نظر از راه سر مقاوله ها از تحت اثر فشارهای حزبی آزاد گردید. روزنامه های جلوب توجه مردم در خبرها و ستونهای سر مقاوله خویش به قابیت و مجادله شدیدی شروع کردند و تو انسنتند که از راه سبک نگارش، ترتیب سر خبرها، تصاویر و غیره به من خبرها شکل موردن قبولیت عامه بدهند.

جوزف پولیتر (۳) با «پوست دستپیچ» سنت لوئیز و «ورلد» نیویارک خود معمار بسیار معروف «نامه نگاری جدید» می باشد. او و ناشرین دیگر، با اینکه خودشان وقتی خبر نگار بودند، به خبر نگاری ارزش بیشتری را قابل بودند.

چار لس ای دانا (۴) ناشر «سن» نیویارک، به عنصر طرف دلچسپی مردم اهمیت میداد؛ هنری دبلیو گرادی (۵)، ناشر «کانستیچوشن»، اتلانتا بادانا ملویلی ای ستون (۶) ناشر «دیلی نیوز» شیکاگو به فن مصاحبه ارزش میدادند.

خبر نگاران به اثر تحول فرن، ستاره های درخشان مطبوعاتی گردیدند.

-
- 1 Industrialization
 - 2 Urbanization
 - 3 Joseph pulitzer
 - 4 Charles A.Dana
 - 5 Henry W. Grady
 - 6 Melville E. Stone

اشخاص متشخص و لایق چون ولارون^(۱) ، لنکن ستفنرز^(۲) جیکوب ریس^(۳) و ریچار دهاردنگ^(۴) به زودی شهرت ملی پیدا کردند . دوره اصلاحات به اشخاصی چون ستفن فرستاد که در باره «امور اجتماعی» برای خوانندگان یک مجله ملی ، چیز نویسی کند . دسته دیگر مردم بحیث «ژورنالیست های زرد» شهرت پیدا کردند زیرا اینها در جریانی سهم گرفتند که با اثر بکار بردن احساسات به جلب خزانندگان جدیدی پرداختند . «رومانتیک نگاری» هیچ وقتی مردان وزنان جوان مشتاق را چون در ده سال قبل و بعد از ۱۹۰۰ تحت تأثیر قرار نداده است .

خبرنگاری امروز

وقایع زودی تهیه و نگارش خبرها را پیچیده تر ساخت . جنگ اول جهانی و سالهای بعد از جنگ ، افسردگی سالهای ۱۹۳۰ و اند و جنگ دوم جهانی ، تحولات زیادی را در روزنامه نگاری وارد آورد . وسائل عرضه ، داشتن اطلاعات بمردم ، مسئولیت های بیشتری را در تفسیر خبرها بعهده گرفته سطح مسلکی خرد را برای پیروزی در این مبارزه بلند برد . آزادسپاهی خبررسانی قرن ۲۰ بیشتر با شخصی لایق نیازمند است ؟ رادیو وتلیزون ، هر کدام بنوبه خود ، در صدد پیدا کردن و بذست آوردن خبرنگاران لایق و متخصصین نامی تحلیل و تجزیه خبرها است ؟ مجلات اخباری به خبرنگاران بیشتری موقع فعالیت میدهند . روزنامه های درجه یک را ، که همیشه زمینه را برای تربیه خبرنگاران مهیا ساخته اند ، دیپارتمنت های نامه نگاری یونیورستی هایی کمک مینهایند که در سالهای ۱۹۳۰ و اند تأسیس گردیده اند .

1-Will Irwin

2 -Lincoln Steffens

3- Jacob Riis

4- Richard Harding Davis

روزنامه‌ها، چه بزرگ‌وچه کوچک، برای گردآوری و نگارش خبرها به مردان و زنانی احساس ضرورت کر دند که در رشته نامه نگاری تربیت شده‌اند. مدیران روزنامه نخواستند که بعد از این از اشخاص مخصوص نویسنده به حیث خبر خبرنگار استفاده بعمل آرند. در این هنگام، تایلر اندازه، طلسنم «تسکیه» بر بخت و طالع (۱) بشکست ولی در عوض طلسنم فریبندۀ عوت به مسئولیت اجتماعی پذیدار گردید. روزنامه‌های امروز اعضای خود را از بین اشخاصی انتخاب مینمایند که در رشته نامه نگاری تحصیل کرده و تربیت شده باشند، سپس بهر یکی از ایشان خبرنگاری تخصصی ساحه‌های: مسائل عامه، تعلیم و تربیه، تجارت، ساینس وغیره را می‌سپارد. روزنامه‌های موجوده، رویهم رفته، درک کرده که خوانندگان امروز می‌خواهند که با مرچ و مسائل داستان‌های خیالی و غریب، موضوعات کوچک و مورد پسند، دیگر موضوعات مفید حیاتی، پرهیزانه خبر را بامزه و قابل خوردن سازند. خبرنگارهای امروزی، گرچه در ساحه خاصی تخصص داشته باشند، باید در گردآوری و نگارش سایر ساحه‌های خبرنگاری مهارت و لیاقت داشته باشند.

خبرنگار با چه برمی‌خورد

مرد یا زن جوانی که تازه به خبرنگاری می‌پردازد داخل جهانی می‌شود که هرگز به آن قدم نگذاشته است. غالباً این جهان نو با تجرب قبلی زندگی او بکلی بی‌شباهت است. چه روزنامه‌ها با حقایق سروکار دارد، و خبرنگار حین گردآوردن این حقایق اکثر خود را بانهدید، نفرت، ترس و دهشت، ترحم سرور، اندوه، و سایر احساسات بشری روبرو می‌بیند.

اگرچه او باید همیشه با ناملايمات پنجه نرم کند ولی در عین حال میتواند از این راه در فهم و اطلاع مسائل زیاد مهم اجتماعی هم بخود وهم بدیگران یاری بنماید. چه او میتواند فعالیت‌ها و هدفهای مردان و زنانی را بانتظار بکشاند

که در ادارات حکومتی، موءسسات خیریه، مکاتب، امور تجاری و اجتماعی از خود نشان میدهد. البته فعالیت‌های او باین دسته امور منحصر و محدود نمانده تمام امور و مسائل را اختوا مینماید. گاهی احساسات او بشور خواهد آمدوزمانی آن نقاط نظرش خشنی خواهد گردید که از آوان طفو لیت درباره زندگی پیدا کرده است. او با مردان وزنانی مجادله خواهد نمود که بعقیده آنها قوانین محض برای گول زدن و فربیض دادن وضع گردیده است و اکثر در این راه مرگ را به اشکال مضطرب کشته است آن در بر این خود خواهد دید. هیچ شخص عاقل حافظ نیست که به طیب خاطر حقایق خشن و زشت حیات را برای منفعت خود و بادیگران، با پرده کلمات شیرین و دلگزین زیبایی‌ها نویسنده کی مستور سازد، مگر خبر نگار برای خدمت بدیگران این کار را هم میکند.

وظیفه اوست که هر روز در بین زیبایی‌ها و زشتی‌های زندگی سیر کرده و هزاران خواننده را از آنها آگاه سازد. از اینکه معلومات و اطلاعات او بیطرافانه و مطابق باقوع میباشد؛ خواننده با اعتماد دارد. او به حیث گوش و چشم خواننده مواد روزمره تاریخی را دیده و شنیده و سعی بلیغی بخراج میدهد تا آنرا به صحیح ترین و جالب ترین صورتی بروی کاغذ آورد.

تفهیریاً، هر نامه نگار به مبتداً اظهار میدارد که وظیفه ایشان جالب ترین وظیفه دنیاست و ممکن است اکثر شان باین گفته یقین کشند. یقیناً بین وظیفه نظر بسایر وظایف، بیشتر بانسانها و وظایف شان از نزدیک در تماس میباشد. مگرچه از یکطرف این وظیفه، مخصوصاً در وقت و قوع حوادث، ممکن زندگی آنها را به مخاطره بیاندازد، ولی از طرف دیگر شاید از این راه پول بیشتری بدست آرند.

اگر خبر نگار مبتداً تصریر کشند که زندگی آینده اویک نواخت بو ده و بجز احساسات چیز دیگری نخواهد بود اشتباه بزرگی را مرتكب شده است.

زیرا اگر او هر روز با منابع اخباری خود برای بدست آوردن اطلاعات تازه تماس میگیرد و اکثر با او گفته میشود که امروز کدام خبر تازه رخداده است، با آنهم نباید بسیار حوصله شده و ظیفه خود را یک کار یکنواخت دانسته و ازان متنفر گردد. بلکه بعضی دلسردی و تنفر باید برای موضوعات بزرگی که آینده رخدادنی است، معلومات خود را بیافزاید.

خبرنگاری، تا یک اندازه، یک کار رقابت‌آمیز است. چه بهترین خبرنگار کسی است که با تمام مهارت و نهایت قدرت جدت بخرچ میدهد که یک حقیقت را از تراز دیگران دست اشاعت بسپارد. ناگفته نماند که او نه تنها با خبرنگاران و سایر دیگران روزنامه‌ها، آژانس‌های خبررسانی، مجلات، مجلادله دارد بلکه با قرای زیاد غیر محسوسی که میخواهند حقایق را بصورت قصده یا غیرقصده از و پنهان نگهدازند، مجلادله خواهد کرد.

در بعضی موارد اطلاعات بسیار کمی در دسترس او گذاشته میشود ولی باید لیاقت و اهلیت آنرا داشته باشد که از روی قسمت‌های ظاهر آن قسم‌تهای مستتر و نهانی را استنتاج نماید.

خبرنگاران بنابراین بظیفه همیشه باشد خصیت‌های بزرگ و مهم از نزد یک در تماس میباشند، و خبرنگاران مبتدی و خام همیشه که بعضی نقاط ضعیفی را در وجود آنها مشاهده کرده فوری در مقابل شان یک حس بدینی پیدامی کنند و گاهی چنان اتفاق میافتد که باین اشتباه خود ثابت‌مانده و از آن بر نمیگردند. ولی خبرنگاران ماهر و مجبوب بتلر بیج در بازه خوبی یا بدی مردم عقیده پیدا میکنند. و آنها اکثر میکوشند که در برابر اعمال مفید و اقدامات مهم از لغزش‌ها و اشتباهات کوچک شان اغماض نمایند.

با جود تمام اینها، وقتیکه خبرنگار باین حقیقت پس بردا که او بمردم اجتماع خود کمک میکند تا بدانند که حق دانستن کدام چیز‌هارا دارند، نسبت بکارهای خود احسان افتخار و اطمینان مینماید.

دوم - عذا صر خبر

تعریف خبر

هر خو اندنه همینکه روزنامه خود را از کنار در سر ای یا غرفه فروش جراید بدلست می‌آرد، بصورت لاشعوری، این سوء ال بذهنش خطور می‌نماید که: «خبر چیست؟» همانسان حینیکه عقر به رادیو را برای شنیدن اخبار به ستیشنی برابر می‌سازد با بهت و تعجبی از خودخواهد پرسید: «آبادر جهان چه وقایعی بوقوع پیوسته که من خود را بدانستن آن متأمیل می‌بینم؟» نامه نگاری برای آن بمیدان آمده تابه این سوء الات و امثال آن پاسخ گوید.

پیش از آنکه خبر نگار عملاً به کار آغاز نماید، او لتر از همه، باید معنی و مفهوم خبر را بداند. و نیز بداند که: آبادر یک دسته حقایق کدام عناصر وجود دارد که دارای ارزش خبری است؟ غالباً کثر خو اندگان خبر را بدرستی تعریف نتوانسته بمعنی و مفهوم آن پسی برده نمی‌توانند. وظیفه خبر نگار است که پسر شهای تحت اشعاری خواندنده یا شنوونده را دانسته در صدد تهیه پاسخ آنها بآشند. چه در غیر آن شاهد ییروزی را در خدمتی که ازوی بخواندنده یا شنوونده متصور است، در آغوش کشیده نمی‌تواند.

گرچه دانشمندان از خبر تعریفات مختلفی نموده از آنجله تعریف زیر انتخاب می‌شود:

خبر را پور یک حدث است که شامل اطلاعات تازه (یالا اقل تاحوال مجھول) بوده و توسط خبر نگاران تربیت شده، به منظور خدمت بخواندنده، شنونده یا بیننده بدرستی جمع و تحریر گردیده باشد.

صحت (۱) تازگی (۲) موردعلاقه، خوانندگان (۳) او صاف درجه یک را پروردی است که دارای ارزش خبری (۴) تلقی میگردد. مراد از خدمت بخوانندگان فراهم آوری معلوماتی است که در تنظیم حیات روزمره خود به آن محتاج است. این معلومات، بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم، اورابهیث یک فرد اجتماع متأثر میسازد، تحریک مینماید، و یا سرگرم میدارد. مثلاً اگر در فاصله صبح بار یار بار آن پیش‌بینی شده است؛ بار آنی خود را می‌پوشد یا چتری خود را با خود میگیرد؛ یا اگر میشنود که راه ترا فزیت هست و دشاد شوند رفتن اموال خارجی بخطاطرش میرسم؛ و یا اگر میخواهد که چند سر بازمیل متعدد در کانکو مقتول گردید به باد آن برادر؛ خوشاووزد و یا دوست خود می‌افتد که در آنجا زیر پرچم مملو مقصد داخل خدمت سربازی است.

صحت

صحت بتمام معنی اهمیت دارد. مردان و زنان، حين حدوث یک واقعه، برای کسب اطلاع درست و بیطری فانه بو سایل نشر اخبار (۵) توسل می‌جویند. یکی از سفارشیات معروف جوزف پلوتز (۶) «صحت! صحت! صحت!!» بود. منظور او؛ از همه او لتر، این بود که خبر نگار باید به افواهات اعتماد بسی فرموده حقایق را مستقیماً بدست آرد. این هم منظور نظرش بود که واقعه باید بصورت واقعی و دور از نظر شخصی نگاشته شود. تاحدیکه ممکن است، در آن کوچک ترین اثری از جانب داری اغوا کننده، و تمايل یا تمنف بسی جهت

-
- (1) Accuracy
 - (2) Timeliness
 - (3) Reader Interest
 - (4) Newsworthy
 - (5) News media
 - (6) Joseph Pulitzer

خبرنگار یافته نشود. مگر منظور غایبی او این بود که خبرنگار باید؛ عندالضرورت معنی واقعه‌ای را از روی ارتباط آن با واقعه بزرگتر یا سایر وقایع تفسیر بکند.

تازگی

خبر متاع کم‌دوامی است که اگر بسر فرست به باز اعراضه نگردد بفروش فخر اهد رسید. بنابران باید در روزنامه، رادیو و دیگر وسائل نشر اخبار تازه‌ترین اخبار نشر گردد. چه مشتری قیمت یک روزنامه یا مجله اخباری را برای آن می‌پردازد که تازه‌ترین اخبار را بخواهد. تاد به کمند گان مصارف پروگرام اخبار را دیو یا تلویزون (۱)، از آن‌سبب مصارف پروگرام را می‌پردازند که بتوانند اعلانات خود را بگوش کسانی بر سانند که متوجه شنیدن یا دیدن تازه‌ترین اخبار استند. حق‌الاشاعه اعلان در روزنامه یا مجله اخباری متناسب به محل چاپ آن است و اگر در صفحات مخصوص خبرها چاپ شود متناسب بازش خبری خواهد بود که در نزدیکی آن چاپ می‌شود. آزانسها خبر رسانی سعی بلیغی بخرج میدهند که اخبار را قبل از رقبای خود به موسسات نشر آزاد تقدیم کنند (۲) زیرا همین چیز است که اهمیت وارزش آنها را تعیین می‌کند.

این مجادله «او لتر دست یافتن» باندازه جدی و شدید می‌شود که وقتی یک آزانس خبر رسانی لنده خبر انتخاب‌هایی را پانزده دقیقه قبل از رقیب خود به بیانس ایرس تیر کرده بود در مقابل تلگرام تبریکیه می‌طنطی حاصل داشته بود. تازگی تنها عنصری نیست که اندازه اهلیت وسائل اخذو نشر اخبار را در کسب منفعت تعیین کند. مگر اینقدر است که ممیزه فوق آن وسائل را از دیگر منابع اطلاعات تشخیص میدهد. «او لتر به خبر دست یافتن» وظیفه آنهاست. در شهرهای نسبتاً محدودی که بین روزنامه‌های آنها قابل مستقیم وجود دارد،

(۱) این اصلاح برای موسمه یا کمپنی ای بکار برده می‌شود که مصارف پروگرام اخبار را دیو یا تلویزیون را از خود می‌پردازد.

در هم شکستن رقابت، هدف ثابت واستفاده از آن ضروری است. خبرنگاران روزنامه‌ها و تلویزون گرم مسابقه «او لتر بدست آوردن خبر» میباشند. اگرچه بعضی اکم اهمیتی موضوع خبر به غرور مسلکی شان اطمینان نمایند مگر به اندازه محرومیت از سایقه «اکنون بدست آر» بازارشان را کسانی میازد. حتی در جاییکه وسیله رقابت وجود ندارد، خبرنگار مسلکی حقیقی فکتور تازگی را از جمله مکلفیت‌های او لی خردلقی مینماید، زیرا میداند که خوانندگان او برای تاریخ جدیده نه، بلکه اخبار تازه پول میدهند.

صحت خبر را نباید فدای «او لتر بدست آوردن» آن نمود. در سرتاسر تاریخ نامه نگاری، خبرنگاران در صدد حل این مسئله بودند که درین «صحت» و «تازگی» او لتر بکدام پردازند. دستورالعمما «او لتر بدست آر مگر درست بدست آر» فرمایشی بسیار عالی است ولی به کرسی عمل نشاندن آن کارآسانی نیست. صحت مخصوصاً در تفسیر و قایع ارزش بیشتر دارد. خبرنگاران قبل از آنکه تفسیر صحیح و کامل واقعه ای را بخوانند عرضه نمایند، اکثر، برای هفته‌ها زحمت میکشند. مگر بعضی اوقات که رقابت «او لتر نشر کردن» باشان مجال انتظار را نمیدهد، تفسیرشان نادرست و یا ناقص بوده مورد اعتراض و انتقاد قرار میگیرند. دلیل مقدم داشتن صحت به هر کس روشن است. صحت بلاسرعت بهتر از سرعت بلا صحت است، مگر ترکیب این هر دو برای خبرنگار «ا حسن» بیار میارد.

در دفتر روزنامه عصر (۱) تفسیر خبرهای روزنامه صبح (۲) و راپور و قایع او ایل صبح، نظر به اقتضای وقت، حق او لیت چاپ را دارد. منظور از روزنامه عصر نشتمان خبرهای امروز، بعضی از خبرهای او اخر دیر و زوپیشگویی و قایع آینده، میباشد. روزنامه صبح خبر و قایع دیر رزوشب گذشته را بطبع

1- Afternoon Paper

2- Morning Paper

میرساند. روزنامه‌های هفتگی و مجله‌های خبری هفتگی جریانات دفتر اتا
ی ساعت قبل از نشر خود در نظر گرفته و باین وسیله خبرها را تا اندازه
ممکنه تازگی می‌خشدند. در اداره یک روزنامه هیچ چیز مبتنی بر از خبری نیست
که لازم شماره قبلی بوده مگر در آن نشر نشده است. رادیو و تلویزون باشرات
خبری صبح، چاشت، شام و شب خود را زیر وسائل نشر اتسی کامپنی برمیدارند.

تازگی همیشه از روی عقربه ساعت سنجش نمی‌شود. یک مصاحبه محلی
اگر با خبر مروطه، که از آژانس خبر رسانی اخذ شده، در عین شماره بتواند
چاپ گردد، البته، تازه خواهد بود. فور کاستی که در آن اشتباهی رخداده
به مصاحبه‌ای تازگی خواهد بخشید که با یک‌هواشناس بعمل آید. ذکر خصوصیات
قارب خی کشوری نسبت به سالهای نود و نهم یا صد و یکم بیشتر در جشن‌سده آن
به موقع می‌باشد. اخبار آبازی در تابستان و اخبار سکی در زمستان به موقع هستند.

بخاطر باید داشت که تازگی همیشه عاملی نیست که ارزش خبری را تعیین
نماید. مصاحبه در باره گزارشات معین و گزارشات مهیج عواطف بشری^(۱) هر وقتیکه خوانده شود مورد علاقه مندی واقع خواهد گردید. خبر نگار نباید
تصور کند که این نوع گزارشات هر آن در دسترس او قرار گرفته تو انته و او
مجبور نمی‌باشد که در نشر آنها از شتاب کار گیرد. ولی بسیاری از نامه نگاران وقتی
موضوعی را، که خود در صدد نشر آن بودند، در روزنامه رقیب خود مشاهده
کردند نهایت ناراحت می‌گردند. عین حکم به گزارش مربوط به واقعه گذشته،
که نتیجه آن مجهول مانده، مصدق پیدا نمی‌ماید.

گزارشی که بادقت و صراحت تأیید کند که ادولف هتلر در سال ۱۹۴۵ مرد
است، هنوز هم تازه می‌باشد. مگر نامه نگار یک که این خبر را کسب مینماید باید
فوری به نشر آن اقدام کند په بسیار ممکن است که کدام رقیبی نیز به آن دسترس

(۱) Human Interest stories

پیدا کرده پیشتر از و آنرا نشر نماید. باین صورت، تازگی درجهان خبر نگاری همیشه عامل مهمی بشمار میرود.

علاقة خواندن

مردم، بنابر دلایل مختلف زیادی، که پیش خود دارند، به نوع خاصی از اخبار ابراز علاقه مینمایند. همچنین قسم های متعددی وجود دارد که خبر نگار به اساس آنها میتواند حکم کند که حقایق تازه و درستی را که گردآورده خبر خوبی شده مینمایند یا خیر؟ خبر نگار تربیت شده این اطلاعات را در بوته آزمایش ذهنی فرامیده و تابیین میکند که چسان خبری از آن به دست آمده مینمایند.

ولبر شرام (۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «ماهیت خبر» میگوید که این مسئله خود بخود روشن بوده محتاج بدلیل و برخانی نیست که خواندن، شنویدن یا بیننده توقع دار دن از خواندن. شنیدن یادیدن خودپاداشی (۲) بینند. بعضی خبرها، شرام میگوید، خواندن را از پاداش فوری محظوظ میسازد. این نوع خبرها عبارت از گزارشها یی است که بصورت آنی عواطف را بر میانگین دارند: سپورت‌ها، محافل، اتفاقات، مصیبت‌ها، جنایات و مسائل جنسی. خبرهای دیگری وجود دارد که نگارنده روزنامه‌ها آنها را «اخبار ناگوار» (۳) می‌نامند - با حقایق نامطبوع و ناملاً یعنی ارتباط دارد. همچنین خبرهای دیگری هم هست که در باره وقایع مهمی به خواندن اطلاع میدهد که از پاداش آن در آینده استفاده خواهد کرد. شرام میگوید که این طور پاداش از خبرهای مربوط به رفاه عامه، مسائل اقتصادی، مسائل اجتماعی، ماینس، تعلیم و تربیه، وضع هوا و صحت توقع میشود. خلاصه، بعضی خبرها از حیث بر جستگی و برخی از لحاظ دلچسپی و علاقه خواندن، شنویدن و بیننده او لغرنیه و مورد دسترس

(1) Welber schramm

(2) Reward

(3) Hard News

قرارداد میشود. پس اگر خبری هم بر جسته و هم مورد دلچسبی و علاقه باشد خبر بزرگ گفته میشود.
مه موضع مهمی که درجه علاقه خوانندۀ را متأثر میسازد عبارت است از بر جستگی^(۱) فردیگی^(۲) و شهرت^(۳) میباشد.

بر جستگی

واقعه ای که بخواهندگان مختلف تأثیر وارد نماید خبر آن در جسته تلقی میشود. زیرا آنها میتوانند نتایج واقعه مذکور را از راه خواندن خبر آن بفهمند. و فور مخصوصی گندم به حیث خبر عمومی چنین اطلاع داد. میشود: امسال نسبت بسالهای گذشته، مقادیر زیادی از گندم وجود خواهد داشت. ولی در خبر بر جسته ازین حد قدم فراتر گذشته شده تمام جنبه ها در نظر گرفته میشود. آیا مخصوصاً فرق پر و گرامهای زراعتی حکومت را متأثر خواهد ساخت؟ آیا در مقابل، از آن چه نتایج سیاسی گرفته خواهد شد؟ آیا نرخ گندم چطور بوده و بر اقتصاد مزارع عمومی چه تأثیر خواهد کرد؟ و بر مصرف گندگان چه اثر خواهد انداخت؟

موضوع استفاده بشر از انرژی اتمی، که در ۱۹۴۵ پرتاب اولین بمب آن بر هیر و شیما جهانیان را تکان داد، مثال عمده درجه اول اخبار بر جسته میباشد. اعتصاب کارگران فابریکه های موتوسازی سراسر کشور نسبت به اعتصاب کارگران یک ایالت، تأثیرات زیادی دارد. امریکایی ها فهمیده اند که یک بحران سیاسی و نظامی^(۴) در منچوریا، چین، هندوچین، مصر یا المجزیره بر شهر های ریپدستی، دکوتای جنویسی، تأثیر بزرگی وارد میتوانند. بدین ترتیب هنوز ندانسته اند که اخبار و قایع اجتماعی و اقتصادی^(۵) هند، جنوب شرق آسیا و چین باید عیناً

(2) Significance

(3) Proximity

(4) Prominence

(4) Politico - military Crisis

(5) Socio - economic

مانند اخباری که از مراکز با نفوذ عنعنوی بارو پای غربی میرسد ، بدقت تعقیب گردد

فzed دیکی

یک نسگارنده روزنامه^(۱) کنسانستی ستار «وقتی اظهار داشت» بهر اندازه ای که بک واقعه از شهر کند-اسن دورتر باشد بهمان اندازه ارزش خبری آن کمتر میباشد . «این نظریه اگرچه از لحاظ ایالتی بودن فاقد ارزش علمی است ولی به اساس نظریه فzed دیکی جغرافیایی دارای اعتبار میباشد .

اخبار محلی و اقعاستون فقرات تمام عملیه های اخباری است (۱) حتی روزنامه های کرسپین ساینس موئیتر (۲) و وال استریت ژورنال (۳) دور روزنامه کثیر الانتشار و مختص به اخبار مهم ، سعی به خرچ میدهند تا در شماره های مختلف خود اخبار دارای علاقه محلی را احنا بینما یند . سینیشن های رادیو و تلویزون از خود پروگرامهای اخبار محلی و منطقوی و همچنین نمایشات اخبار درهم بافتہ شده محلی دارند .

او لین علت موء فقیت اقتصادی روزنامه های بزرگ «ملواکی ژورنال» سنت لوئیز پورت دسپیچ ، لوئیز ویل کوربر ژورنال (۴) ، واشنگتن پورت تایمز هر الد ، جمع و نشر اخبار محلی و منطقوی است . و روزنامه های دیگر از حبیث سویه عالی اخبار و جمله بودن سر مقامه های شان معروف استند . روزنامه های نیو یارک تایمز ، نیو یارک در الد تریبیون و شیکاگو دیلی نیوز که در تعداد اعضای «اخبار خارجی» خود افزایش بعمل آورده اند نیز در مسابقه گرد آوری و نشر اخبار محلی سهم بارز دارند . حتی یک روزنامه متواتر سط امریکایی ، که تعداد

-
- (1) News operations
 - (2) Christian Science Monitor
 - (3) Wallstreet Journal
 - (4) Louisville Courier-Journal

نسخه‌های آن بیش از (۱۰۰۰) نبوده و به شهرداری (۲۰۰۰۰) نفوس و ساحه‌های گرد و نواح تجاری خدمت می‌کند، در انتخاب اخبار نزدیکی و قایع را بیک مسئله نهایت مهم تلقی مینماید. وضع سنتیشن رادیوی شهر کوچک متوجه نیز بهمن منوال است. هیأت مخصوصی که در روزنامه‌های هفتگی به نشر اخبار محلی موظف است، در تمام اخبار وارد نقطه نگاه محلی (۲) راجستجو مینماید. تدقیق و مطالعه دوامدار موضوع «روز نامه خوانی» که از سال ۱۹۳۹ - ۱۹۵۰ تحت نظرت موعسه «تدقیق و مطالعه اعلانات» ۱۳۸ روز نامه‌ای که مورد مطالعه قرار گرفته بود، نشان میدهد که اخبار محلی بیشتر خوانندۀ داشته می‌باشد. خلاصه مطالعات فوق عبارت از لست موضوعات منفرد است که در شماره‌های مخصوصی که تحت مطالعه قرار گرفته؛ تعداد فیصدی خوانندۀ آنها بسیار زیاد است. جالب ترین و گیراندن مضمون سالهای قبل از جنگ، که مردان و زنان هر دوراً بیشتر بخود جلب کرده، در روز نامه لیمانی وزوافع اوها برو، بنظر رسیده است. سرخبر اینطور بود «اضی سمت ناگهانی در منزل خود می‌بینید، تعداد فیصدی خوانندگان مرد به (۸۶) فیصد و خوانندگان زن به (۹۱) فیصد رسیده بود. از جمله یازده مضمون درجه اول مخصوص مردان؛ هشت آن و از جمله یازده مضمون درجه اول مخصوص زنان، هفت آن محلی بوده است.

خوانندگان میل دارند که در روزنامه؛ اخبار مر بو طبیه مردم دیگر را در اجتماع شان یا اخبار مر بو طبیه اجتماع، ایالت یا ناحیه شان را بخوانند. طوفان (۱۰۰) میلی نسبت به طوفان (۱۰۰۰) میلی بیشتر مورد علاقه قرار می‌گیرد. والبته، روزنامه از تمام وسائل در دست داشته در نشر و اذاعه (۱۰۰) میلی استفاده بعمل خواهد آورد. بالضرور، بیشتر اخبار محلی با افراد، اجتماعات؛ اشخاص حکومتی و دیگر خبرهایی که در شهر خرد اهمیت دارند، ارتباط دارد. تنها روزنامه محلی به این موقع میدهد تا در باره فعالیت‌های خود مردم گرد

و نواح خود اطلاع حاصل کنند. و همین چیز را زم و فقیت روز نامه محلی میباشد. موء فقیت روز نامه‌هایی که در این او اخر در اطراف مرکز بزرگی چون نیویارک و لاس انجلس در حال اکشاف سریع دیده میشوند، و نامه‌های هفتگی بیرون از شهرهای دتر وئیت و دیگر شهرها که عین جاده اکشاف راهی پیمایند، شاهد این حقیقت نامه نگاری است. در جریان سالهای ۱۹۵۰، فیصدی انتشار مجموعی روزنامه‌های مرکزی کثیر الانتشار رو به تقلیل رفت، و از روزنامه‌های جوامع کوچک، با اثر نزدیکتر شدن به تمایلات خوانندگان، رو به افزایش نهاد. نزدیکی هر چند یک عامل مهم است، نباید بحیث یک موضوع جغرافیا بدی تلقی گردد. «شباهت» عنصر دیگر علاقه، خوانندگان را تشکیل میدهد. شهری که دارای کمپنی طیاره سازی است مردم آن به حوادث طیاره سازی، به هر جایی که صورت میگیرد، علاقه‌مندی نشان میدهد. با غدار آن نارنج فلوریدا به اخبار باغهای نارنج کلیفورنیایی علاقه مند استند.

روزنامه نگاران، دکتوران، پروفیسران، واهل دیگر، حرفة‌های اخبار مر بو ط بهم مسلکان خود؛ در مناطق دیگر، ابراز علاقه مینمایند. هر قدر حدود مواصلات جهان، سال بسال، تنگتر و روابط باهمی ممالک و مردم پیشتر گردد، بهمان اندازه نزدیکی جغرافیایی مفهوم عمومی تری را بخود خواهد گرفت.

شهرت

اشخاصی که شهرت پیدا می‌کنند موضوعات دلچسپ اخباری هستند، و حیات اجتماعی و شخصی شان همیشه موضع جالبی برای توجه بوده است. خبرهای مر بو ط به روسای جمهور، اعضای خانواده سلطنتی، ستاره‌های سینما، و مایادرها، تازگی ندارد. سر ایندگان بالیست نویی از ترجیع بند روپایی - که تاریخ نوشته نگارندگان روزنامه را از تاریخ حقیقی آن پیشتر میبرند، ملتافت گردیدند که در باره شاهزاده خانم‌ها و شاهان، عشق و اندوه شان بسر ایند. مردم عادت دارند که اگر بازار کدام پیشه و رمهم شهر کسامدی شود به آواز بلند میگویند

سال نهم

نامه سگاری، و خواننده

(۲۷)

«او آنقدر بزر گش نیست...» و اگر به اخذ جائزه نائل گردیدم بیکویند» آیا حیرت انگیز نیست؟» موضوع همیشه از همین قرار بوده است.

گروپهای اجتماعی از قدرتی که شهرت، هر کس را بسوی خود می‌کشاند نیک آگاه استند. آنها نام شخصیت‌های معروف شهر را، بامیداننکه روز نامه‌های اثر آن نامها جلسات کمیته‌های شان را ذکر کند، عاریتآ در نست کمیته‌های خود میگیرند. آنها در محافل خود سخنگوی مشهوری را دعوت مینمایند زیرا میدانند که نام آن سخنگو بارزش خبری را پور نطق می‌افزاید. اگرچه بر روز نامه هالازم است که از توجه زیاد باعمال مردم مشهور، که به قیمت عدم ذکر خوانندگان متوسط بسیار تمام می‌شود؛ از احتیاط کار بگیرند. ولی نمیتوانند که از علاوه‌اساسی توده خواننده با شخص معروف، اغماض احایند.

همین‌که شخصی یکبار انگشت نما و مشهور شد؛ دارای ارزش خبری خواهد بود. زیرا مردم همیشه هر اتفاق اعمال و کردار او می‌باشند مثلاً «از وقتی که اولین کیهان فورد در بین مردم شهرت پیدا کرده مردم می‌خواهند همیشه از اعمال و کردار او اطلاع داشته باشند».

همان‌طوری که خبر مردم را مشهور می‌سازد، با شخص معروف نیز با این موقعیت خود خبر را بوجود می‌آورد. برای مثال، چون نظر به یک نفر الجزايری عادی در موضوع حل بحرانات موجود آن کشور اهمیتی ندارد بنا بر آن خبری را بوجود آورده نمی‌تواند. ولی اگر یکی از زعمای ملی آن در این باره اظهار نظر می‌کند دارای ارزش خبری می‌باشد زیرا نظریه او در راه حل بحرانات فوق، حتماً، تأثیری وارد خواهد نمود.

عواطف بشری

بعضی روزنامه‌ها در صفحات اول خود خبرهای مربوط با شخصی را چاپ می‌کنند، که از بکطرف خود آن اشخاص از مناطق بسیار دور و فاقد شهرت استند و از طرف دیگر کاری را که انجام داده‌اند؛ از لحظات تازگی دارای کدام

ارزش خبری نیست. ولی بگانه علت چاپ شدن خبرهای مذکور آنست که و اضحاً
مور دعاً قه خوانده میباشد. غالباً این نوع خبر، خواه از لحاظ شیوه نگارش و خواه
از حیث مطالب، عواطف روحی خوانده را بر می انگیزند.

هلن مکگل هوگر (۱) نویسنده کتاب «خبر و انگیزه های عواطف بشری»
خاطر نشان میسازد که در سرتاسر تاریخ روزنامه نگاری، اهمیت بیشتری به اصالت
عواطف بشری داده شده است. و عواطف بشری شامل عشق، نفرت، سرور، اندوه،
تعلیق و رقت می باشد. تصادم و پیشرفت دوقوه ایست که در جریان خبر مشغول
مجادله و مقابله میباشند. ولادتها، عروسی ها و مرگ ها احصایه حیاتی زندگی است.
و مرگ مخصوصاً موضوعی است که بانسان رابطه عمیقی دارد. غرابت و قایع،
حتی وقایع عادی، توجه خوانده را به خود جلب میکند.

جوزف پولیتزر به خبر نگاران هدایت میدارد «همیشه اخبار سنت لوئیز را
بنویسید؛ اخبار مهم را جستجو نمایید، در تلاش اخبار ابتکاری، ممناز و منفرد،
نمایشی، شوخی آمیز، رعشه آور، بهت آور، خیالی، هوش انگیز، رقت آور،
غريب، نادر، و مز او را بحث باشيد.

موضوعات محتوی هیجانات، بلک شکل قدیمی ترین است. بلک قطعه شوخی آمیز،
پارچه کوچکی در باره عشق و جوان، بلک موضوع نفرت انگیز، بلک اندوه نهائی
بی سر و صدا، بلک مصیبت و بد بختی رقت آور، اگر توسط بلک آژانس خبر رسانی
دوری هم نوشته شده باشد همچو موضوعات محلی عواطف خوانده را تحریک
مینماید که مهارت نویسنده در اندازه تأثیر آنها سهم بسزائی دارد. هر قدر اشخاص
مشمول خبر هتھور باشند بهمان اندازه خبر مورد دلچسپی قرار میگیرد.

تصادم اکثر دلچسپ است ولی بعضیاً روزنامه هایی که آن اصرارهایور زند
مور داعتر ارض قرار میگیرند. پیشرفت اگر بدرستی نوشته شود، فی الحقیقت، موضوع

دلچسپی، عیناً مانند موضوعات دارای تصادم؛ خواهد بود. مردم میخواهند بدانند که بصورت اجتماعی نه بصورت انفرادی، پیشرفت میکنند. و پیشرفت در ساینس، تعلیم و زریبه، آرت، طب و دیگر موضوعات به همان اند ازه اهمیت دارد که عواطف را بر می انگیرد. منابع خبری بیشتر زحمت می‌کشند تا نشان دهند که گزارشات پیشرفت عیناً مانند گزارشات منازعه‌های شان دارای ارزش خبری میباشد. مگر نامه نگار زرنگ و لایق از بین این دونوع وقایع آنهایی را که دارای ارزش حقیقی خبری است انتخاب مینماید.

سرمی «خواننده شدن» نشان میدهد که اطفال و اشخاص بسیار پیر؛ عیناً مانند زنان قشنگ‌تر علی رغم تأکید بر آنچه که (۱) (cheesecake) نامیده میشود موضوعات مصور دلچسپی را میسازند، حیوانات نیز موضوعات دلچسپی است. فاما، سلکر تیس جمهور روزولت، مانند شخصیت‌های بسیار مهم حکومتی شهرت پیدا کرده بود. روزنامه سان فرانسیسکو نیوز در روزهایی که جنگ دوم جهانی پیاپی میرسید، در صفحه اول خود متونی را به تصویر یک زرافه و چوچه آن، که در باغ وحش محلی تازه تولد شده بود، تخصیص داده بود.

تا زمانی که روزنامه‌ها خبر نگارانی نداشتند که در نوشته‌های خود انجیزه‌های عواطف بشری را داخل سازند، توجه خواننده را بسخود جلب نخواهند توانست. خواننده میل دارد که در پهلوی خبرهای مهم موضوعات تفریح دهنده‌ای را نیز بخوانند. بنابران هر چیز یکه در روزنامه عرضه میگردد باید تاحد ممکن جالب و بامزه نگاشته شده باشد. حالات شامل انسانها نسبت به حالات مجرد، برای خواننده پیشتر دلچسپ واقع میشود. اگر به خبر نگاری سفارش داده شود که درباره وضع زندگی کار گرانی که از مدتی دست به اعتصاب زده و از اخذ معاش محروم بوده‌اند، مضمون تهیه نماید طبعاً ترسیم حیات یک خانواده نسبت

(۱) اصلاحی است که برای زنان زیبایی بکار برده می‌شود که در اعلانات روزنامه‌ها بدن خود مخصوصاً اساقه‌ها و رانهای خود را مورد استفاده قرار میدهند.

به خلاصه احصائیوی حیات عمومی شان موثر قریبیا شد. همچنین بلند رفتن محصول برق؛ که بسیاری از خوانندگان از برق استفاده میکنند، یک موضوع بسیار مهم است، هرگر ترسیم تأثیر تکت‌های محصول برق در دو یا سه خانواده موضوع را بیشتر دلچسپ و قابل خواندن خواهد ساخت.

خلاصه

خبر را پور صحیح واقعه‌تازه‌ای است که دلچسپی با اهمیت آن برای خواننده، شنوونده یابیننده محقق باشد. در یک جامعه رسیده تمام اهل شهر شرح مکمل و قایع را میخوانند، میدانند و عنصر عواطف بشری نباید به غلط به *Sensationalism* (۱) مغضوب تعبیر شود؛ هرچنین یک جامعه وجود ندارد. و وسائل اخذ و نشراخبار، باید ابر خواننده و شنوونده مسئول باشد. وسائل مذکور اخبار را به اساس محدودیت‌های آشکاری فراهم میارند. چه اخباری را که میخواهند برویند. با وجود جدوجهد شان؛ همیشه مورد دسترس نمیباشد. بنابر محدودیت جای در روزنامه و وقت در را دیوبین موضوعات اخباری انتخاب دقیقی صورت میگیرد. خبر نگاران و نگارندگان روزنامه‌ها؛ باید آن عمل یک نوشتگرد آوری و جمع اخبار را پیش ببرند که بعضه آن مواد خام متوسطی را که با اخبار مبدل میشود؛ بمیدان آرنند.

(۱) یک عقیده فلسفی است که با ساس آن گفته می‌شود که تمام معارف و معلومات از راه خواست حاصل می‌شود.

صو ۳ - خوا ننده

خدمت بخواننده

مهمنترین دستورالعملی را که خبرنگار رهنمای فعالیت خود فراهم می‌نماید، خدمت بخواننده^(۱) می‌باشد. چه وظیفه، یک خبرنگار آنست که او لابدا ند خواننده بدانستن کدام چیز محتاج است و ثانیاً آنرا بصورتی ترتیب و عرضه بدارد که وردپسند خواننده واقع گردد. بنابران خبرنگار در راه خدمت بخواننده مسئولیت بزرگی را بعهده دارد. طبعاً، اگر از عهده این کار بدرستی بدرآمد، نتواند، سزاوار و مستحق وظیفه خبرنگاری نخواهد بود.

از نگاه اقتصادی، بیز، وسائل اطلاعات محض تازمانی موجود بدبخت خود را حفظ می‌تواند که از رضایت خواننده برخوردار باشند و زنامه‌هایی که درین اوآخر از صحنه‌شهرهای مرکزی ناپدید گردیده تا اندازه‌ای اشی ازین حقیقت است که نتوانسته‌اند احتیاجات خواننده‌گان موجده خود را ارفع و به جلب خواننده‌گان بیشتر موءوفق آیند، و اذام خارج روزافزون فعالیتهای شان را تهیه ننموده از بین رفته‌اند. وقتیکه خبرنگار بداداشتهای خود را پیش و گذاشت و بترتیب آنها اقدام مینماید، چندین پرسش بدهنش خطور مینماید: خواننده‌گان روزنامه من کیست؟ کدام آنها، متهملاً، باین خبر علاقه‌دارند؟ به چه ترتیب فیصلی زیاد آنها را بخوانند این خبر میتوان جلب کرد؟

اکثر اوقات، خبرنگار که از اهمیت موضع ترتیب داده خود متأثر است،

(۱) مراد از خواننده اینجا (Audience) میباشد اگرچه (Audience) به معنی خواننده، شنونده و بیننده هر سه مینماید از آنجاییکه منظور مهم‌نامه‌نگاری درباره روزنامه‌ها و مجلات باشد و چون با آنها خواننده سروکار دارد از آنرو بمعنی خواننده ترجمه کرده، ام.

با خود میگوید: «عده‌ء ز یادی از مردم باید آنرا بخواهند!» برای اینکه خبرنگار مضمون خود را برای حداکثر مردم عرضه نموده بتواند، باید خواندنده با تقوه خود را در نظر داشته باشد. روزنامه‌ء حاوی مضمون او در دست هر نوع مردم میافتد. کارگر حین بازگشت از کار در سرویس آنرا امیخواند و مأمور مقاعده بالای در از چوکی با غ عمومی، یاشا گرد مكتب نتیجه مسابقات سپورتی را بنظر خریداری نگاه میکند و لی به بخش اخبار اصلی مخصوص یک نگاه اجمالی میاندازد، سکرتر دلربا، که به چیز‌های خیالی علاقه‌مند است؛ موضوعات خیالی را میخواند، و همچنین سائر اشخاص بنوع خاصی از موضوعات روزنامه دلچسپی نشان میدهند. عین کیفیت در مورد مسئولین پخش اخبار را دیده و تلویزیون نیز مصدق پیدا میکند.

خواندن انتخاب میکند:

هیچکس تمام مضماین روزنامه را نمیخواند، بعضی وقت آنرا ندارند که هر کلمه مهم روزنامه را تحلیل نمایند، برخی خود را مجبور نمی‌بینند، زیرا در هر شماره مضماینی مو جرد میباشد که موقوفه به جلب توجه خواندن نمیتوانند. به خواندن کسی نمیگوید که کدام مضماینی را بخواند بلکه خردش است که مضماین مطابق بذوق خود را انتخاب و مطالعه میکند. این فاعده اساسی انتخاب خواندن است.

برای اینکه قاعده فرق راعملاء مشاهده بتوانید، از یک دسته کوچک مردم - خانواده‌های گروپ رفای خود - خواهش نمایید تا در باره روزنامه ای که همه شان آنرا خوانده‌اند، باشما صحبت کنند. به بینید که آنها کدام موضوعات را انتخاب کرده و خوانده‌اند. سپس انتخاب آنها را باز خود مقایسه کنید. البته بایک سلسله زیاد انتخابات برخواهد خورد که هر کدام تحت تأثیر اذواق، احتیاجات، آشنایی و دلچسپی‌های فردی قرار دارد.

وقتی که یک روزنامه دارای اینقدر انواع زیاد خواندن میباشد، خبرنگار و نگارنگاران آن روزنامه باید سعی نمایند که به همه اینها خدمت کنند - یعنی در روزنامه خود موضوعات مختلفی درج نمایند. خبرنگاری که مضمون او

باندازه کافی هیجان انگیز است، تسخیر فیصلی زیاد خواننده را؛ خوبتر،
موقع میتواند. مگر بسیاری از مضامین دیگر روزنامه، و اوکه فیصلی ناچیزی
را بخود جلب کند، نیز بهمان پیمانه ضروری میباشد. شاید آن مضامین را
(۵ فیصد) خواننده روزنامه بخوانند، ولی برای همان (۵ فیصد) نهایت
دارای اهمیت نمیباشد. بنابران یک روزنامه باید بهمان اندازه اخبار و موضوعات
متتنوعی را نشر نماید که خواننده‌گان متتنوع است.

نتیجه، تدقیق و مطالعه «روزنامه خوانی خواننده‌گان» نشان میدهد که در بین
خواننده‌گان ۱۳۸ روزنامه، مردان بصورت اوست (۱۴۱ فیصد) و زنان بصورت
او سطح (۱۱ فیصد) تمام موضوعات را خوانده‌اند. تنها یک ربع مضامین را (۳۰ فیصد)
یا خواننده زیاد، و ربع دیگر را (۴ فیصد) یا خواننده کم، خواننده بود.
اگر چه خبر نگاران همیشه در تلاش موضوع بزرگ استند، ولی
معموماً بسرای قسمتی بسیار محدود خواننده خدمت می‌کنند.
ادعای آن ها این است که این موضوعات «وردلچسپی - محدود» را
به ترتیبی عرضه خواهند نموده، تا اندازه ممکنه، تعداد بیشتر خواننده را جلب کند.
خبرنگاران را دیو و تلربیزون موقوف مختلفی دارند. مردم به مضامین اینها «قصد»
یا بدون اراده - حین پخش اخبار، گوش می‌نہند با نگاه می‌کنند - اینها بدون
اینکه موضوعی را انتخاب کنند با اخبار گرسیده‌اند یا نگاه می‌کنند. اینها موضوعاتی
را که قره جاذبه آنها محدود باشد بکار نمی‌برند. مگر در صورتی که بیم آن
رود که اسباب تصدیع شوندند یا بیننده شده و تعداد زیادی از آنها را از دست
دهند. رادیو و تلویزون باید زیاد تر موضوعاتی را نشر نمایند که توجه ۳۰ فیصد
یا بیشتر خواننده‌گان روزنامه را بخود معطوف داشته است. اینها وقت آنرا اهم ندارند
که بیش از یک قسمت جزوی موضوعات روزنامه را عرضه بدارند.

خواننده‌گان یک قرعه عجیب و غیرقابل پیشگویی استند. درین تازگی‌ها، یک
روزنامه بزرگ مرکزی که نظریات مشترکین سابقه خود را، که فعلاً اشتراک

نکرده اند، در باره خود سروی نموده چنین نتیجه گرفت است: يك دسته آنها اظهار نموده بود که با اثر چاپ شدن اخبار زیاد جنسی و جنایی هیجان انگیز از اشتراک مصرف شد؛ عده دیگر میگفت که روزنامه باید بیشتر «اخبار ناگوار» را در باره امور ملی و بین المللی چاپ کند؛ بعضی خاطرنشان کرده بود که اعلانات مورد نظرشان را نمی یافت؛ در حالیکه عده زیاد دیگر از اعلانات زیاد شکایت داشت؛ برخی از دسته موزعین به بینی رسیده بود؛ گروهی اخبار سپورتی بیشتر تقاضا میکرد؛ جمعی اخبار دور و پیش خود را نمی یافت؛ بعضی محض از خاطر اینکه وقت خواندن آنرا نداشت. از بین اینها خانمی برای اینکه نگارنده روزنامه را از خود فرجانیده باشد چنین تبصره نموده بود: شما یک روزنامه‌آبرو مندی دارید همینکه مشغولیت‌ما، از سکوت‌ها کمتر شد و باره اشتراک خواهیم کرد.

روزنامه‌های هفتگی، با عطف توجه شان به آن اخبار محلی که از جمیت های کوچک بدست می‌آید، نسبت بروزنامه‌های کوچک بیشتر و بدقت خوانده می‌شوند. آنها، بنویسندگان را در هر موضوع، نظر بروزنامه‌های بزرگ مرکزی، او سط فیصلی بلند تر خوانندگان را حاصل میکنند. حجم بزرگ روزنامه‌های مرکزی یکی از عزایمی است که این حقیقت را توضیح مینماید. و عوامل دیگری که او سط فیصلی خوانندگان را در هر مضمون پایین میارد عبارت از اختلاف عرضه کردن خبرها و اختلاف خوانندگان می‌باشد.

اختلاف خوانندگان

در شهر هایی که روزنامه‌ها در حال رقابت دیده می‌شوند بین خوانندگان اختلافات اساسی وجود دارد. کرکترونیک هر روزنامه ا نوع خاصی از خوانندگان را بخود جلب میکند زیرا آن روزنامه، نسبت به روزنامه‌های رقیب خود، اطلاعات زیاد خاص مورد نظر را بایشان عرضه میدارد. بعضی از روزنامه‌ها عمدها، از راه نشر موضوعات هیجان انگیز اخباری، اتخاذ يك موقف سیاسی

درستون سر مقاله‌ها، مطابق به قدو اندام ذوق خوانندگان بر شمی شوند. در موارد دیگر، کرکتر روزنامه، بصورت لاشعری، به حیث انعکاس شخصیت‌های ذاشرین انسکاف می‌نماید.

خوانندگان روزنامه موئقر نیویارک تایمز و روزنامه کوچک مصور و مختصر نیویارک دیلی نیور را میتوان به حیث نمونه بکار برد. اگر انسان فرض کند که خوانندگان روزنامه نیویارک تایمز نسبت به خوانندگان دیلی نیوز تقاضای اطلاعات بیشتری مینهاد لبته اشتباهی محض خواهد دارد. زیرا هر دور روزنامه فوق مطابق تمام سویه‌های علمی و اقتضایی، خواننده دارند. روزنامه دیلی نیوز به مرابت بیشتر از تایمز به خواننده خدمت می‌کند. و علت انتشار زیادش همانا تأکید موضع و عات عواطفی و جنبه‌های تفریحی است که خواننده کم علاقه را بخود جلب می‌کند. مگر با وجود اینهم با اندازه کافی اخبار نشر می‌نماید که با وسیله رقبای خود را پریشان می‌سازد. روزنامه تایمز با وجود شعار «تمام اخباری که در خود چاپ است» از اهمیت موضع‌اعات عواطفی و تفریحی بسی خبر نبوده و خواهشات خوانندگان زیادی را ازین زاییه تطمیین می‌نماید.

در ایشانیت زیاد شهرهای بزرگ و کوچکی که روزنامه‌ها و نامه‌های هفتگی نشر می‌شود، هر کس عین روزنامه را می‌خواند. این گفته مفهوم آن را اندارد که مردم بوسائل دیگر دسترس ندارند. چه آنها اخبار را دیبورا می‌شنوند و اخبار تلویزیون را مشاهده می‌کنند؛ بعضی به روزنامه شهر دیگری و برخی به ملات اخباری اشتراک مینهایند. در هر جمعیت عدد زیادی از مردم اخبار تمام این وسائل را تعقیب می‌کنند. علاوه‌تاً، مجلات و کتب دیگری را مطالعه و تلویزیونهای تربیوی را تماشامی نمایند. این گروپ را سویه‌های علمی و اقتصادی مختلف تشکیل داده است؛ و یگانه ارتباطی که با سائر گروپ‌ها دارد عبارت از دلچسبی مشترک در کسب معلومات و اطلاعات می‌باشد. حقیقتاً، این اشخاص یک دسته خواننده مخصوص و تقاضا کننده را برای روزنامه محلی بوجود می‌آرند.

آنها یکه حداقل اخبار را «خواندنیابی شوند»، در هر جا که باشند، گروپ دیگری را تشکیل میدهد که هدف مهم آن از خواندن سرگرمی و تفریح است
سروی «انتخاب کردن خوانده»

از نتایج سروی «خوانده شدن» یک «روزنامه صبح» بزرگ مرکزی چند مثال می‌آوریم. واقعآ هر خوانده لااقل یک قسمت یک مضمون صفحه اول را ۷۹- فیصد - ولااقل یک قسمت یک مضمون بخش نخست صفحات باقی را ۹۳- فیصد - خوانده بود. همچنین صفحه، اخبار محلی را، که بخش ثانی را تشکیل میدهد، ۷۲ فیصد خوانده بود. در بخش سپر رتها، ۷۹ فیصد مردان و ۲۰ فیصد زنان - بصورت او سط ۴۸ فیصد - لااقل یک قسمت یک مضمون را خوانده بود. در بخش خانم‌ها ۷۹، ۲۴ فیصد مردان - بصورت او سط ۴۸ فیصد - لااقل یک قسمت یک مضمون را خوانده بود. در مقابل، ۶۶ فیصد مردان و ۷۹ فیصد زنان - بصورت او سط ۷۳ فیصد - یک پارچه، کو میکث را خوانده بود و ۹۴ فیصد زنان و ۶۳ فیصد مردان - بصورت او سط ۷۹ فیصد - یک نمایش اعلانات را تماشا کرده بود.

مگر اجمع به مضامین منفر چطاور؟ مضمون در جه یک صفحه اول، که بحیث مهمترین خبر روز شناخته شده بود، ۳۰ فیصد خوانده - ۴۵ فیصد مردان و ۱۸ فیصد زنان را بخود جلب کرده بود. مضمون فوق به امور بین‌المللی - یک بحران عسکری در شرق می‌آزد - از تباطط داشت. یک مضمون دیگر صفحه اول، در سر صفحه قسمت چپ، توجه ۷۲ فیصد خوانده - ۷۶ فیصد مردان و ۷۹ فیصد زنان - را معطوف نموده بود. آن مضمون در باره خرد مملکت و حاوی این سرخبر بود: «دھقانی دو میل بر وی سینه می‌خزد، با اثر گملوله بازی تسلیم می‌شود» هفت مضمون و دو تصویر صفحه اول همچنین مضامین صفات ۸ و ۹، ستون اندرز صفحه ۱۶، کالمست محلی، و اعلانات تصنیف شده، از تعداد خوانده مضمون در جه یک کیسه اند.

آیاسروی فوق قضایت ناقص نگارندگان روزنامه را، در مورد اخبار، افاده میکند؟ نی، ابد. بلکه از «انتخاب کردن خواننده» نمایندگی میکند. مضمون درجه اول، رویه مرفت، موضوع بر جسته و مهم روزبود و سر خبر آن که عبارت از «عساکر مصر فوری بکمک دفاعی سوریه میرسد» بود، ۶۰٪ فیصد خواننده مخصوص ۳۶٪ فیصد به موضوع یک نگاه اجمالی میاند ازد؛ ۳۰٪ فیصد یک قسمت آنرا و ۱۴٪ فیصد تمام آنرا میخوانند. باقی خوانندگان، بصورت یقینی، فیصله میکند که جنگی رخ نخواهد داد؛ بنابران بخواندن دیگر مضامین همی پردازد.

در سالهای دیگر، خوانندگان همان روزنامه مضمون درجه اول را به فیصدی بیشتری - ۸۷٪ فیصد، ۶۰٪ فیصد، ۵۵٪ فیصد، ۴۳٪ فیصد و ۳۹٪ فیصد - خواهند است. مضمونی که تو جه ۸۷٪ فیصد خواننده را جلب کرده راجع به یک نفر از امریکای جنوبی بود که دکتوران نیویارک عمر او را ایشان از ۱۵۰ سال تعیین کرده بودند! موضوعی که ۶۰٪ فیصد خواننده را جلب کرده بود درباره یک باران ۷ انچه بود که شهر کنه شیکاگورا اویران ساخته بود - این موضوع یک خبر غیر محلی برای روزنامه ای بود که آنرا اطیع کرده بود. درین امثاله تأثیر خبر بر عوطف بشری نشان داده شده است.

آیا وضع مضامینی که کمتر از ۱۰٪ فیصد خواننده داشته از چه قرار بود؟ در ای یک روزنامه بزرگ مرکزی، ۱۰٪ فیصد مفهوم ۳۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ خواننده را دارد، و خواننده برای هر نسخه فرض میتواند شد. موضوع یا اعلانی که ۱٪ فیصد خواننده را جلب کرده «اقل برای ۱۰۰۰۰ نسخه آن خواننده داشته است.

فرض می کنیم که شماره روزی موضوع یک خبر بودید، اگر چنین بوده حتماً شما از تعداد زیاد اشخاصی به تعجب افتاده اید که بشما گفته اند که موضوع مربوط به شما را خوانده اند. شوانندگانی که شمارا نشاخته اند از موضوع

گذشته اند، مگر بهر صورت تعداد زیاد مردمانی که شمارا می‌شناختند خبر مربوط به شمارا خوانده اند. عین عکس العمل خوانده در باره سایر موضوعات « دارای دلچسپی محدود » نیز صدق می‌کند.

نگارش خبر برای خوانندگان مختلف

فرض می‌کنیم يك نویسنده درباره دستگاهی، که می‌خواهد نیروی اتمی را برای تو لیده قوه برق و کاربرد، اطلاعات کافی در دست دارد. اگر مضمون خود را برای يك نامه علمی ترتیب میدهد خوانندگانی آنرا مطالعه خواهد کرد که درباره موضوع معلومات خوبی دارند، بنابر آن این خوانندگان به تفصیلات زیاد احتیاجی نداشته تنها به اطلاعات مختص و مختصر تحقیکی علاقه دارند. ولی اگر او مضمونی برای ساینس دایجست ترتیب می‌دهد درین صورت شاید کسانی موضوع اورا مطالعه کنند که معاومنات دقیق تحقیکی ندارند، بنابر آنها به تفصیل جزئیات تحقیکی علاقه‌مند می‌باشند. و اگر او مضمونی برای ریدرز دایجست ترتیب میدهد درین صورت نسبت بروز نامه فوق الذکر خوانندگان بیشتری خواهد داشت که شاید تعداد آن از ده میلیون تجاوز کند. این خوانندگان به کلیات و یا جزئیات تحقیکی علاقه ندارند بلکه اینها باساس انسکیزه، عوطف بشری خرد تفصیلاتی را خوش دارند که در مورد استعمال نیروی اتمی در راه مصالحت آمیزی نگاشته شده باشد. عین کیفیت درباره موضوع عیکه برای نزد یکترین روز نامه مرکزی مینویسد، نیز صدق می‌کند. با این معنی که درین مضمون نیز باید اطلاعات تحقیکی بحیث حقیقت تبعی نگاشته شود تا خرانندگانی که به مطالعه سراسر موضوع علاقه دارند، نیز از آن استفاده بنمایند.

عین شیوه در مورد نگارش سایر موضوعات اخباری نیز بسکار برده شده میتواند. در اخبار و وفایع بین المللی اگر نامهای اشخاص و جاههای ناآشنا از قسمت شروع مضمون به قسمت های آخر برده می‌شود؛ خوانندگان بیشتری با آن، البته، ترغیب خواهد شد. این کار بعضی اوقات بدون اینکه از تأثیر موضوع

بـکاـهـد وـیـا آـنـاـقـلـیـتـ خـوـاـنـدـگـانـ رـاـکـهـ بـاـمـوـرـوـ وـقـایـعـ بـینـ اـمـلـلـیـ اـطـلـاعـاتـ درـستـ
دـرـزـدـ بـرـاـنـدـگـیـخـتـهـ سـازـدـ،ـ صـورـتـ مـیـگـیرـدـ.ـ خـوـاـنـدـگـانـ کـمـ عـلـاقـهـ روـ سـمـطـالـبـ
راـ،ـ وـلـیـ خـوـاـنـدـگـانـ عـ قـهـمـندـوـ حـسـابـیـ حتـیـ جـزـئـیـاتـ مـطـالـبـ رـاـ مـبـخـوـانـدـ.
همـچـنـینـ اـکـرـ خـوـاـنـدـهـ کـمـ عـلـاقـهـ کـدـامـ چـیـزـ رـاـ نـفـهـمـدـ اـزـ خـوـاـنـدـ آـنـ منـصـرـفـ مـیـشـوـدـ
بـرـ عـکـسـ خـوـاـنـدـهـ حـسـابـیـ تـاـ آـنـرـاـ نـفـهـمـدـ اـزـ آـنـ نـمـیـگـنـدـ.ـ بـنـاـبـرـانـ وـظـیـفـهـ خـبـرـنـگـارـ
اـسـتـ تـاـ مـوـضـوعـ رـاـ طـورـیـ بـنـوـیـسـدـ کـهـ هـیـچـکـدـامـ شـانـ بـهـ مـشـکـلـاتـیـ مـوـاجـهـ نـشـوـنـدـ.
زـیرـاـ بـهـتـرـینـ وـسـیـاهـ کـهـ بـرـایـ رـوـزـنـامـهـ خـوـاـنـدـهـ بـیـشـتـرـ پـیـدـاـمـیـنـمـایـدـ سـادـگـیـ نـگـارـشـ
مـحـتوـیـاتـ آـنـ اـسـتـ يـلـکـ آـژـانـسـ خـبـرـ رـسـانـیـ بـهـ خـبـرـنـگـارـ اـنـ خـوـدـ چـنـینـ توـ صـیـهـ مـیـکـرـدـ:
«ـ خـبـرـهـاـ رـاـ طـورـیـ بـنـوـیـسـدـ کـهـ گـوـیـاـ بهـ خـانـمـ ڈـانـ قـصـهـ مـیـکـنـدـ!ـ»

اـزـ آـنـجـایـیـکـهـ خـوـاـنـدـگـانـ مـوـضـعـاتـ رـاـ طـابـقـ ذـوقـ خـوـدـ اـنـتـخـاـبـ کـرـدـهـ وـ
مـیـخـیـاـنـدـ،ـ هـرـ خـبـرـنـگـارـ بـرـایـ يـلـکـ دـسـتـهـ مـحـدـودـ موـادـ خـوـاـنـدـنـیـ تـهـیـهـ مـیـکـنـدـ.
ذـوـیـسـنـدـهـ مـوـضـعـاتـ عـرـفـانـیـ گـاهـیـ؛ـ نـهـ هـمـیـشـهـ،ـ مـجـبـوـرـ مـیـباـشـدـ کـهـ تـاـ اـنـداـزـهـ عـمـمـکـنـهـ
اـطـلـاعـاتـ خـوـدـ رـاـ بـخـشـ سـپـورـتـهاـ،ـ مـعـمـولـاـ،ـ بـرـایـ گـرـوـپـهـایـ نـاـبـتـیـ مـیـنـوـیـسـنـدـ،ـ
آـرـتـ نـیـزـ گـاهـیـ،ـ نـهـ هـمـیـشـهـ،ـ بـچـنـانـ اـمـرـیـ مـبـادرـتـ مـیـنـمـایـدـ.

خـبـرـنـگـارـ اـنـ بـخـشـ سـپـورـتـهاـ،ـ مـعـمـولـاـ،ـ بـرـایـ گـرـوـپـهـایـ نـاـبـتـیـ مـیـنـوـیـسـنـدـ،ـ
مـکـرـآـنـهاـ،ـ نـیـزـ اـکـرـ مـوـضـوعـ جـالـبـ وـ مـنـاسـبـیـ بـدـسـتـ مـیـآـرـنـدـ،ـ سـعـیـ بـخـرـچـ مـیـدـهـدـ
کـهـ بـرـ تـعـدـادـ خـوـاـنـدـگـانـ خـوـدـ بـیـافـزـ اـیـنـدـ.

ترجمهـ حـبـیـبـ الرـحـمـنـ هـاـ لـهـ

ماـ خـذـ:

کـتـابـ «ـ خـبـرـنـگـارـیـ»

ناـ لـیـفـ

Emery, Ault

ترجمه و نگارش نگهت

نگارش و فکر

- ۴ -

پارا گراف مجموعه بی از کلمه ها است که نرم و قابل تشكیل به شکل رای گوناگون بوده و از فکری که توسط آن بیان و اظهار میشود همان شکل هیگر دارد:

فکر، شکل آن است. هر برترید

نگارش یا «موضوع و مطلب انشایی» مجموعه بی از جمله هاست. ما این جمله ها را به صورت دسته های مشخصی که به نام «پارا گراف» یاد میشود می نویسیم تا خواننده را در فهم و تشخیص سریع تقسیمات موضوع مرد بحث کمک کنیم. بدین صورت، پارا گراف نیز مجموعه بی از جمله ها است اما مجموعه کوچکتر. می توان گفت پارا گراف یا «فصل بندی» نوعی از تنقیط است؛ ولی بدان سان که فقط گذاری در میان جمله به وسیله کیفیت و ماهیت فکر تعیین میشود، هم بدان گونه تقسیمات پارا گراف و فصل بندی توسط چگونگی و ماهیت فکر، معین و مشخص گردانیده میشود. همان سان که جمله دسته بی از کلمه ها است که يك فکر کامل را بیان میکند، پارا گراف نیز دسته بی از جمله هاست که يك فکر کامل را اظهار میدارد و با وجہ واحدی از يك موضوع بزرگتر سروکار دارد. باید مانند جمله مطالب حشو وزاید نداشته باشد. باید مانند جمله دارای وحدت و تمامیت باشد.

جمله بر جسته، پارا گراف (۱)

رسم چنین است که وحدت و تمامیت پارا گراف و کیفیت و ماهیت خاص فکری

: جمله بر جسته، یا جمله موضوعی. Topic sentence (۱)

که پارا گراف محتوی آن است به وسیله جمله بر جسته یا جمله، موضوعی- جمله‌یی که مانند بر اعت الاستهلال در شعر و نثر فارسی، نمودار و نماینده موضوع پارا گراف می‌باشد - نشان داده می‌شود . جمله بر جسته را در اکثر موارد در آغاز پارا گراف جامیدهند زیرا این موضوع معمولاً^۱ جای مناسب و منطقی آن است؛ با این هم ممکن است گاهی در دیگر حصه‌های پارا گراف جاداده شود و زمانی هم از نوشتمن این جمله به کلی غفلت ورزیده و آنرا فروگذاشته اند . در این مورد، چیزی باید تشریح شود : آن چیز چیست؟ چون خواننده مرتب^۲ از یک پارا گراف به پارا گراف دیگر میرسد؛ جمله‌های بر جسته و موضوعی اورا از تغییرات موضوع و مطلب، به موقع آگاه می‌سازد .

البته وظیفه این جمله‌ها نیست که همه مواد و محتویات پارا گراف را بیان کند، وهم در بسا موارد، وظیفه آنها نیست که محتویات پارا گراف را تلخیص کند؛ بلکه بگانه مقصود از این جمله‌ها آن است که به فکر و اندیشه یی که در خلال یک پارا گراف انکشاف داده می‌شود داشار کند - موضوع اصلی مورد بحث(۱) را اعلام کند. به حیث مثال، ممکن است پارا گرافی با این جمله، موضوعی آغاز شود: «شا گردان باید عادت و ملکه تفکر و اندیشیدن را کسب کنند .» دیگر همه قسم‌های پارا گراف مربوط به شرح و بسط وجوده مختلف همین یک موضوع خاص، می‌باشد؛ از قبیل: شماره، شا گردانی که این اعتیاد را دارند یاندارند، ماهیت، چگونگی صریح و دقیق این عادت، موائع اکتساب آن، و مخصوصاً دلیل آنکه چرا این عادت، مطلوب و خرامتنی و پسندیده است. باید جمله موضوعی منتصمن اینگونه مطالب فرعی یا ضمنی (۲) باشد و لی ضرور نیست که اینها در آن بیان شود . به صورت عمومی، ضروت و احتیاجی به این نیست که جمله موضوعی، چیزی افزون تر و بیشتر از هم‌نحو عمدیه و اصلی مورد گفتگورا در برداشته باشد .

۱- موضوع اصلی مورد بحث: Topic: ۲- مطالب فرعی یا ضمنی: Sub-topics:

مود و مطالب پارا گراف

پس از آنکه فکری را که باید به وسیله پارا گراف بیان شود به درستی اخذ و کسب کردیم و اجمال و خلاصه آن را در جمله‌یی موضوعی گنجانیدیم، آنگاه بانخستین مسئله نگارش پارا گراف روبه رویم، یعنی مسئله مود و مطالب یا مقداری کافی از حقایق و نظریات. ماباید پیش از همه مود و مطالبی، یعنی چیزی برای گفتن، و نیز دلچسپی و علاقه‌یی به گفتن آن، داشته باشیم. نصیحت صحیح و شایسته والتر پاتر در این باره چنین است: «آنچه برای گفتن دارید، و آنچه به گفتن آن قصد و تمایل دارید، آن را به ساده ترین، صریح ترین و دقیق ترین روش ممکن بگویید.» نگارش سمت و ناقص عموماً کار- بلی، مزدوری و کارشاق و ناخوشایند - نویسنده‌گانی است که چیزی برای گفتن ندارند و با نتیجه این قبیل نویسنده‌گان بدون دلچسپی و تمایل قلم به دست می‌گیرند؛ و نگارش خوب و زیبای العموم کار - بلکه سرگرمی خوشاید و شعف و سرور - نویسنده‌گانی است که افکار و اندیشه‌هایی برای بیان، و میل و علاوه‌یی برای انتقال دادن و ابلاغ کردن آنها دارند.

پیش از آنکه آرزوی نگارش پارا گراف موءث و جذابی را داشته باشیم؛ باید مود و مطالبی کافی مهیا و آماده کنیم - یعنی «جسم زنده‌یی» از فکر، نه جسد مرده و استخوان بندی محض. جمله موضعی هم که خود نوعی از استخوان بندی است باید از ماده و مطلب زنده و ضروری و شایسته و در خور، انباسته باشد تا پارا گرافی کاملاً و خوب و دقیق ایجاد شود. متاسفانه فراهم کردن این مود و مطالب و به دست آوردن چیزی برای اظهار و بیان، فعالیت ذهنی بیشتری را نسبت به آنچه شاگردان فاکولته به اعمال و اجرای آن معتقد هستند ایجاد می‌کند. این امر مقتضی تأمل و تفسیر، کنجکاوی و دقت، سعی و کوشش در تقویت هوش و حافظه، تمرکز نیروهای دماغی و جمع کردن هواس است؛ یعنی تفسیر تشکیل دهنده و اعمار کننده را اقتضا می‌کند نه خیال واهی که اهلانه را. ممکن

است تفکر اعمار کننده وجود ، بر اثر نیروی مغز بر اسکیخته شود؛ یا (آنچه پیشتر مورد موافقت است) به وسیله رد و بدل گفتگو و مباحثه و مباحثه و مناقشه ، یا با خواندن افکار و آندیشه های دیگران در مجله ها و کتابها .

اگر ما بسکوشیم به هنگامی که ذهن و دماغ ما نیم بیدار و نیمه مستشعر است و واقعاً مطلبی برای بیان نداریم ، پارا گرافی بنویسیم ؛ نتیجه بدینه و مسلم آن اینست که پارا گرافی ناقص و نابه کار به میان می آید ، پارا گرافی که محض قطعه شکسته یی از آندیشه کامل و متخلل است که در دماغ ما جا داشته و ما به سبب سستی و کاهشی نتوانسته ایم آن را به خا رآوریم و احضار کنیم ؛ به حیث مثال : شاگردان باید عادت و ملکه تفکر و آندیشیدن را کسب کنند . آنان باید بیاموزند که از خود فکر کنند تا این که همیشه افکار دیگران را نقل و به آنها اتکا کنند . به فکر من این امر برای ما بسیار اهمیت دارد ، زیرا استقلال را نشان میدهد . در اینجا ، فکر ما دچار دور و تسلسل شده است . در حالیکه چیزی برای گفتن راجع به موضوع نداریم ، خیال واهی و روءیای انسکاف پارا گراف را به وسیله تکرار مطلب اصلی می خواهیم عملی کنیم و بالنتیجه به مکث و توقف پیش ریسی برمی خوریم .

نتیجه دیگر تهیه و تدارک ذاشایست پارا گراف ، به میان آمدن یک رشته تعیینات مبهم و غبارآلود است ؛ به حیث مثال :

شاگردان باید عادت و ملکه تفکر و آندیشیدن را کسب کنند . این عادت ، یکی از بهترین دارایی هایی است که در همه مراحل و حالات زندگی ، نه تنها در سالهای پر هصر و فیت دوره فاکولته ؛ بلکه در سالهایی که آن در اجتماع و در جهان بیرون از درسگاهها قدم می گذارند ؛ مودمند است . من فکر میکنم که هر کس باید بسکوشد تا خویشن را ذهن ؛ اخلاقاً و جسمانی بهتر گرداند . و تفکر مستقل مسأله یی بسیار بهم است . هر شاگردی که از تفکر باز می ایستاد

متوجه خواهد شد که به هیچ جایی نمی تواند برسد تا آنکه اند کی نیند بشد . اکثر مردم تصویر میکنند که صرف با ایستادگی به عهد و پیمان در برابر قوانین و انتظامات فاکولته و ایستادگی به عهد و قول در برابر رفیقان همدرس و با انجام دادن آنچه مادر مهر بان شان (یونیورسیتی ، پوهنتون) از آنان متوقع است ، کاری پسندیده و قناعت بخش میکند .

ما با نوشتن چیزی مانند این ، موفق شده ایم صفحه‌یی از کاغذ مختص به موضوع یا مقاله را بدون ارتکاب غلطی و خطای آشکار و آفتابی ، پر کنیم . اما نتیجه ، این کار مبهم و مبتذل ، و ارزش آن قدری بیشتر از يك مجتمعه پراگمنده کلمه‌های محتاج آن گونه قطعیت و صراحة و فرمایی و جذابیت است که از فکر و اندیشه‌یی واقعی و راستین ، ایجاد میشود . اگر ما به راستی قصد آن میداشتیم که تمام قوای ذهنی و دماغی خویش را برای انجام کاری که پیش روی داشته ایم جمع کنیم ، بایست به عرض پاراگراف بالاچنین می نوشتیم : شاگردان باید عادت و ملکه تفکر و اندیشیدن را کسب کنند . تفکر مستقل معنای آنرا ندارد که افکاری متمایز از اندیشه های دیگران داشته باشیم ؛ بلکه مفهوم آن این است که راههای ممکن تدقیق مسئله خاص و معینی را مورد توجه قرار دهیم و بالآخر انتخاب مستقلی به عمل آریم ، بدون اعتنا به اینکه انتخاب ما با عقیده عمومی و کلی در باب آن مسئله موافقت دارد یا ناسازگاری . برای انسان بودن ، شخص باید نیروی تعقل خویش را به کار اندازد . من تصدیق میکنم که مامیخواهیم انسان باشیم نه شادی مقادی با این هم ، همه شاگردان حتی در سال دوم یونیورسیتی ، تمایلی به یکسان و همانند شدن دارند : که یکسان لباس بپوشند ، یکسان سلوک و رفتار کنند ، یکسان بیندیشند و تفکر کنند . من میترانم ده نفر شاگرد رانم ببرم که اگر نظر آنان در باره و فاداری به فاکولته ، ورزش‌های داخل فاکولته ، آموزش مشترک دختر و پسر ، دموکراسی ، ترقی و تکامل تدریجی ، و مانند اینها پر میله شود ؛ جوابهای کاملاً یکسان خواهند داد . تصور نمیکنم

گفتن این مطلب مبالغه باشد که بیشتر از نه درد شاگردان «کالج سنتندرد» عقاید شان را آنقدر متواضعانه اقتباس میکنند مثلیکه زنان مودهای پاریس را اقتباس میکنند.

این پاراگراف به قدر کافی طولانی است که گنجایش تدقیق و بررسی و تحلیل موضوع را دارد و موضوع به وسیله ابراز نظریات و عقاید «قطعی و صریح» مطالعه شده است. مواد و مطالب آن، شایسته و سزاوار پاراگرافی است که بالبدهات نگاشته شده باشد. اگر موقت کافی برای تدارک و آمادگی میداشتیم - برای رسیدگی کردن دقیق عقاید شاگردان، یا برای خواندن برخی از مقاله های مناسب در موضوع زندگی دوره فاکولته، یا کتابی مانند «دماغ در حال رشد» اثر جی اچ رابنسن، و یا حتی برای تحلیل کلی موضوع بدون احصایی گیری و رسیدگی دقیق - در آن حال، بر قطعیت و صراحت و قوت و تأثیر پاراگراف ما افزوده میشد.

به عوض آنکه چیزی برای گفتن نداشته باشیم، باید از میان چیزهایی که بایست میگفتیم، انتخابی بگنجیم. مابایست در می یافتیم که یک تعداد زیاد مثالها و شواهد عقیده کاملاً تقلیدی و اقتباسی، چندین نمونه مشرح و کاملاً به جا، یک سلسله دلایلی که یک استدلال منطقی را تشکیل میدهد، مشاهدهای اخلاقی اینواع تفکر در خود فاکوئه یا در بین دانش آموزان و آنانی که تجارت پیشه و سیاستمدارند، گردآورده و جمع کرده بودیم. این امر مارابه مسئله دیگری در نگارش پاراگراف مواجه میسازد: روشهای بسط و توسعه دادن جمایع موضوعی یا یک فکر در یک پاراگراف موء ثر.

روشهای منکشف ساختن

نویسنده پیش از فوشن، به ندرت روش خاص و معینی برای منکشف ساختن پاراگراف بر می گزیند، یا هیچگاه طریقه‌یی را انتخاب نمیکند. اگر مواد و مطالب کافی در ذهن نویسنده موجود باشند، روشنی که او بر می گزیند (بیشتر

او قات ناخود آگاهانه و بذون قصد) نظر به چگونگی و ماهیت فکری که می خواهد بیان کند به میان می آید و نصیح میگیرد. لیکن برای مبتدا و نویسنده تازه کار، تمرین و ممارست در تحلیل و تجزیه، و تقلید و پیر وی معروف ترین اسلوب های منکشف ساختن پاراگراف، بهترین وسیله آموختن نگارش های موثر و جذاب است چندی از متدالو ترین روشها یا انواع توسعه دادن پاراگراف، در اینجا ذکر میشود:

۱- آوردن هماینه و شواهد برای اثبات مدعای

پاراگراف ۱

اما در واقع، این عقیده راسخ که راستی و حقیقت همیشه بر ظلم و استبداد و تعصبات و سختگیری های مذهبی پیروز شده است، یعنی از آن دروغهای خوشنایی است که مردم یعنی از پی دیگر آنرا اینقدر تکرار میکنند که به شکل قولی متفق عليه و مسلم در می آورند؛ ولی تجربه و چشم دید، همه اینهار ارد و تکذیب میکند. تاریخ انباشته از شواهدی است که راستی و حقیقت به واسطه استبداد و تعصب مغلوب و منکوب شده است. اگر کاملاً برای همیش محروم باشد، ممکن است قرنها به عقب انداده و مستور نگاه داشته شود.

اگر صرف از عقاید مذهبی سخن بگوییم: «اصلاحات مذهبی» کم از کم بیست مرتبه پیش از لوثر به ظهور رسید، ولی هر بار خاموش گردانیده شد. آرنولف منکوب شد. فراد و لچینو منکوب شد. ساونار و لا منکوب شد. الپیرواها منکوب شدند. وادوی هامنکوب شدند. لولاردها منکوب شدند هوسیت ها منکوب شدند. حتی پس از ظهور لوثر، هر جا که در استبداد و تعصب پافشاری میشد، موفق و فیروز هند میگردید. در اسپانیا، اطالیا فلاندرس، شا هنشا هی آستریا؛ پروتسنتم ریشه کن شد؛ و در انگلستان نیز اگر ملکه ماری زنده میبودیا ملکه الیزابت مرده می بود، از ریشه برکشیده میشد. استبداد و سختگیری همیشه پیروز بوده است؛ به جز آنجا و آنگاه که

طغیان کنند. گان فرقه‌یی بسی نیر و مندبو ده اند و نمی شده است از بیخ و بن بر کنده شو نماید. هیچ شخص عاقلی در بن نکته شک ندارد که نزدیک بو دم سیحیت در شاهنشاهی رو مریشه کن شود. لیکن مسیحیت بلبن سبب انقسام یافت و غالب شد که استبدادها و تعصبهای ، عارضی بود و به جز مدتها اندک دوام نمی یافت و به وسیله و قفعه های طولانی تبلیغات تقریباً اختلال ناپذیر ، از هم مجز امیشد. این بک سخن احساساتی میان نهی و بسی ارزش است که گفته شود راستی و حقیقت ، صرف به خاطر اینکه راستی و حقیقت است ، نیروی ذاتی ولاینفکی دارد و مانع پیروزی و غلبه آن در بر ابر زندانهای قاریث زیرزمینی و چوبه های دارخطاها و دروغهای است .

(در باب آزادی ، جان ستوارت میل .)

۳. علل و مؤثرات

پاراگراف ۲

اینکه چرا اصلاح متعدد هدف اخلاقی و معنوی خویش را از دست داد و قربانی محدودیت مادی و اقتصادی شد ، چهار علت عمدۀ دارد . نخستین علت این فریفتگی و قربانی مردم اجتماعی در بر ابر تلاش برای پول ، ثروت سرشاری بود که این کشور جدید در جلو چشم ان ساکنانش به نمایش درآورد ؛ و این ثروت عظیم به وسیله انقلاب صنعتی دوچند با سه چند گردید و تلاش و تقلای مسابقه مانند مردم را تا نقاط خطرناکی افزایش داد . علت دوم این بود که به ثقافت مبتنى بر دارایی و املاک متفرق و برآگه ه ، موقع آن داده نشد پیش از آنکه مورد حمله بار بار بزم مبتنى بر انحصار ، قرار بگیرد ؛ در امریکا عمیقاً ریشه بدو ازد . علت سوم آنکه ، انگیزه مذهبی به ندرت جلو امیال امریکایران را میگرفت . اصلاح متعدد کشوری بر وستان است و هنگامی بنا یافت که پر وستان از مقبل بر آن روبره انحطاط گذاشت بود . این مذهب هنوز هم میتوانست موجبات آرامش و اطمینان را برای زندگی های پست و حقیر فراهم سازد ، لیکن دیگر برای راه زنان در بایی وجودی نداشت و سدی در راه آنان نمیشد . دزدان پول پس

از اندکه دستبر دخو درا ز دند ، ممکن است احترام خویش نسبت به مذهب را با تأسیس مکتبهای دینی به جا آرند ؛ ولی در لحظه فریب دادن واغ-واکردن ، مسیحیت به قدر دین بودایی از ذهن های شان دور و نا آشنا میباشد . و علت چهارم اینکه اصلاح متعدد درست به هنگامی که تمايل به غارتگری و چپاول بر شدت خود می افزود ، دارای دیموکراسی سیاسی شده بود . چون ثروت فراوان شد وولع و اشتیاق شد توازن دیاد یافت ، آلات و افزارهای شان با ملیون ها پول ، چند مرتبه افزون گردید . (کاربرای محافظه کاری ، هر برت آگر .)

۳- تقسیمات منطقی (طبقه بندی ها ، دلیل ها مرحله ها در زگارش مرحله بی و غیره)

پارا گراف ۳

پرسش های گو نا گو نی را که در باب آموزش به عمل می آوریم به صورت مناسب به چها ردسته تقسیم میشود . این دسته بندی با مرحله مشخص و معین عملیه کامل آموزش ، توافق دارد . هنگامی که میگوییم عکس العمل آموخته شده ، آشکار است که آن عکس العمل در زمان گذشته ، گذشته بی دوزنی دیگر ، «اکتساب شده باشد» و این عکس العمل در زمان آینده بار دیگر بیز میتواند تأثیر کند . این عکس العمل اکتساب شده است و میتواند «به خاطر آورده شود» . اما در باره مدت بین این رو حادثه چه میتوان گفت ؟ احتمال دار دبیاری ساعتها ، روزها یا سالها بین و هله اول — آنگاه که عکس العمل نخستین بار تهییج شد واستحکام یافت . و هله دوم — آنوقت که عکس العمل دوباره برانگیخته شد . فاصله شود . واضح است که عکس العمل بحیث عکس العمل احتمالی ، در طول این مدت به نوعی «نگاه داشته شده است» و بالقوه در آرچا وجود داشته است . بالآخر در لحظه یادآوری بعدهی ، ممکن است عکس العمل با صحت و درستی تهییج شود ؛ و هم احتمال

دارد به عوض شکل اصلی و عادی، به صورتی جدید و عجیب نمودار شود. لذا این سوال به میان می آید که عکس العمل تاچه حد، درست « تشخیص شده است ». بنابر آن، پرسش های مابه دور « اکتساب »، « نگاه داشت یا بازداشت »، « یاد آوری و تشخیص » می چرخد. در هر یک از این مراحل، بسیاری هاست که شاگرد محقق و کنجدکاو به دانستن آن علاقه و تمایل دارد (اسسهای روانشناسی عمومی، جی.اف. داشیل)

۴- عقاید و نشانه ادن مشاهدت ها و اختلافا

پاراگراف ۴

« ترسم روح بزرگ » برگهنه و فوپرتومی افکند. هنگامی که صفحه های تاریخ راورق میز نیم، در می یابیم که « غدیر وینه پسا کی » نزهت گاه خرم و خوشی انگیز « بانسان سرخ پوست » بوده است. از در اینجا یابه بینترین وجهه و مآزادی را دانسته است. جنگلهای دو رو زد یک، بهترین شکار گاه های این زاحیه، و در یاچه انباشته از ماهی های زنگار نگش و سبب افتخار و مبارات هر یک از سرخ پوستان بود. او قایقش را خود می ساخت که توسط آن برآبهای در یاچه می لغزید و به سوی جزیره های متعدد آن می شتابفت. این جزیره ها از بهترین تفریجگاه های هندیها امریکا بود. وینه پسا کی از ایشان بود. آنان در تپه های مرجدار و جنگلهای اطراف غدربر دوست داشتند و دلپسندشان می گردیدند؛ شکار می کردند و ماهی میگرفته و بدون اخلال و دخالت « سفید پوست » با خوشی به سر می بردند. ولی این صفا و آرامش به زودی پایان یافت و « سفید پوست » به راندن هندیها از وینه پسا کی آغاز کرد. « ترسم روح بزرگ » از پرتو افگنی بر سرخ پوستان، باز ایستاد و بسوی سمنید پوستان ترسم کردن گرفت. آنگاه صحنه بدلت. خیمه ها و سر اپرده ها در طول ساحل و بر بالای جزیره ها به میان جهید. قصبه های امتداد ساحل در زمین های تخلیه شده سر برآورد. کشتی های بخار در امواج وینه پسا کی به خروشیدن

(۵۰)

ادب

شماره پنجم و ششم

آغاز کرد. تفریح گاهها در سر اسر ساحل برای پذیرایی و سرگرمی ساکنان سر اپرده‌ها، ایجاد شد. کمتر به ذهن مان خطور می‌کند که این در یاچه زیبار و زی از آن سرخ پوستان امریکای باستانی بود.

(از مقاله دیک شاگرد)

پارا گراف ۵

ظریفی گفت که « زنان (فریباودلربا) نسبت به زنان (زیبا)، نقاط مهم و قابل التفات بیشتری دارند ». اگرچه این گفته قابل انتقاد هم باشد، معنی و مفهوم آن درست است. چنین برمی‌آید که زنان دلفریب، نقاط جاذب و جاذب بسی زیاد دارند که هر یک آن شمار اشیفته می‌گرداند و هر یک آن پس از نظاره به خاطر شمامی ماند؛ با این هم، این نقاط دلفریب در یک جاجمع نشانه است؛ این نقاط و مواضع بر جسته به شکل یک تمامیت و کلیت واحد و جدانشدنی در نیامده است. امازني زیبا خودش یک تمامیت و یک کلیت است؛ شما اور ابهسان « مجسمه‌یی یونانی » به اجزا مجز انمی‌کنید؛ او مجموعه‌یی از دلفریبی‌های قابل تقسیم، نیست؛ او به خودی خود، فریبایی‌تام و کاملی است. آزمایش تقسیمی هنر محض نیز همچنین است، اگر بناباشد که شمامجزیات هنر را مستایش کنید، در این صورت، هنر معیوب و ناقص است؛ باید شما آن را به شکل یک تمامیت و کلیت واحد در نظر بگیرید، و همین تمامیت واحد را به خاطر داشته باشید، و این کلیت را مستاید و همین تمامیت به هنگامی که شما آن را تحسین می‌کنیدتا اندازه یی شما را تسخیر می‌کند، و برای « همیشه »، « مال » شماست.

(تحقیقات ادبی، والتریگات.)

۵- استدلال قیاسی

پارا گراف ۶

و هما نگونه که یک ناو خدامجبور است در صورت شکستن و غرق شدن کشته، از همه آخر کشته را تراکند؛ و در صورت بروز قحطی؛ آخرین ریزه نان را بین دریانور دان قسمت کند؛ هم بد ان گونه یک کار فرما در صورت بروز

هر نوع بحران یا فشار و اضطراب تجاری . مجبور است رنج و مشقت آنرا با کار گران یکسان برخویشن بگیرد ، و حتی با یک شخص خودش بیشتر از کارگران از این دردو عذاب حصه بگیرد ؛ طور یکه یک پدر در صورت حدوث قحطی ، غرقه شدن کشتی یا وقوع جنگ ، به خاطر پرسش خود را قربان میکند .

(به این آخرین ، جان رسکین .)

۶- تعریف و تصریح پارا گراف ۷

به عقیده من آن کس آموزش و پرورش آزاد (۱) یافته است که در آوان جوانی چنان تربیه شده باشد که جسم او خدمتگزار آماده اراده اش باشد ؛ و مانند مکانزیم ، همه کارهایی را که قابلیت آن را دارد با سهولت و خشنودی انجام بدهد ، آن کس که فهم و هرش و درایتش ماشین منطبقی سرد و صافی باشد و همه پر زه هایش نیروی مساوی بدارد و هموار کار کند ، و بهسان ماشین بخار آماده ، هر گونه کار باشد و (تارهای بسیار باریک بناید و همچنان لنگرهای ذهن را بسازد) ؛ کسی که دماغش از معلومات حقایق اساسی و زرگش « طبیعت » و از قوانین طرز العمل های آن ، انباسته باشد ، آن کس که آتشین مزاج و مملو از نیروی زندگی باشد ، ولی هیجاناتش مثل سگ مطیع اراده نیرومند وی و خدمتگزار و جدان حساس او باشد ؛ آذکو آموخته باشد که همه زیباییها ، خواه زیبایی « طبیعت » خواه زیبایی هنر ، رادوست بدارد و از همه پستی ها و فسادها نفرت کند و به دیگران مثل شخص خودش احترام داشته باشد . (« آموزش و پرورش آزاد ؛ و از کجا باید آن را دریافت ؟ » قوامان هکسلی .)

۱ - آموزش و پرورش *liberal education* آموزش و پرورشی که برای نجبا و اشراف مناسب است (مترجم) .

پاراگراف ۸

نیچرالزم (ناتورالیسم) (۱) که در اواخر قرن نزدهم اندکشاف یافت، محصول ضمنی (۲) روحیه عصر است. یکی از انگیزه های آن، کنجدکاوی علمی در باب تمام وجوه سرشت و فطرت آدمی اعم از پسندیده و ناپسند آن است. بر علاوه، ناتورالیست مفکوره مادری یا لزم علمی را در زندگی انسانی تطبیق میکند. در نظر او، انسان دوش و فهم مغلق و پیچیده بسی نیست؛ بلکه ماشینی است که باید و سیله عوامل قهار داخلی سوق طبیعی و هیجان، و یا تو سط عوامل جابر خارجی محیط و حوادث اداره میشود. ازین نظر، معلوم است که زندگانی آدمی، محض بخشی از عمله های خود به خود کیهان مادی است. بنا بر این ناتورالیست ثابت قدم، دیگر میتوانست و قطعیت پسندی است که عقیده دارد هر عمل انسان بواسطه عوامل مادی و طبیعی خارج از اداره اش حادث میشود. در فلسفه بسی که جایی برای اراده و اختیار نیست؛ به همین شکل، جایی برای قضاؤت و منجش معنوی و اخلاقی نیز وجود ندارد غلط و صحیح یکسان، به حیث بخشی از عملیه غیرقابل اداره کیهان، واقع میشود. و بدآن گونه که نیچرالزم نظریه های اراده مختار و خود داری اخلاقی را نفی ورد میکند؛ همان طور با آن ایدیال های ادب و نجابت که مدت های در از در ادبیات امریکا نفوذ داشت نیز مخالفت و ضدیت دارد. اگر ناتورالیست در پی آن است که انسان را به درستی و راستی مطالعه و تحریح کند، باید اورانه تنها بر منبر و در اتفاق پذیرایی خانه وی؛ بلکه در باید دکان شیرینی فروشی یا در خانه بدنام و یا در گودالهای پر لای و لجن کارزار. آن ماحه های زندگی که دامستان اصیل و موءدبانه، جرأت خطر کردن و قدم نهادن بدانجا ها را نداشت - نیز مطالعه و تحریح کند. (تاریخ ادبیات امریکا، والتراف. تیلر).

- ۱- به خاطر باید داشت که این تعریف، تحلیلی است؛ نه از نوع تعریف محض قاموس. نویسنده به نتایج غیرقابل احترام طرز تلقی ناتورالیستیک زندگی نیز اشاره میکند.
- ۲- محصول ضمنی by - Product: محصول دومی که در جریان استحصال اشیای مهم دیگر، حاصل میشود. (متوجه).

۷ - آمیزش، دویاچند روش

پاراگراف ۹

پس این مطاق‌العنانی چیست؟^(۱) . سازمان سیاسی جامعه بریسکی از این دور و ش بنایافته است: روش همکاری اجباری یا روش همکاری اختیاری^(۲). یک نمونه کامل ساختمان تیپیک روش نخست را در دسته بی از محکومان به اعمال شاق واجباری، یادگر و هی از سپاهیانی که اجباراً استخدام شده و در جنگ شرکت می‌کنند، میتوان دید^(۳) . همکاری آنان غیراختیاری و بدون میل و داوطلبی است، و توسط دولت برآنان تحمیل شده است. اگر آن سان که به ایشان امر شده همکاری نکنند، دولت آنان را جزا خواهد داد^(۴) . مطاق‌العنانی عبارت از پالیسی توسعه نامحدود روش همکاری اجباری، در همه شعبه‌های فعالیت انسانی است^(۵). وقتیکه این پالیسی به او جشدت بر سد، نیرو تمایل و آزادی عمل فرد کاملاً غصب می‌شود. از در تحت امر غرس می‌کند، تخم می‌افشاند، در و می‌کند؛ در تحت امر شغل و پیشه اش را تنظیم و رهبری می‌کند؛ حتی تفریحات و تفرج‌های او و تنظیم زندگی خانوادگی خیش، آموزش و پرورش و کار‌های فرهنگی وی، در زیر حکم و فرمان و نظارت و تفتیش دولت است؛ حتی روابط شخصی او با دیگران، دوستی‌های وی و امور هیجا نیش، همه و همه در تحت کنترول دولت است^(۶) .

(۱) البرت جی، ناک، چگونگی ملت.

(۱) باید به خاطر داشت که جمله موضوعی، سوال است و پاراگراف باید به جواب آن پردازد. (۲) این جمله دو بخش موضوع اصلی بزرگتری را اعلام می‌کند که بخش نخست آن در همین پاراگراف توسعه داده شده و بخش دوم در پاراگراف آینده که اینسان آغاز می‌شود: «اما در مورد روش دوم، روش همکاری اختیاری، یک نمونه ساختمان تیپیک آن در ... مشاهده

میشود . . .) (۳) و (۴) مثالها و شواهدی برای توضیح و شرح جزئیات . (۵) تعریف و تصریح . (۶) مثالهای تأثیرات مطلق العنانی بر زندگی افرادی که در نتیجه این روش معاشران اجتماعی به سرمی برند . ترتیب تد ریسیج ارتقایی مثالها را نیز در نظر بدارید .

تنظیم و ترتیب

سو مین مسأله در نسگارش يك بارا گراف ، ترتیب منظم جمله هایی است که پارا گراف را تشکیل میدهد . مواد و مطالب خوبی که بد ترتیب شده باید حد اکثر ارزش آن از بین میرود . فرضًا ما به این طریق بفویسیم :

شاگردان باشد عادت و ملکه تفکر و اندیشه‌ی دان را کسب کنند . من هیچگاه فدانسته‌ام که چرا زنان با نهایت تواضع مودهای پاریس را اقتباس می‌کنند . برای انسان بودن ، شخص باید نیروی تعقل خویش را به کار اندازد . تفکر مستقل معنای آن را ندارد که افکار متمایز از اندیشه‌های دیگران داشته باشیم . همه شاگردان - حتی در سال دوم یونیورسیتی ، نمایلی به یکسان و همانندشدن دارند . اما تفکر مستقل این مفهوم را دارد که راههای ممکن تدقيق مسأله خاص و معینی را مورد توجه قرار دهیم و با لآخر انتخاب مستقلی به عمل آریم . و غیره . در این حال ، افکار بسی ترتیب و نظم است ؛ تفکر مختلط شده و در نتیجه نسگارش مغشوš گردیده و خواندن نیز دچار اختلال خواهد شد . پارا گراف فاقد نظم و ترتیب است .

بد بختانه برای نویسنده تنبیل ، راه معیاری تنظیم مواد وجود ندارد ؛ زیرا ترتیب و تنظیم مربوط به مواد و مطالب یعنی متعلق به افکاری است که باید بیان شود . خوب شایسته برای نویسنده فعالی که ذهنش بیدار است ، اندیشه‌هایی که باید بیان شود طبعاً بانظم و ترتیب بروز می‌کند ، آن سان که در مبحث گذشته « روش‌های متکشف ساختن » تشریح شده است . کتابیت نویسنده بسی خود روی با این گفته خوداندرز خوبی داده است : آنچه را بنویسید که فکر کرده‌اید ،

نه آنچه را که برای فوشنگش فکر کرده اید . اگر شما قبل مواد و مطالب را فراهم کرده باشد ، به تدریج در خواهید یافت که افکار و اندیشه ها چنان یکی از پی دیگری می آید که گویی هر یک آنها جایی در خود مناسب داشته و به آن جا جذب می شوند . اگر مطلب پارا اگراف ، واقعه یی باشد که عدم توفیق شاگردی در فکر مستقل را تمثیل کند ، یا اکتساب تدریجی عادت تفکر مستقل باشد ؛ در این صورت ، آن مطلب دارای ترتیب زمانی باندrijji خواهد بود . اگر مطلب حاوی یک تعداد دلایلی باشد که ضرورت تفکر مستقل برای شاگردان را نشان دهد ؛ در آن حال ، مطلب پارا اگراف یک سلسله استدلال هایی خواهد بود که برخی بیشتر و برخی کمتر اهمیت داشته استدلا لهای مهمتر بالعموم در آخر پارا اگراف آورده می شود . اگر مطلب ، از شواهد و مثالهای عقاید تقليدي متشکل باشد ؛ تنظیم و ترتیب طبیعی چنین خواهد بود که نخست مثالهای مأнос و آشنا و نزدیک به ذهن (همان مثالهایی که بدون شک بار اول به ذهن نویسنده خطور کرده ، از جهتی که واضح و آشکار بوده) و سپس مثالهای نا آشنا آورده شود . هر گاه مطلب از یک جنس و مربوط به هم نبوده چندین مطابق متنوع را احتوا کند ، در این صورت مطالب متنوع نباید در هم ریخته شود بلکه باید تصنیف و دسته بندی شود ؛ مثلاً شواهد و مثالهای در نخست واستدلا لهای از آن . یا برعکس ، آورده شود ؛ یاممکن امتثالها و شواهد به غرض تقویت و تأیید هر استدلال ذکر شود . به هر حال ، به خاطر باید داشت که نظم و ترتیب از هر نوعی که باشد از بسی نظمی و پر اگندگی و اختلال بهتر است .

قانون تنظیم و ترتیب هر چه باشد ، این نکته را باید در نظر داشت که فکر باید «از» جایی (به) جای دیگر ترقی و تصاعد کند . اندیشه باید پیش و پیشتر برود نه اینکه حرکت نوسانی و متموج بدون هدف داشته باشد . هر جمله در سرتاسر پارا اگراف باید به صورت نظری و تصوری ، جایی برای خود داشته باشد ، چنان محل شایسته یی که ممکن نباشد آن جمله را در جای دیگر انتقال دهیم ، و

جمله‌ها آن سان به هم مرتبط و منسجم باشد که تغییر محل سبب بی ربطی و عدم اتصال اند یشه هاشود. هرگاه مطالب پاراگراف در جای معین و مناسب نباشد پاراگرافی به میان می‌آید که آن را بنا م پاراگراف «درهم و مغشوش» میتوان یاد کرد. به حیث مثال این پاراگاف:

بسیاری از مردم فرق میان هنر راستین و هنر دروغین را درک نمی‌کنند زیرا آنان تعریف صحیح هنر حقیقی را نمیدانند. اگر کسی تابلوی زن زیبایی را می‌بیند و پس از مدتی، يك جزء جدا گانه نقاشی را نه بلکه تابلو را به صورت تام و کامل به خاطر می‌آورد؛ این نقاشی، هنر واقعی و راستین است. اگر کسی تابلوی زن زیبایی را می‌بیند و پس از گذشت هفته‌ها، صرف لباس، یاروی و با جزء دیگری از آن پورتیرت را به یاد می‌آورد؛ این نقاشی نمونه هنر راستین نیست. از این دو مثال، چنین نتیجه می‌گیریم که هنر راستین همان هنری است که برآذهان و حافظه‌های ما تأثیر می‌کند و در آن جایگیر می‌شود، نه به سان اشیای زیادی که بالای هم ریخته باشد بلکه مانند اشیای زیادی که کاملاً به هم آمیزش یافته يك تمامیت و کلیت زیبای را و وجود آورده باشد. (از مقام يك شاگرد.)

این گونه پاراگراف در نتیجه تفکر مغشوش و درهم به وجود می‌آید، و عموماً وقتی چنین می‌شود که مطلب پیچیده و مختلط باشد. چاره آن این است که مطلب مختلط و پیچیده به اجزا و انواع تشکیل دهنده اش. یعنی به «مراحل» متعددی در جریان مترقبی و صعودی فکر، تقسیم شود بدین صورت، اگر پاراگراف ما شامل عده یی از دلایل باشد، میتوانیم بحث و تدقیق راجع به هر يك از دلایل را به حیث مرحله یی در ترقی و تضاد فکر، تلقی کنیم و متوجه باشیم که همه آنچه را در باب هر مرحله گفتگویی هستیم؛ پیش از عبور از آن مرحله به مرحله یی دیگر، خواهیم گفت. با بداین مرحله‌ها درهم و مغشوشر نباشند؛ بمطالب ضمنی و فرعی که پیشتر مورد تدقیق قرار گرفته، دوباره مراجعه نشود؛ اندیشه‌های عدی خواهایند یا ناپسند به میان نیاید؛ کوشش‌های بیموقع و بیهوده برای تأکید

مواد فرو گذاشته، صورت نگیرد، اگر مواد تازه به خاطر مان بیاید، به هنگام دوباره نوشتن پارا گراف باید آنها رادر جای شان ذکر کنیم. خلاصه اینکه، نظم و ترتیب مقتضی حرکتی متفرقی و متصاعد است.

یکانه استثنای آنچه در بالا گفته شد، مسئله جمله های خلاصه کننده است - جمله هایی که در طی آنها نظری به مطالب گذشته اند اخته میشود و عصاره و مفهوم پارا گراف در آنها جمع میباشد؛ به حیث مثال، آخرین جمله پارا گراف بالا: « خلاصه اینکه، نظم و ترتیب مقتضی حرکتی متفرقی و متصاعد است ». اگرچه این گونه جمله ها به ندرت برای اختتام پارا گرافها استعمال میشود؛ با آنهم گاهی که پارا گراف طولانی یا پیچیده و مختلط باشد، خالی از ارزش و فایده بسی نیست.

اکنون انواع کثیر الاستعمال تنظیم و ترتیب مطالب در اینجا ذکر میشود. رایج ترین اقسام ترتیب و تنظیم برای نگارش تشریحی یا استدلالی، عبارت از اینهاست: (۱) از ارزشها کمتر و کوچکتر به ارزشها بیشتر و بزرگتر، ترتیب تدریجی صعودی وارتفایی؛ (۲) از آشنا به نا آشنا؛ (۳) از کلی به جزئی (روش تعلیلی)؛ (۴) از جزئی به کلی (روش استقراری).

نظم و ترتیب معمول و مروج برای نگارش حکایتی، ترتیب تاریخی است، یعنی از زمانه بسی بیشتر به زمانه بسی بعد قر، و برای نگارش توصیفی، از یک جای به جایی دیگر یا از یک قسمت به قسمتی دیگر.

در پایین، پارا گرافها بسی برای نمونه نقل میشود که انواع گونا گون تنظیم و ترتیب را در منکشف ساختن پارا گراف ارائه میکند.

۱- از ارزشها کمتر و کوچکتر به ارزشها بیشتر و بزرگتر :
ترتیب تدریجی ارتقایی - اهمیت یا دلچسپی همترا ید.

پارا گراف ۱۰

سه مرحله پنهان کردن و مستور داشتن خودی شخص وجوددارد. نخست، مستوری؛

محفوظیت، اختفا؛ هنگامی که شخص خویشن را از نظر هادرد و نگذارد آن سان که هست شناخته شود. اختفای دوم، به شکل منفی است؛ آن گاه که شخص اشارات و استدلالهایی به میان آرد که وی آن طور نیست که هست. وریاکاری سوم، به شکل مثبت است؛ آن وقت که شخص به صورت صریح و تلاش آمیز، دور وی و ظاهر سازی و بهانه کند آنچه باشد که نیست. («ظاهرسازی وریاکاری» از فرانسیس بیکن).

به پاراگراف (۹) و حاشیه بی که برپاراگراف (۸) نوشته شده و پاراگراف (۲) نیز مراجعه شود.

۳- از آشنایی نا آشنا

پاراگراف ۱۱

دو طفلی که شب هنگام به طول جاده روتایی راه همیرفتند بادیدن چیزی عجیب مایل به سفیدی که با شرم‌ها و جرجرهای آهسته به سوی شان می‌شافت به هراس و وحشت افتادند. درست به هنگامی که آنان می‌خواستند فرار کنند یکی شان، چیز آشنایی را در آن شی تشخیص داد و فریاد کشید: «او، پشاو! چیزی به جزو زنامه بی که شمال آن را می‌برد، نیست! و این نکته میرساند که آنان بار و زنامه آشنا بودند. به همین صورت، مسایلی که شخص در زندگی با آنها روبرو شود در بیشتر حالات مسایلی می‌باشد که بصیرتی را ایجاد می‌کند، و مقتضی مشاهده بی است به چنان صورتی که عاداتی را بر می‌انگیز و بیدار می‌سازد که هدف و مقصدی را تهیه می‌بیند یا به توافق موء ثردر چنان حالات رهنما بی می‌کند. اینها مفکره هاست. (اساسهای رو انسانی عمومی، جی، اف، داشیل).

۴- از کلی به جزئی: روش تعلیلی

پاراگراف ۱۲

به هر حال، مجزا از اشکال مشرح، آشکار است که ما هیچگاه نمی‌توانیم در زمان به عقب برگردیم. هر قدم به عقب در زمان، افزایشی در زن مجموعی ماده کیهان

را در بر دارد و (مثلاً باستاره گان مصنوعی خاص) ، مانعی تو اینیم آنقدر به عقب بر گردید که این وزن مجموعی به لایتناهی برسد. در واقع ، کاملاً ممکن است به وسیله محاسبه های تخمینی که قبل از ذکر کرد این حدی تعیین کرد . نابر دی کامل تمام ماده یعنی که اکنون در کیهان است درجه حرارت سطح زمین را به قدر شش هزار میلیون یک درجه بلند خواهد برد و نابودی یک میلیون چنداین ماده ، درجه حرارت را ۱۶۰ درجه بلند خواهد برد . مانعی تو اینیم پذیرفت که تشعشع و حرارتی به این اندازه بتواند در فضا وجود داشته باشد. درجه حرارت زمین به وسیله مقدار تابش و حرارتی که از آفتاب میگیرد تعیین میشود؛ زمین حرارتی را متعادل میسازد بنابر آن به قدر انرژی که میگیرد به همان اندازه انرژی را دفع میکند . در مورد رادیو اکتیویتی خود زمین تصحیح کوچکی لازم است ، اما این امر نباید باعث اضطراب و تشویش ماشود . آنچه ما را نگران و مشوش میسازد ، و در واقع کاملاً تعادل را برهم میزند ، حرارت و تشعشع یک میلیون کیها نهای مرده خواهد بود که اگر حرارت و تشعشع آنها از فضا لاینقطع به سوی ما جریان میداشت ، در آن حال حرارت سطح زمین از درجه جوشاندن آب بالاتر میرفت وزمین نمی توانست در بین اخذ و دفع حرارت و تشعشع تعادل برقار کند .

خلاصه اینکه ، حرارت و تشعشع یک میلیون کیها نهای مرده ، بحرها و دریاهای مارا خود مان را می جوشاند . (کیهان ماحول ما ، سرجیمز جینز)

۴- از جزوی به کلی: روش استقرایی

پارا گراف ۱۳

چندی پیش آقای محترمی اندکی پس از امتحانهای ورودی ، با هیجان خیلی زیاد نزد من آمد . او گفت که ما اشتباهی بزرگ کرده ایم که فلان شخص را از مکتبی که او نام بردن نگرفته ایم . من گفتم : «اما او در امتحانهای ورودی کامیاب نشد» و او دوباره به ذکر مزایا و برتری های اخلاقی آن بچه پرداخت . من گفتم : «عفو کنید شما نمی فهمید . او در امتحانهای ورودی کامیاب نشد» و گفتم : «باید

بدانید که اگر «جبرئیل فرشته» برای شمول در «یونیورسیتی پرنستن» نام نویسی میکرد و نمیتوانست در امتحانهای ورودی کامیاب شود. ممکن نبود شامل شود. این عقیده برای او جدید و بسیار سابقه معلوم میشد. این بچه از مکتبی فارغ شده بود که سجیه و اخلاق را پرورش میداد، و او شخص خوب و دوست داشتنی با سجیه و اخلاقی قابل ارائه بود. بنابرین وی بایست در هر یونیورسیتی پذیرفته میشد. من نمیتوانستم مسئله را از این پهلو و با این نظر بینم؛ زیرا یک یونیورسیتی موهسه بسیاری دارای هدف و مرام است. در بعض سالهای قبل ما نسبت به آقایانی جوان احساس ترحم و دلسوزی کرده ایم که به قدر کافی با اساسهای یک کورس مقداری آشنا نبوده اند. اینان در امتحانها انداخته شده اند، و من همیشه احساس کرده ام که ما بنابر یک اشتباه، مقصربوده ایم و پدران و مادران آنان را مجبور رسانخته ایم بیهوده پول خرج کنند و این جوانان وقت خویش را بیهوده ضایع سازند. و بدین سان من عقیده دارم که همه دانشگاهیان اکنون باید خویشن را بر انگیزند و بیدارسازند و بدانند که هدف و مرام یک یونیورسیتی چیست. هدف و مقصود یک یونیورسیتی فهم و تعلق (۱) است؛ یگانه هدف یونیورسیتی به حیث یک یونیورسیتی، فهم و تعلق است؛ در حلقه دانشگا هیان، به حیث گروه متشکلی از جوانان؛ چیزهای دیگری هم لازم است؛ باید در حلقه ایشان تقریحات و سرگرمی هایی باشد که آنان را از فشار و زحمت همیشگی جهد و کوشش برها نمایند؛ باید در آنجا چیزهایی بشناسند که دل را پرنشاط و لحظه های فراغت را مسرت انگیز سازد؛ اما به حیث یک یونیورسیتی، یگانه هدف فهم و تعلق است.

(وود رو و لسن)

۱- فهم، تعلق و ادراک: *inteuect* - نیرویی دماغی که توسط آن تفکر میکنیم و میفهمیم.
(مترجم)

۵. حکایت (Narration.

پاراگراف ۱۴

اگر پیشخدمت هتل بی در نگ فرانمی رسید: فانی، زن جوانتر، خم میشد و بدون دشواری یکی از جامه دانهای چرمی را بر میداشت. آنان درین باره مباحثه میکردند، یکی شان بوت‌های کری بلند و دیگری بوتهای بی‌کری بادست دوخته، به پاداشتند، زیرا امیریل میگفت که آن جامه‌دان برای او به غایت سنگین است؛ او سپس هنگامیکه بالاخر پیشخدمت هتل فرار سیدزن امیریکایی خنده نرم و سریع و پر از نشاط جوانی خویش را سرداد. او از کلمه‌های سخرمنی به جز «گولن نگ»^۱ (۱) رانمی‌توانست بگوید و تنها همین کلمه بود که وی میتوانست به خاطر آرد. هر سه‌شان از ایستگاه بیرون شدند، پیشخدمت هتل جامه‌دانها را خنده کنان حمل میکرد، و دوزن جوان باز وان هم‌دیگر را اگرفته بودند و همی خنده‌یدند و به سوی مشکفتی‌های بی‌پایان جهان زمستانی سرد آرام، یابه سوی روشنایی غروب هنگام لا جوردین طوفان خیز تا بستان، رهسپار شدند.

(«انسلوس»، کی‌بایل.)

۶- توصیف (Description)

پاراگراف ۱۵

شخص این آقای مشهور پیر چنان درست و مناسب به حیث نمونه‌یی از عظمت و شکوه آقایی ساخته شده بود که گویی بادست کدام مجسمه ساز زرنگ و حیله‌گرها لندی ساخته شده است. قد او درست پنج قدم و شمش انج بود، و محیط وجود او شش قدم و پنج انج. سرش کره بی‌تام و کامل بود و چنان حجم شکفت و حیرت انگیزی داشت که خانم معمر «طبیعت» با تمام استادی و ابتکار جنسی و نوعی خود، در ساختن گردندی که تو ان برداشتن این سر را داشته باشد با معما بی‌دشوار و گنج کننده رو به رو شده بود، بنابراین خانم «طبیعت» بخرا دانه ازین کوشش آباور زید

۱- گوتن نگ: *Guten tag*: روز شما خوش (متترجم)

و همین گردن را در بالاترین نقطه، ستون فقرات وی، درست در بین شانه‌هایش به استحکام قرارداد. بدنش مستطیل شکل و مخصوصاً در قسمت پایین پهن و وسیع بود که خردمندانه با توجه یزدانی متشکل شده بود، با درنظر داشتن اینکه او مردی بود که مشغولیتها و کارهایش باید نشسته انجام می‌یافت و از کاردشوار بی‌تأثیر و بیهوده راه رفتن، بیزار و مقتصر بود. پاهاش کوتاه، ولی به تن سب وزنی که این پایها باید متحمل میشد، قوی و نیرومند بود؛ پس وقتی که به پا می‌خاست چندان تفاوتی بایک بیرکه بالای دو «ذنده پنج» گذاشته باشندند داشت. چهره اش، آن نماینده و فهرست آشکار و درست محتویات مغز، صفحه‌های صاف و وسیعی بود که با آن خطوط و چین خورده‌گی هایی که نمودار احساسات و عواطف و اندیشه‌هادر سیمای انسانی است، هرگز مخاطط نبود. دو چشم خاکستری کوچکش، به کردار دوستاره کم نور در آسمان غبار آسوده، به خیرگی در میانه رویش «بل بل» میکرد؛ ورخساره‌های فربه و سرخ و سفیدش که به نظر میرسید از هر چیزی که در دهانش فرمیرفت با جگر فته است، به شکلی عجیب و غریب نقطه‌دار ورنگ به رنگ شده و به سان سبیل سپید نبرگش باز نگ سرخ تیره رگه دار و خط خط شده بود. (تاریخ نیویارک، واشنگتن ایر وینگ .)

۷ - آهیزش حکایت و توصیف

پاراگراف ۱۶

به صورتی معقول و مدلل می‌توانست فرض شود که آن زن به وزش بادی که هر قدر از شب میگذشت قدری تمدّر میشد و بیشتر جلب توجه میکرد، گوش فراداده بود. در واقع، چنان بر می‌آمد که آن شمال به خاطر این منظره به وجود آمده، همانسان که به نظر می‌رسید این منظره برای آن ساعت ایجاد شده است. قسمتی از آهنگ باد کاملاً مختص و مشخص بود؛ آنچه در آنجا شنیده میشد در هیچ جای دیگر به گوش نمی‌رسید. جریانهای بیشمار تند و شدید باد از سوی شمال غرب پیامی می‌وزید، و هرگاه هر یک از این جریان‌ها مسابقه آسا میگذشت

آواز پیشرفت آن به سه قسم تغییر شکل می یافتد. لحن های نرم بچگانه، خشن مردانه و بم، در آن یافته می شد. خیز و کمانه عمومی باد به صورت مجموعی، بر بالای گودالها و بر جستگیها، به سان آواز آهنگدار بلند زنگها، شرنگس می کرد. از این گذشته، بزرگ غور معتدل یک درخت کاج نیز شنیده می شد. از خلال این آواز های قوی و شدید، و آن آواز های زیر بلند، صدا بی سست با آهنگی مبهم نیز سخت در تلاش ورقابت بود که میتوان آن را به نام آواز عجیب محلی خواند. این آواز که نسبت به آن دو تای دیگر، باری سکتر و کمتر قابل سراغ و تعقیب بود، نسبت به همیشه خیلی زیاد موعده بود. در این آواز چیزی نهفته بود که مهم - کن است به نام عجب و شگفتی زمین خاره بتهزار خوانده شود؛ و همین آواز در زمینهایی که خالی از بته باشد شنیده نمی شود، این آواز به حالت هیجانی و عصبی آن زن سایه بی از تعقل و سنجش می بخشید که به صورت ناکاستنی و ناگستنی دوامدار بود.

(«بازگشت بومی» توماس هاردی).

انتقال (Transition)

چون ذهن نویسنده از یک فکر به فکر دیگر سیر کرده پیش می رود، در این حال، به کلمه ها یا فقره هایی که ارتباط این مراحل ذهنی و معنوی را منعکس کند، ضرورت است. فرض کنیم که مادوفکر برای بیان داشته باشیم:

من مسرور می شوم که رئیس جمهور را نیرومند ببینم. او قدرت فوق العاده دارد.

با آنکه این جمله ها به درستی از دو فکر ما نمایند گی می کند ولی اینها به درستی نمودار «ارتباط و بستگی» این دو اندیشه ما نیست. آنچه مادر ذهن داریم و آنچه باید مطابق آن بنویسیم، چنین خواهد بود:

من مسرورم که رئیس جمهور را نیرومند ببینم؛ اما او قدر فوق العاده دارد.

من مسرورم که رئیس جمهور را نیرومند ببینم. اما اتصور می کنم که او قدرت فوق العاده دارد.

ممکن است جمله نخست مثبت نامیده شود، و جمله دوم منفی، که چیزی را از جمله نخست تفریق میکند. تقریباً مانند $4 - 1 = 3$. احتمال دارد حذف و فروگذاری یک کلمه ساده «اما» سبب ابهام و عدم وضوح سرتاسر فقره شود. ما سه وسیله انتقال را که در بین پاراگراف استعمال میشود در اختیار خویش داریم. نخست، ممکن است کلمه یا فقره بی را که در جمله پیشتر به کار رفته تکرار کنیم:

نتیجه آن مشاجره و نزاعی بود در بین «سنا» و رئیس جمهور. اکثریت اعضای «سنا» معتقد بودند که ...

دوم، ممکن است ما یک کلمه اشاره - ضمیر، اسم اشاره یا صفت اشاره، استعمال کنیم:

نتیجه آن، مشاجره و نزاعی بود در بین سنا و رئیس جمهور. «چنین» وضع همیشه پر است از خطر ...

سوم، ممکن است مایلک عبارت انتقالی به کار ببریم:

نتیجه آن، مشاجره و نزاعی بود در بین سنا و رئیس جمهور. «بدین طریق» چنین واقع شد که ...

از میان عده کثیر کلمه ها و عبارت های انتقالی، اینها را میتوان ذکر کرد:

جمع و اضافه: بر علاوه (علاوه بر)، بیشتر ازین (از آن)، به علاوه، و انگهی، دوباره (بار دیگر)، با وجود، نخست، دوم (تا آخر)، با لآخر، در آخر.

تفریق و تضاد: اما، مگر، ولی، با اینهم، معهذا، معداً لک، در عین حال، به هر حال (به هر صورت)، هنوز، باز، از طرف دیگر، از یک طرف... از طرف دیگر، راست است که، در مقابل (در برابر)، پس از همه.

مقایسه: هم چنین، همین گونه (همین طور).

واقعه: در اثنای، در عین حال، در همان وقت، در عین زمان، در عین محل، با عین اهمیت.

• مقصود: با این نظور (مقصود)، با این ملاحظه، با در نظر داشتن (گرفتن اینکه).

نتیجه: بنابرین، بالنتیجه؛ بدین سبب، این چنین، بدین گونه (طريق، شکل، صورت).

تأکید: در موقع (واقعاً)، یقیناً، در حقیقت، در هر حال.

خلاصه: به طور خلاصه، خلاصه اینکه، به صورت کلی (عمومی)، مختصر اینکه؛ به صورت مختصر.

آوردن مثال: برای نمونه، به حیث مثال، مثلاً.

زمان: پس از چندی، پس از مدتی طولانی، در عین زمان، در این اثنا، فوراً (فی الفور)، بلا فاصله، بی در نگذشت، به زودی، دفعه، ناگاه (به ناگاه).

مکان: به نزدیک، آن سوی (آن طرف)، ماوراء، به مقابل، رو به روی.

بعض آنکه میشود که ممکن است نویسنده بی خوب، به سبب مهار تی که در استعمال همین وسائل متعدد آشکار کردن ارتباط هادر بین افکار- تکرار کلمه یا عبارت اشاره، کلمه هانسبت و ربط و عطف، و فقره ها و عبارتهای انتقالی- دارد، مشناخته شود. استعمال این وسائل ارتباط را در پارچه، زیر ملاحظه کنید و در نظر بگیرید؛ در این پارچه، حلقه های ارتباطی و اتصالی بین جمله ها در قوس کلان و حلقه های اتصالی در بین اجزای جمله ها در قوس کو چلک گرفته شده است (۱) :

به اثر پیشتر فت ساینس (و در سایه، تطبیق و تعمیل آن در جهان مادی و طبیعی، مهمترین و قابل ملاحظه ترین پیروزیهای قرن اخیر به دست آمده است. (بنابرین) ما باشد کی رضایت و خرسندی میگوییم که «ما» در عصری (علمی) زندگی میکنیم. اما متسفانه (این) معنای آن را ندارد که (ما) در روش

۱- برای یاد آوری جدول حرف های ربطی که در محل ارتباط و اتصال اجزای جمله ها استعمال میشود؛ به صفحه، اخیر مبحث (نابعیت) مراجعه شود - مجله ادب، شماره ۲، سال ۹

«مان» کاملاً (علمی) هستیم. صرف (این معنی را دارد) که (همه)ی (مان) از مزایا و منافع (ساینس تطبیقی) برخورداریم، بیشتری از «ما» تفسیر «مان» را به واسطه (ساینس) نمایی رنگ میدهیم، (و) عده‌هه قلیلی از «ما» صاحب کفایت و صلاحیت تعقیب زور طلب و دشوار (ساینس) محض و خالص، میشویم. آن عده از (ما) که سرگرم کارحقیقی (ساینس) نیستند، مخصوصاً محتمل است که رنج پذیر سوء تعبیرات «آن» شوند. درست «همان طور» که هر دین بزرگ‌تر «یا» دیرتر در حجابت یک میتواند پوشیده شده، «به همان گونه» (ساینس) ثبت نیز توسط هواداران خیال پرداز «ش»، (و) اشخاص مدل مانندی که دماغهای ساده «و» دقیق را اقناع میکنند (و) گیم روراه ایقازات و تحقیقات هستند، «آنانی که» بیش ازین به شکاکیت صبرآمیز «دانشمند» راستین، «نسبت به» در ک رو، یا و تصور لایتناهی رمزهای «مدذهبی» پسی نمی‌برند، تحریف و پوشیده و سوء تعبیر شده است. (به عبارتهای واضح، ساینس) میتواند پوشیده منحصر به خود «ش» را اکشاف میدهد. (از «خطابهایی در کالج امبرست»؛ جی. اف. وبچر)

گذشته از انتقال در بین پاراگراف، باید نویسنده ارتباط و اتصال فکر خویش را از یک پاراگراف به دیگری، نیز آشکار کند. ممکن است وی یک «جمله انتقالی» که یک پاراگراف را به پاراگراف متعاقب متصل سازد به کار ببرد یا ممکن است یک «پاراگراف انتقالی» را که یک قسمت مشخص انشای اینقاله اش را به قسمت دیگر ارتباط دهد استعمال کند. در برخی موارد، شاید یک پاراگراف (طرحی) یا خلاصه کننده، ارتباط میان پاراگرافهای گذشته یا آینده را نمایان سازد. مثالهای زیرین را مطالعه کنید:

جمله‌های انتقالی:

پس از تحلیل مزایا و منافع طرح و پلان در نظر گرفته شده، اکنون عیوب وزیانهای آنرا مطالعه میکنیم.

از سوی دیگر، آشکار است که دشمنان مادر پس آند که آخرین کوشش خود را باشکستن محاصره اقتصادی به عمل آورند.

پاراگراف انتقالی:

«باینهم، من می خواهم سچیه های عجیب معینی در این الھه تان را به شما نشان بدهم. این الھه اساساً در دو چیز با خدايان بزرگ یونانی و قرون وسطایی فرق دارد - نخست، در هورد ادامه نیروی جسارت آمیز او؛ دوم، در مرد دوست و قلمرو آن.» («دادوستد»؛ رسکین.)

پاراگراف خلاصه کننده:

پس، درین بخش، به سه دوره عمومی تماس شده است: (۱) از آغاز تاصبه حکای مد نیت؛ (۲) از زوال امپراتوری روم تا شگفتان رنسانس؛ و (۳) از طلوع اروپای جدید تاریخ گار معاصر.

• • •

هو ضوع (۱) و فکر

یک موضوع تمام و کامل آن است که آغاز، میانه و پایانی داشته باشد. از سطو در موضوع تمام و کامل، هیچ کلمه بسی را که وظیفه آن، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، در طرح نخستین آشکار نباشد، نباید نوشت. الن چو

در واقع به هنگام آموزش طرز نوشتن پار اگر اف، روش نگارش یک موضوع کوتاه را نیز فراگرفته ایم و اکنون در مرور موضوعاتی طولانی تر، قواعد چدیدی برای آموختن نداریم. به صورت کلی و عمومی، پار اگر اف عیناً مانند یک موضوع طولانی، یک مبحث، یا یک کتاب است. اما آنسان که زمینه نگارش وسعت می‌یابد، به همان گونه رعایت قواعد موضوع شایسته و در خور (مواد و مطالب) و ساختمان صحیح و سالم (شکل و قالب) دشوار و دشوارتر می‌شود.

مواد و مطالب - گردآوری مواد

ستی و ضعف همیشگی نگارشها و مقالات شاگردان ابهام، بسی هدفی و کمال آور بودن آنهاست. برای رفع چنین ضعف و سستی، نویسنده باید پیش از همه علاقه بسی حقیقی و راستین به موضوعی که برگزیده است داشته باشد. پس ازین، نویسنده باید مواد کافی و فراوان در اختیار داشته باشد. این شرایط - دلچسپی خود شخص و مواد کافی - در بر ابر عبارتها مبهم و بسی ثمر، پار اگر افهای درهم و مغلوش و جمله های مهم و بسی لطف و تناسب، که به کثرت نوشته نویسنده جوان و تازه کار را ناقص و معیوب می‌سازد، بهترین

Theme : (۱) موضوع

نگهبان است. کوشش بی ریادرین مورد بستنده نیست؛ نویسنده باید کاملاً به موضوع علاقه و دلچسپی داشته باشد، و این علاقه اساساً به مواد و مطالب - مقدار کافی افسکار و اندیشه ها - مربوط است.

آن سان که جارج هنری لیویس گفته است «یگانه مدع او هدف» ادبیات «این است که آنچه را خودشان نتوانسته اند در کنند به دیگران بنمایند تا آنکه یک شخص خودش این را به وضاحت در کنند، چگونه میتوانند آن را به دیگران نشان بدهند؟ و چگونه آن شخص میتواند خودش به وضاحت آن را در کنند تا اینکه آنرا آزمایش نکند و به صورت کامل و دقیق نیاموزد؟ چسان کسی میتواند شخصی یا محلی را توصیف و ترسیم کند تا اینکه آن را به درستی و راستی در کنکرد و مشخصات آن شخص با آن جای را زدیده باشد؟ چطور کسی میتواند حادثه یی را حکایت کند تا اینکه آنچه را که واقعاً رخ داده معلوم و مشخص نسازد؛ و چگونه میتوانند استانی پرداز دتا اینکه همه مذاهب با همیحو ادث آن را در تسلط خویش نباورد؟ چسان شخصی میتواند چیزی را که به درستی نفهمیده است تشریح و توضیح کند؛ یا چطور میتواند رابع به موضوعی که در باره آن فیندیشیده و شواهد و بر اهین کافی فراهم نکرده است باهیجان و حرارت استدلال کند؟

بسیاری از محصلان نگارش، در یافته اند که به موضوعی یا راپوری علاقه نداشته اند و لی چون امکانات آن را فراهم کرده اند، برای شان دلچسب گردیده است. هنگامی که معلومات و اندوخته های کسی در باب موضوع، از خلال تحقیق و تفکر افزایش می یابد، به همان پیمانه علاقه اش نسبت به آن بیشتر می شود؛ زیرا علاقه و دلچسپی اساساً به معلومات و اطلاعات ارتباط دارد.

بنابر این، نخستین مرحله در نگارش یک موضوع، تحقیق و مطالعه آن است تا که آشنایی و شناسایی کاملی در باره آن حاصل شود. ما باید نخست دانش و اطلاع کافی کسب کنیم، یعنی مواد و مطالب فراوان به دست آریم. از میان چهار روش به دست آوردن مواد و مطالعه: تفکر، مشاهده، بحث و مذاکره، و خواندن - هر یک میتواند چیزی به ما بدهد.

در روش نخست، یعنی در اندیشه‌یدن و تفکر، ما از خویشن پرسشها بسی می‌کنیم و می‌کوشیم که به آنها پاسخ گوییم. شواهد و امثله، تقسیمات منطقی، علل و نتایج، مشابهات ها و اختلافات را جستجو می‌کنیم. ممکن است تنها همین روش مارابه نوشتن موضوعی که از پنج صد تا هزار کلمه را اختواکند قدرت ببخشد. اما اگر در نظر باشد که موضوع طولانی تری بنویسیم، آنگاه به استعمال روش‌های دیگر گردآوری مواد و مطالب نیز ضرورت می‌افتد. روش دوم، مشاهده، مارادر یافتن شواهد و مثالهای تازه، علاوه بر آنها بسی که از آزمایشها و چشم دیدهای خودمان به خاطر آورده ایم، کمک می‌کند. هر آنگاه که نویسنده احساس کند که به قدر کافی مشاهده نکرده است، باید وی درین راه نمود فر اتر نهادو بیشتر به مشاهده پردازد. روش سوم، مباحثه‌مذاکره شفاهی، مارا، تو انمی بخشد که افکار و اندیشه‌های مبهم و بسی نتیجه و ناتمام خویش را بیشتر واضح و قطعی و کامل و با مقصد، بسازیم. صحبت کردن و سخن‌گفتن روی موضوع بار فتا و دوستان، از یکسو افکار و مثالهای جدیدی که بواسیله آنان خاطر نشان می‌شود بدست میدهد و از سوی دیگر نیروی حافظه و استدلال مارابر می‌انگیرد. روش چهارم و آخرین، خواندن کتابهای دیگر مواد چاپ شده، ذخیره لارمی و ضروری اندیشه‌های افکار را بدسترس مامیگذارد. در باره هر موضوعی، منابع و مأخذی، معتبر از اشخاص باصلاحیت و متبحر، وجود دارد که با صرف مدت‌های طولانی بمعیان آمده و ذخیره قابل ارزشی از افکار و اندیشه‌ها را در برداردو مآزردیم که ازین ذخیره دانش و اطلاعات آنان استفاده بریم بشرط آنکه به آنان اعتبار، احترامی غایل شویم (۱). مخصوصاً صابراید این نکته را بدققت رعایت کنیم که مأخذ مجهه مواد انتباس شده را که خواه بصورت مستقیم

(۱) این جمله مر بوط به آن کشورهای پیش‌رونده غربی یا شرقی است که دانشمندان و محققان و نویسندهای متعدد و بیشمار دارند و هر سال صد‌ها کتاب و رساله و مجله و نشریه انتشار میدهند و علوم و فرهنگی بسان‌جریان خروشان سیلاپ‌پیش می‌روند و افرایش می‌باید. امام‌تسفانه در مالک پسانده در تحت شرایط ناگوار که علول عندهای گوناگون است کتابها و رسالت بصورت بسیار اندک و قلیل و در موضوعهای محدود بوجود می‌آید و آن جریان خروشان و عظیم، درین ممالک به شکل قطره‌های خیلی گوچک و ناچیز و پاشان در می‌آید.

در میان قوس کوچک، خواه بشکل غیر مستقیم با تغییر عبارت و به الفاظ و کلمات خودمان نقل شده، ذکر کنیم و از مدیون بودن خویش به صاحبان اصلی آن افکار و اندیشه‌ها، اظهار شکران و سپاسگزاری کنیم. (۱)

تنظیم و ترتیب

بهنگام ترتیب و تنظیم مواد و مطالب، نخستین و آخرین چیز یکه باید مدنظر داشته باشیم، پلانی معین و مشخص است. موضوعی که صرف یک یادوپارا گراف را احتوا کند میتوان پلان آنرا در ذهن طرح کرد ولی پلان موضوع طولانی، همیشه باید بر روی کاغذ طرح شود. در غیر آن، احتمال دارد که مقدار زیادی نویش را در نوشتن قطعاتی که باید از بین برداشته شود، در کوشش به غرض تغییر وضع پارا گرافها نظر ب تقسیمات منطقی، و در تهیه مواد مهمی که از یاد برده ایم صرف کنیم؛ که نتیجه، کلی آن، علاوه بر رنج و زحمت ما، بین آمدن طرز ناقص و ضعیف نگارش افکار ناتمام و نیمه متشكل است. اگر ما بر ناشکیابی و شتابز دگی خویش فایق آییم؛ در می‌باییم که آسانترین روش، تهیه کردن طرح و خاکه (۲) واضح و روشن است که بهنگام نوشتن، پیش‌چشم ماباشد.

ما باید در اثنای نوشتن هر نوع به خاطر داشته باشیم که بیان (در نظر داشتن

(۱) با کمال تأسف باید گفت این نکته، بهم در کشور ماختیلی کم مراعات میشود، سرفتهاي آشکار معنوی و ادب بی به پیمانه، زیاد و حتی به صورت شرم آور از طرف اشخاصی که در درجه های مختلف دانش و ادب قرار دارند یا تصور میشوند، به عمل می‌آید. در اینجا طرز تحقیق و نگارش شایسته، وزشتی و ناپسندی دزدی را حتی در مرحله عالی تحصیل به کسی نه می‌آموزند. دیگر اینکه بیشتر کتاب‌ها و رسائل و مجله‌های از ممالک همسایه می‌آید و زمینه سرفتهاي بی‌اکانه و اینابر منحصر به فرد بودن و یابه سبب دور بودن محل چاپ و انتشار کتاب، مساعدتر می‌سازد. این وضع وقتی با دو عویض دیگری که عدم تبحر و صلاحیت در موضوع، خواه تأثیف خواه ترجمه، و نداشتن زبان مادری (۱) است می‌میزد؛ از میان شماره محدود کتب و رسائل، یک تعداد آنها را از اعتبار و ارزش علمی و ادبی واستفاده دیگران، ساقط می‌کند.

(۲) طرح، خاکه : *Outline*

تنظیم و ترتیب) و (آشکار کردن تنظیم و ترتیب) فرقی موجود است. ممکن است موضوعی طولانی و لواینکه بدون تقسیمات پاراگراف با انتقال در بین پاراگرافها نگاشته شده باشد، ترتیب و تنظیم قابل درک در آن نهفته باشد؛ لیکن این تنظیم و ترتیب بندرت برای خواننده آشکار میشود. برای واضح ساختن نظم و ترتیب موضوع باید چنان پاراگرافهای منفصلی بنویسیم که به سان اعضاً یک موجود زنده، باهم آهنگی به یکدیگر توافق و پیوستگی بدارد. چنانکه (ا، س، هل) میگوید: استاد هنر انتقال، هر پاراگراف را چنان آغاز میکند و پایان میدهد که گویی هر یک، از پاراگراف پیشتر رشد کرده در پاراگراف بعدی نفوذ میکند؛ چنان بسهولت و سادگی در نگارش پیش میرود که خواننده بی آنکه از طی مرحل مختلف آگاه باشد موضوع را دنبال کرده بازجام میرساند (۱). هر پاراگراف نو، نوعی از مرحله‌یی را در جریان مترقبی فکر و اندیشه، نشان میدهد؛ اما اینکه یقیناً کدام مرحله است، باید بوسیله یک کلامه، فقره یا جمله انتقالی تصریح شود. بطور مثال، اگر ما در صدد بررسی و تدقیق محفلها و مجلسهای سعادت مندانه زندگی برادرانه هستیم (۲) و میخواهیم که ازین مرحله بمحله، مجلسهای ادب‌آمیز آن قدم گذاشیم، نباید تند و ناگهانی پیش برویم بلکه با یک بسادگی واضح سازیم که ما از بی‌طلب فراغت یافته‌ایم و بدیگری می‌پردازیم. یک پاراگراف جدید درین موضوع، میتواند چنین آغاز شود:

اما زندگی برادرانه مجلسهای ادب‌آمیزی رانیز در بر دارد... یا: بهر حال؛ زندگی برادرانه مجلسهایی کاملاً از نوع دیگری رانیز درخویش دارد.... اگر ممکن باشد هر پاراگراف را با پاراگراف قبلی ارتباط بدهید.

برای آموختن طرح و خاکه نگارش و مثالهای آن، به مبحث (سادگی و فصاحت) و برای آموختن طرز انتقال، به مبحث (انتقال) رجوع شود.

(۱) The Principles of Rhetori پرنسیپ‌های آیین نگارش (۱۸۹۵)، ص ۲۲۹

(۲) زندگی برادرانه Fraternity Life: سازمانها و دسته‌های جوانان محصل در یونیورسیتی‌های اصلاح متعدد امریکا که رمزهای پوشیده و پنهانی دارند و عموماً در یک لیلیه زندگی میکنند. (متوجه)

تناسب (۱)

این نکته که باید قسمت های مختلف یک انشا یا مقاله با ترتیب و تسلسل منظم ، یکی در پی دیگر آید کافی و قناعت بخش نیست ؛ باید این قسمت های گوذا گون نظر به ارزش های نسبی و مرتبه شان ، به درستی متناسب باشد. آنچه در تفکر مابا اهمیت یا بسی اهمیت است ، باید به همان شکل در نگارش ما جلوه کند. آنچه در نظر ما جزئی و کوچک است باید آنرا مختصر تدقیق کنیم ، یا اتفاقاً از آن ذکری به عمل آریم ؛ و آنچه مهم و برجسته است باید طوری مورد بحث و تحقیق ما قرار گیرد که اهمیت و بر جستگی آن ثابت شود ؛ و آنچه بزرگترین اهمیت را دارد باید به طور تام و کامل مطالعه و بررسی شود تا که خواننده در قیمت گذاری و ارزیابی ما ، دچار اشتباه نشود . اگر مادر پی نگارش داستان کوتاهی هستیم ، باید مقدمه بسی بنویسیم که با این داستان تناسبی نداشته باشد ، یا وقتی که به جای حساس یا هسته داستان میرسیم نباید شتاب و بسی صبری کنیم . و اگر مقا له بسی تشریحی می نویسیم نشاید موادی را که با لنسبة تابع و تشکیل دهنده است ، توسعه و انکشاف دهیم و باید از حقایق و اندیشه هایی که برای فهم و درک موضوع ضروری و اساسی است به صورت مختصر و طرح مانند بگذریم . امکان دارد قانون تناسب ، بسیار ساده به نظر آید ؛ اما در ساحه عمل ، دشوار بیهایی دارد . در مرحله اول ، شاید اهمیت یک مطلب از دو نظر باشد : اهمیت آن به نسبت موضوع ، و اهمیت آن به نسبت خواننده . فرض آنکه اگر ماقطه بسی کاملاً تشریحی یابه عبارت دیگر شرحی در باب سیستم حکومت ملی اصلاح متحده (مثلًاً برای یک دائره المعارف) می نویسیم ، باید تقسیمات اصلی و فرعی حکومت را به تناسب اهمیت شان در آن سیستم ، مورد تدقیق قرار بدهیم . از طرف دیگر ، اگر نوشته تشریحی ما از نظر هدف و مقصد آن ، قسمًاً یابه صورت کلی ، استدلالی باشد مثلًاً وقتی

که بخواهیم برای روزنامه یسی به طرفداری کدم کاندیدت سیاسی؛ مکتوپی بنویسیم؛ باید برای تأکید و اهمیت دار ساختن، چنان استدلالهایی را به کاربریم که بهترین تأثیر را برخواهند گان روزنامه وارد کند. یابه جیتمثال، چون بخواهیم در اطراف محافل دوره‌فا کو لته تدقیق کنیم، مسلم‌آجای کمی برای لباس (شاید یک پارا گراف کوچک) نسبت به اطوار ور فتار (کم از کم یک پارا گراف طولانی) تخصیص خواهیم داد، زیرا مطلب نخست نه تنها خودش اهمیت کمتر دارد بلکه هر یک از اهل مجلس نیز چنین نظر به دارد، البته به استثنای اهل آن مجلسی که تو لید کننده، پارچه و لباس باشند! همچنان وقتی که برای خواندن گانی که محصل باشند بنویسیم، ممکن است جای کمی برای موضوع مطالعه (فرضه‌آسه پارا گراف) نسبت به موضوع رأی عقیده (مثالاً پنج پارا گراف) تخصیص بدھیم. اگرچه پدران و مادران ماویک بخش بزرگ اهل فا کو لته با این نظریه اهمیت نسبی مخالف باشند، با آنهم شاگردان امروزی امریکایی از تدقیق و بررسی درباره عادت مطالعه شان و روشن مطالعه، شان کمتر متاثر و متحسن میشوند اینکه از تدقیق و مطالعه راجع به این حقیقت که بسیاری از آراء و نظریات و حتی عقاید محکم آذان صرفاً تقلیدی است. قانون تناست، مقتضی بحث مفصل و وافی به مقصود در باب مطالب آخرین است، که احتمال دارد بدینظر ارتقیم شود: پارا گراف نخست، عقیده و نظریه چگونه به میان می‌آید (با چندین نمونه و مثال)؛ پارا گراف دوم، یک تمثیل؛ پارا گراف سوم، یک تمثیل دیگر؛ پارا گراف چهارم، یک تمثیل دیگر؛ پارا گراف پنجم، عقیده و نظریه چگونه باید به میان آید (با چند تمثیل). وقتی به آخر موضوع، یعنی به موء کد ترین نقطه‌می رسیم، این دسته پارا گرافها باید تأثیر و نتیجه، نیرومندی بار آرد.

آنچه تاکنون گفته شد سخن را به دشواری دیگری در رعایت قانون تناست، می‌کشاند. دشواری اختتام انشای اتفاقاً، که باید کوشش‌های مادر این قسمت تقویه و تشدید شود. در تمرین و ممارست، ثلث یاری آخراً انشا و مقاله، ضعیف‌ترین

قسمت آن است؛ مابدلون اعتنا او توجه به تناسب و تأکید. در این شتاب میکنیم، زیرا وقت ما کم است یادچار خستگی و کسالت می شویم. علت هر چه باشد، حتی شکسپیر هم نمایش نامه هایش را به سبب صحنه های ضعیف آخر بار بار صدمه زده است. باید درست به خاطر بداریم که تأثیر یک پارچه نگارش معمولاً^{*} به طور تدریجی افزایش می باید؛ فراموش ذکنیم که وقتی آخرین مرحله نگارش-نتیجه و هدف - در برابر مانمودار میشود، با یک کوشش خود را تقویه کیم و اگر ممکن باشد بر شدت آن بیفزاییم، و به یاد بداریم که در اینجا - در نتیجه - مسافت بزرگ بوده با باخته می شود.

آغاز و انجام

چندین قرن پیش، از سطوا ظهار کرد که موضوع تام و کامل آن است که شروع، و سط و انجامی داشته باشد. اما این قول معنای آن را ندارد که یک انسای امامقله علامه علامه کامل باید مقدمه‌یی، ذی المقدمه‌یی و نتیجه‌یی داشته باشد. البته این روش، طرح و نقشه صوری است که تنها در موارد نادر، به حیث مثال در یک راپور، تیسس یا استثناء در کتابی پیچیده و مشکل، قابل تطبیق است. مقدمه‌ها و نتیجه‌های موضوعات در غالب نمونه‌ها، قسمتهایی بر جسته و ضروری نگارش تام و کامل نبوده صرف ضمیمه‌هایی است که نه به اساس قوانین بلکه بنایه میل و نظریه، فردی و به طوری فنی و ماشینی بوده موضع پیوسته می شود. آنچه منظور از سطو بوده این است که باید موضوع تدریجی از آغاز به انجام برسد. ما باید از آغاز شروع کنیم، نه پیشتر از آن؛ و در پایان به انجام برسانیم نه پس از آن.

از آغاز شروع کردن، مانند شروع بایک مقدمه یاخود را باعطالت در موضوع رها کردن، ساده و آسان نیست. نویسنده‌گان تو انا و چیره دست بادر نظر گرفتن نوعیت و چگونگی موضوع، و در نظر داشتن خواننده، روشهای گونا گون شروع را به

کار می برد . (۱) اکثر اوقات آنان بی در نگ ک و بلا فاصله شروع میکنند یعنی به یکبار گی سر از قسمت نخست موضوع می گیرند و شاید عبارتی را که به تمامیت و کلیت موضوع اشاره کند بدان می افزایند . بدین نهنج :

در محافل دو رهء فاکو لته هیچ چیز نسبت به وضع لباس و پوشانه گیرنده تر نیست .

(۲) بیشتر اوقات جمله نخست به غرض ارتباط موضوع با معلومات یاتجارت خواننده استعمال میشود :

هر خواننده دامستان ، هر فارغ التحصیل یونیورسیتی ، میداند که زندگی دوره یونیورسیتی به متعدد الشکل شدن - مخصوصاً از نظر لباس - متمایل است .

(۳) بعض اوقات نویسنده نگارش را با جستجوی طریق غلبه بر عقیده ي- بی اساس یا سوء تقاضا همی احتمالی آغاز میکند :

اگرچه من در نشان دادن ارزش محافل ، که در همه اجتماع ضروری و حتمی است دچار ضعف و خطأ خواهم شد ، ولی معتقدم که محصل امر یکایی قربانی « میل غریزی دسته جمعی » است و این میل غریزی دسته جمعی امروز جهتی ادبی رآمیز و پرازبد بختی و پر یشانی را اختیار کرده است .

(۴) یادویسنده به غرض برانگیختن دلچسپی خواننده ، نگارش را آغاز میکند و در این صورت عبارتی نکان دهنده و شکفت یا متضاد را به کار میبرد ، و یا قولی مناسب و در خور را که خیلی مأнос و آشنا نباشد نقل میکند ، و یا حادثه بی را که موضوع را شرح میکند بیان میدارد :

محفل - بهترین و زشت قرین مظہر زندگی است .

امرمن اعلان کرد : « هر آنکه او انسان است باید مطابق هر ظرف شکل بگیرد ۱۰ تابستان گذشته ، به هنگام تعطیل دروس کانسنه با یک فارغ التحصیل فاکو لته ملا قی مقدم که

هر بیک از این روشها یا طریقه های دیگر شروع که برای بیک موضوع معین، بهترین آغاز باشد؛ تا که ما چندین روش را آزمایش نکنیم، بهتر بودن آن یکی آشکار نخواهد شد. برای آنکه خوب آغاز کنیم باید خیلی دقیق و محتاط باشیم. فرضًا اگر جمله نخست، جمله پر نشاط و شاد مانه باشد احتمال دارد بده مانند ایام دهد که پارا اگر افی شادمانه و سرورانگیز بنویسیم، و این امر بده نوبت خود فور و نیروی بیشتری به ما اعطا خواهد کرد.

وقتی که ما به انجام نگارش رسیدیم، زمانی که همه آنچه را در نظر داشتیم بگوییم گفتیم، آن گاه باید طریق اختتام را نیز بدانیم. اگر قسمت آخر موضوع، با همه قسمت های دیگر ارتباط و تناسب منطقی بدارد، این امر موضوع را کامل و موزون خواهد گردانید و چیز دیگری برای گفتن باقی نخواهد گذاشت. بدین صورت، اگر پارا اگراف آخر درباره اینکه عقیده و نظریه چسان باشد میان آید بحث کند، شاید جمله آخرین چنین باشد:

به این طریق شاید ما به استقلال فکر نایل شویم تا اینکه به عدم مسوءولیتی در دنک ورنج دهنده و فریبنده.

یا احتمال دارد جمله آخرین، مطلب پارا اگراف آخر را با موضوع انشا یا مقاله پیوست سازد:

...، یعنی مثالی موه رونگیر نده برای اختلاف بین استقلال و محفل. و یا ممکن است جمله آخرین، سعی و دقیق یا استنباط واستنتاجی را پیشنهاد کند، و یا مسئله یسی بزرگتر از نوعی را که مورد تدقیق قرار گرفته، و یا مطلوب بیت عملی را نزد کرده، با آنکه این روش اختتام خطر آن را دارد که ما را از موضوع اصلی به دور افکند. اگر پیش از نوشتن، پلانی که خواه در ذهن خواه بر روی کاغذ طرح شده باشد، ساخته باشیم، جمله آخر نسبت به جمله نخست مارا کمتر دچار زحمت و دشواری خواهد ساخت، زیرا ماقبل در شروع، اختتام را تشخیص میدهیم.

مأخذ: کتاب انشا و نگارش (ترجمه محمد نسیم نگهبان)

تألیف فورستر و سنتیمن

نویسنده پروفیسر تارن

پو تیک یه‌ی من و با گتر یا

-۴-

ترجمه‌محمد علی زهما

... اما راجع بوجودجاده تجاری اکسو - کسپین از باکتریا بطرف غرب و (با صطلاح جاده مشمالی) و همچنین از هند که در کتابهای درسی و نیویریهای مروجه رول بس بارزی را بازی کرده است، دلیل تاریخی وجود ندارد و حتی هیچگونه فرضیه‌ای برای وجد چنین جاده‌وراه نمیتواند مورد دسترس خواندن گذاست. حقیقت امر چنان بوده که پتروکلس هیأتی را میفرستد قادر باره کسپین معلومات کافی مورد دسترس بگذارد؛ هیأت پتروکلس! دهانه اترک (Atrek) ادیده و گمان میکند که دهانه مزبور اکسو من است و از این سوءتفاهم چنان نتیجه میگیرند که گویا اکسو در کسپین فرمیریزد. در عین زمان همین را پر را مورد دسترس انتی مخصوص میگذرد از ندو در آخر بدین نتیجه میرسند که یک راه تجاری را میتوان با آسانی درست کرد.

وبعد ها ازین گفته و فیصله، که هنوز دست عمل سپرده نشده بود، چنان استنتاج کرده اند که راه تجاری مزبور وجد داشته (۱).

باز بین رفقن راه تجاری اکسو - کسپین همان مفکوره. که در زمان یونانیها اکسو در کسپین میریخت، نیز از بین میرود و باشد علاوه نموده گفت که تمامین سهودا در همان سهود و خطای پتروکاس مستقر بوده است.

او خوس (Ochus) - اریس سفلی - بالاترک (Atrek) و او خوس اترک با اکوس مغشوش گردیده وابن مغشو شیت و سرسامی چنان چیستانی را جاور روی

۱- برای ثبوت این موضوع به اثر پروفیسر تارن، یونیهای در هند و باکتریا، لاحقه چارده مراجعت نمایید.

سترا ابو گذاشت که وی به حل آن دست نیافت و من هم نمیخواهم در آن لحاف بیمار خود را به پیچم. گرچه سترا ابو علی الاکثر از پتروکلس نقل قول میکند ولی اینقدر میدانست که اکسوس وجیحون دریاک بحر فر و میریزند و آن ارال است. اما در این روزها بعض شواهدی از منابع و مأخذ پارسی بدست آمده است که در آنجا چنین اظهار نظر شده است: «در قرن دوم قبل از میلاد اکسوس از خوارزمیه مثل اینکه امروز میگذرد، میگذشت.» در عین زمان یک تیوری جاندار دیگر نیز در این مورد وجود دارد و آن اینکه در دوره هellenیک و هم بعد از آن یک شاخه دریای مزبور بسوی دریای جیحون فرستاده شده و در همان بحر فر و میریخت. اما بیشتر از آن نمیخواهم در این موضوع به پیچم بعلت اینکه این کار ساینس است نه کار علمای تاریخ (۱).

شاهان یونانی، باکتریا- سغدیازه را یک تعداد استراپی ها تقسیم کرده بودند، استراپی های مزبور اپارشی های سلیکود بوده و از نقطه نظر نظام سیاسی این چنین تقسیمات امور اداری و کار و بار مملکت داری را آسان و سهل میساخته این سیستم را جانشینان سلیکود، بشمول پارتیا و حتی دولیکه هر گز سلیکود نمودند و امتحت نفوذ و تأثیر سلیکود و یا پارتیا بودند، دنبال کردند.

شاهان یونانی باکتریا چنان روش ها و نظام هایی را خلق نمودند که در قرن اول ق. م. تقریباً سرتاسر آسیا از آن سیستم ها دنبال میکردند؛ خیلی ها امکان دارد که تشکیلات جدید در باکتریا یاد روز گار داید و تووس *Diodotus* شروع شده باشد. در این فر حمت لازم میدانم از این نکته صرف نظر نکرده و آنرا مورد دسترس خوانده محترم بگذارم:

بصورت قطعی برای مامعلوم نشد که داید و تووس ملقب بشاه شده باشد. پس به جرأت نمیتوان گفته بالا را بدون دغدغه و شک پذیرفت.

۱- به «یونانیها در باکتریا و هند» اثر پروفسور تارن، لاحقه (۱۵) رجوع فرمایید.

بدون تردد و اشکال میتوان گفت که تشکیلات مزبور قبل از ده راه پارسیا بوجود آمده زیرا پارسیا روش‌های مزبور را دنبال میکرد؛ لیکن باز هم واضح نگر دید که آیا آن تشکیلات را متریدتس اویل *Mithridates* راه‌انداخته بود و یا اینکه مال متریدتس دوم بوده است. لیکن متریدتس اویل از یونید یموس بعد تر بر سر اقتدار آمده بود و از این‌رو باحتمال قوی میتوان گفت که آن تشکیلات را یوقید یموس طرح ریخته است. فهرسته ستر اپسی باکتریا بر عکس فهرسته ستر اپسی کپه دوشیا *Cappadocia* ارمنیا و پارسیا از حوادث و دستبرد زمان محفوظ نمانده است. واژه ستر اپسی باکتریا نامهایی را که میدانیم تپوریه *Tapuria* و بویکین، که در کدام بخش سغدیانه واقع بوده، میباشد. لیکن خیلی احتمال دارد که اسم بدخشنان بندویین *Bandobene* بوده باشد.

باhtمال قوی امکان دارد که نام بندوبین پارسیا میزد از همان بندویین بدخشنان گرفته شده باشد. از این نکته، بنابر اساس تشا به در هند، با تمام معنی متفق هستیم که ستر اپسی را توسط جنرا لهاي (*Strategio*) اداره و کنترول میکردد. و این عمل، البته تقلیدیست از سلیکودها، بطور عموم سیستم اداری نیز به پیروی از سلیکودها منصه اجراء گردیده استه میشد؛ راجع به اینکه چگونه تغییراتی را در سیستم اداری وارد کرده بودند معلومات موئیق هوردد سترس ما نیست.

باکتریا، «ام البلا» و «بهشت روی زمین» بود که بلخ امروز. پایتخت از آن نمایندگی میکند، لیکن در آن سامان تقریباً هیچگونه کاوش و حفریات صورت نگرفته و از همان جهت درباره آن معلومات کافی در دست نداریم. احتمال میرود که شهر مزبور بشهر سوسا شباهت داشته باشد. این جاخانه عنعنی مدرسه زردشت بوده و اسم دیگر آن زراسپه شاید از معبد اذر اسپ گرفته شده باشد. ستر ابو برا آنست که ام البلا بجهاد طرف رود باکتروس (*Bactrus*) یعنی خودخانه بند امیر و دره (*Darah*) که به اکسوس هیرسد، آبادان بوده است.

خیلی‌ها امکان دارد که اسم دوم زز اسپه نام یک بخش مخصوص و معین آن بوده باشد. باکتریا را سر از نواسکندر بنام اسکندر یه آباد کرده است. اربن‌موضوع موئرخان چنین صحبتی می‌کنند فه یو نانیها. در دوره یوتیدیموس ام ابلاد باید قیافه و شکل شهر یو نانی را بخود گرفته باشد. زیرا بر علاوه این‌که شهر مزبور مرکز مبادلات مال التجاره بوده، بصورت قلعه و حصاری مستحکمی درآمده بود. معبد الهه بومی آن که موسم به افایتس *Anaitis* بود مرکزی را برای اهالی آنولا تهیه کرده بود. موقف اجتماعی این معبد، ایسا گیل (*E-Sagila*) در بابل و معبد فینای (*Nanaitis*) در سوسامینمايد. الهه قدیم اکسرس بصورت الهه زرخیزی به نمونه بابل، انکشاف دیده و از عناصر کیفیت بابل برخوردار گردیده بود یعنی درودیف (*Ishtar*) قرار گرفت. پرسش این الهه در سر ناصر پارس و امپراتوری هخامنشی اعلام گردید در زمان (*Artaernes*) و این خود تقليديست از جهان بابل. در معبد الهه مزبور یک تصویری وجود داشت؛ این تصویر قاج طلایی را که هشت‌شعه و یک‌صد ستاره دارد بر سر نهاده و پوستی را پوشیده که پارسی ها آنرا دوست داشتند. الهه و تاج نوری بر روی سکه های‌وی، دیختریوس، ضرب‌زده شده بود. و این، بدان مفهوم است که وی الهه باکتریای یو نانی و سپس الهه پوشکلانتی گردیده بود.

او نیسیکر نیوس (*Onesicritus*) می‌گوید که در یک وقت و زمانی مردمان باکتریا سکانی آدم خوار را تربیه می‌کردند و کسانی‌که در حالت نزع می‌بودند طعمه آنها می‌گردید.

این رسم و رواج را اسکندر ممنوع فرارداده بود. من چنان فکر می‌کنم که قصه مزبور بدورة قبل از ایرانی تعلق داشته و یا این‌که قصه بالا جعلی و انتحالی بوده است. نخستین وظیفه هر پادشاه یو نانی این بود که در واژه ایران را در مقابل مردمان نیمه وحشی شمال و شمال غرب مسدود نماید. این وظیفه را شاهان مزبور تا زمانی‌که مهاجرت پو هیجی‌ها شروع گردیده بود، بخوبی انجام

دادند. فشار بر شاهان مزبور از دو طرف وارد میشد؛ از طرف شمال از وادی جیحون و از طرف شمال غرب تا اکسوس خط سیر این فشار میبود.

حکومت پارس و به تعقیب آن اسکندر، یک تعداد حصارهای مستحکمی را در مقابل خط سیر فشار بی هیجی هابدا نمودند. این حصارهار ا شاهان بونانی، نه تنها تأمین کردند بلکه بر تعداد آن افزوده آمدند. اگر یوتیدیموس بر فرغانه فرمانروایی کرده باشد (در حالیکه فرمانروایی وی بر فرغانه یقینی است) در آن صورت خط دفاعی در برابر فشار اجنبی‌ها درازتر بوده است. راجع بدلین موضع که آیدر دوره فرمانروایی یوتیدیموس فشار بر سر حدات قلمرو وی زیاد بوده، نمیتوان به یقین اظهار نظر نمود. در مرحله اول شاید مردمان بومی همان قادر بوجو داوردن فشار سهم داشته باشند و اسکندر هم فقط مردمان بومی را دیده بود. چادر نشینان بعد ها بحرکت آمدند از دریا عبور کردند و با کتریا را قاراج و چپاول نمودند. در مرحله اول فشار واقعی باید از طرف شمال غرب متوجه باشند و بوده باشند زیرا بدان سمت کدام سد طبیعی، مانند جیحون، وجود نداشته و اکسوس آنقدرها دشوار گنر نمیبود. بطرف غرب و شمال غرب یک سلسله کوه اونی‌های نظامی و قراولخانه‌های مستحکم وجود داشت که حتی بعضی از استحکامات آن بدورة پارسی تعلق داشت. دشمنان درجه اول با کانفدراسیون بزرگ سکا (Saca) که موسوم به مسکیتای میباشد، بزده و دشمنان درجه دوم آن سکر را وکای بودند؛ این دو دسته مردمان در کمین نشسته بودند تا در فرصت مساعد بر باکتریا حمله کنند اما آن فرصت وقت هنوز فرانسیده بود. چنان نمی‌نماید که شاهان بونانی قصد درهم کوبیدن قبیله مسکیتا را نموده باشند تا بدان وسیله خوارزمیه و خط سفلای اکسوس را بدست بگیرند. به پارسیان در عهد میتریدتس مبادرت نمودند. اینها عنعنه اسکندر را فراموش نکرده بودند اما فکر توسعه جویی ایشان بطرف دگر متوجه شد.

نیز همین مردم مانند دهای (*Dahae*) که برای اسکندر عسکر تهیه میکردند، برای شاهان یونانی عسکر تهیه مینمودند. در حقیقت، اگر وضع بحرانی میشد، میشد از این چادر نشینان استعانت خواست و ایشان را همراه خویش در برابر دشمن استعمال کرد. از این تکنیک نکلو میدس و هیراکس (*Hierax*) استفاده نموده و گالتای (*Galatae*) را بمفاد خود در کار و زارگاه استعمال کردند. بکار بردن این تکنیک گرچه خیلی بزرگ بوده و مادر باره، این موضوع سرگذشت جالب توجهی را مورد دسترس من شد و اندگان خواهیم گذاشت.

از همین تکنیک، یعنی استعمال چادر نشینان، یوتیدیموس در مقابل انتیو خوس سوم بهمداد خویش کار گرفته بود و انتیو خوس را وادار نمود که با یوتیدیموس معاشه صلح را امضا کند. این یک امر طبیعی مینماید که قبیله مسکنیاتی محاصره باکتریا را از حواشی سرحدات بدقت میدیدند و متصرف فرست نشسته بودند تا از آن محاصره استفاده نمایند. یوتیدیموس انتیو خوس را توسط همین قبیله تهدید میکرد و حتی به انتیو خوس گفت که اگر وی بیشتر به محاصره باکتریا پا فشاری و اصر ارزد، وی مجبور خواهد شد که از قبایل مزبور استعانت نماید. در نتیجه، این تهدید یوتیدیموس کارگر افتاد و انتیو خوس آماده شد که با یوتیدیموس میثاق صلح را امضاء کند.

چادر نشین‌ها معتاد بودند تا از مردمانیکه مستقر بودند خراج بگیرند. تازمانی که مردمان مستقر بچادر نشینان خراج میدادند، البته، از یغما و چپاول ایشان در امان بودند. شاهان یونانی با سرسرختی تمام مجاهده مینمودند که مدین وضع ناهنجار و خانه در باد کن پایان دهند. همین وضع بود که انتیو خوس را وادار نمود تا او احده مردو را توسطیک دیواریکه ۱۸۷ میل طول داشت، محافظ نماید؛ و مشاید این یگانه دیواری نبوده باشد که برای نجات از تهدید چادر نشینان بنیاد گذاشته شده بود، بلکه دیله میشود که دوراً دور بخارا، سمرقند و بلخ (باکتریا) دیوارهای مشابه دیوار مرد بناشده بود. خیلی امکان دارد که دیوارهای فوق الذکر در دوره

یونانیها اعمار شده باشد. نیز احتمال می‌رود که مردمان جدید و قازه واردی در سرتاسر قرن سوم به باکتریا آمده باشند. یو تیدیموس یگانه مرد یونانی نبوده که از جهان یونان وارد سرزمین باکتریا گردیده بود: در سال ۳۲۶ اسکندر قریه‌هایی را که بدون دیوار و حصار بود، بنانمود. چنانگک کیان در سال ۱۲۸ قریه‌هایی را می‌سیند که دوراً دور آن با دیوارها احاطه شده بود.

در نزد یونانی‌های شرق بعید «هز ارشهر باکتریا» ضرب المثل شده بود؛ اما، البته، بعد از دوره فرمانروایی یونانی‌ها در آن سامان، تعداد باشندگان یونانی یا اروپائی را در آن سامان، نمیتوان حدس زد. لیکن رویه‌مرفت، از قصد یوکرا اتیدس بر می‌آید که تعداد ایشان باندازه کافی بوده‌است. یونانی‌های دوره یو تیدیموس، مرکز سلطنت یو تیدیموس را بنام‌های باکتریا، اسکندریه-باکتریا و بعد‌ها یوکرا نمی‌دانند. در سه‌هزاره، اسکندریه اسخیت (Alexandria Eschate). در کرانه جیحون (خجند) و هم اسکندریه - اکسو س ثبت شده است. اخیراً ذکر مشکوک است. نیز با احتمال قوی - انتیوخی (۱) (Antioch) در فرغانه وجود داشته، آنهم در صورتیکه اسکندریه اسخیت (Alexandria Eschate) را برای مرتبه دوم اعمار نکرده باشد، نیز احتمال می‌رود که دیمتریوس شهری را در سعدیانه بنام دیمتریاس بنیاد گذاشته باشد، زیرا یک اثر سانسکریت که بزبان تبتی ترجمه شده از شهری در ممیقرا (Dharmamitra) یاد می‌کند و کلمه در ممیقرا شکل «پراکریت» اسم دیمتریوس در یوکه پورنه می‌باشد. مترجم تبتی علاوه نموده می‌گوید که اسم مزبور در اصل ترمیت (Tarmita) بوده و این ترمیت در اصل ترندامروزی است که در شمال دریای اکسوس واقع شده است. . . پس از روی گفته‌های بالامیتوان حدس زد که دیمتریاس موقعیت خیلی‌ها دلپذیری را احراز کرده بود زیرا از دوره بارزگانی استفاده می‌کرد:

یک راه همان راه تجارت شمال بود که به باکتر و س متنه‌ی میگردید و راه

۱- ی نکره را من بر انتیوخ افزوده ام

دیگر همان راه ترافیکی دریای محلی بوده که از اکسو س استفاضه میگردد. شواهدی از منابع و مأخذ یونانی در این موضوع مورد دسترس ما نمیباشد، بعلت اینکه از سه شهر دیجتریاس فقط دو شهر آن که یکی در سعدیانه و آندیگری در سنبدوده، معلومات داریم؛ شاید تحقیق و تتبع در این زمینه موقعیت شهر سوم را مورد دسترس مابگذارد. از آنجاییکه حمله بر هند بدون نیرویکه از مردمان یونانی تشکیل شده باشد امکان ناپذیر نمیماید، پس انسان حدس زده میتواند که اگر بتعداد شهرهای زیادی یونانی وجود نداشته، حتماً کوئونی های نظامی زیاد در قلمرو یونانیهای باکتریا و سعدیانه وجود داشته. تمام نامهاییکه توأم با اسکندریه در باکتریا و سعدیانه ذکر گردیده، باحتمال قوی کاوینهای نظامی بوده است؛ طوریکه از تحقیقات بر می آید در آسیا و رای فرات پولیس (*Polis*) اساس گذاشته نشده بلکه تمام آنها کوئونی های نظامی بوده است. لیکن این کوئونی های نظامی برای اینکه مقاصد خود را بچنگ آرند تبارز میگردد و اسم مخصوصی برخود نمی نهادند و فقط به مقصد سترو اخفا نامهای قریه های بر می را بخود می نهادند و بعد از آنکه از چوکات کوئونی نظامی در می آمدند و رسالت شهری بنده اپیدا میگردد، باز هم همان اسم اول را تغییر نمیدادند. برای این نکته ایسد وربخوبی روشنی ازداخته است؛ در پارتیا، شرق صحرای پارس، از بعض اسمای مزبور ایسدور ذکر میکند، لیکن اثر وی در باره باکتریا خموش است. خیلی جای تأسف است که ما از معلومات بسیار کران بهای ایسدور در موضوع باکتریا محروم مانده ایم.

لیکن در باره خاکه عمومی آن میتوانیم تایلک اندازه معلومات دهیم. ستامنت یونانیهادر باکتریا بصورت عمومی بوسیله کوئونی های نظامی بسامان میشد و بعض از این کوئونی ها بعد از آنکه بصورت پولیس درآمد، نام سابق خود را تغییر نداد. از این کوئونیها دو تای آن با اسم یونانی وجود دارد؛ یکی آن تیرا (*Thera*) در سعدیانه و آندیگری روتیا (*Rhoetea*) در باکتریا میباشد.

این دو کوئونی را باشندگان ستامنت یونانی بنام مسکن و مأوای اصلی خود ها

نام‌گذاری کرده‌اند. نیز احتمال میرود که یک کواونی دیگر با اسم (۱) یونانی ارگوس در مسکنیا (۲) وجود داشت.

لیکن باید علاوه نموده بگوییم که گفته‌های بالا مسئله کولونی هارافیصله کرده نمیتوانند. چرا؟ برای اینکه کولونی‌ها باید محدود بوده باشد زه اینکه لاتعدد و لاتحصری. هدف و مقصد این کولونی‌ها این بوده که یک سرحد نظامی را در مقابل مسکنی درست کرده وهم سرحد طبیعی جیحون را از آسیب و ضرر نگهدارند. سلیکودهای آسیای صغیر باید نمونه اول سرحد نظامی را درست کرد تا شهرهای ایونی را از تهاجم و تجاوز گلیتای (Gaiatae) نگهدارد و برای این کار هفت کولونی کفایت میکرد. در اینجا فرض میکنیم که مسکنیتای از حیث تعدد و نیرو از گلیتای بیشتر بوده باشد، اما رویه مرفته از روی گلیتای قیاس کرده میتوانیم که دو لشکر برای نگهداری و حفاظت اکسوس کفایت میکرد.

در سطور گذشته گفتیم دواوخر قرن دوم ق. م باکتریا را بنام سرزمین «هزار شهر» یاد میکردند وهم یاد آور شدیم که چانگ کیان مشاهد زرنگ چینی بچشم سرقریه هایی را دیده که دور آن توسط دیوارهای حصان بندی شده بود. اگر ماخواسته باشیم از این موضوع سرسری بگذریم در آن فرست بفهمیں نکته که باشندگان شهرهای مزبور فقط مردمان آسیا بی وار و پایی بوده‌اند؛ قناعت میکنیم. خیلی امکان دارد که در یک کولونی نظامی بر علاوه یونانی وار و پایی مردمان اذاطه‌لیه و یامردم قبایل کوهستانی محای بود و باش میکردند. این حقیقت در رورومان (Avroman) دیده شده، وهم امکان دارد که بعض افراد ستلمنت زنهای محلی را بزنی گرفته بودند.

۱- کشور قدیمی در شمال در یای سیاه

۲- به پاورقی صفحه ۱۲۰ اصل کتاب، یونانیها در باکتریا و هند نمره (۳) رجوع فرمایید.

اما تعداد کو لو نیهای نظامی، بر ای این که بر موضوع «هزار شهر» پر توافق نکند، بکلی کافی نمی نماید. در این موضوع که باشندگان بیک تعداد شهر ها را حتماً مردمان با کتریا تشکیل میدادند، مجال شک و تردید نیست. چطور؟ بدین معنی که ما بایست از خود پرسیم که با کتریسی بومی کیانند؟ در این فرصت باکتریا در دست ملوک الطوایف ایرانی بود؛ زمین ها به استثنای زمین شاه و سرف *Serf* وی؛ در دست آن زمیندار ای بود که در تاریخ اسکندر رول بارزی را بازی کردند. این زمیندارها در قلعه ها و حصار های حصین زدنگی میکردند و بیک نیروی «نظامی» سواره که از نژاد و تبار خود شان میبود، زیرگاب داشتند. زمین های زمیندارها را دهاقین سرف، که در قراء و دهکده ها بود و باش داشتند، زرع میکردند. وهم امکان دارد که برخی از این سرف ها ایرانی نژاد نبوده باشند. اگر چنین فکر کنیم که مردمان باکتریا بهر پیمانه که بوده اند، در شهرها مأوای گزیده بودند، در آن صورت مجبور میشویم باینکه اعتراف کنیم که دهقان ایرانی آزاد وجود داشته اما نمیتوان این خط را پذیرفت بعلت اینکه هیچگونه شواهد تاریخی مورد دسترس ما نمیباشد که چنین فرضیه را تأیید نماید. در آن دوره در باکتریا دهقان آزاد وجود نداشت و تمام آن سرف بودند.

عدد از محققین برآورد که در پ سیش (برخی عقیده دارند که در باکتریا دهقان آزاد وجود داشته) دهاقین آزاد، وجود داشت. از روی این گفته فقط چنین استنتاج میشود که بیک نوع طبقه متوسط در آنجا وجود داشته و در غیر آن انسان نمیتواند بگوید که سرف ها در شهرها زندگی میکردند. یکمانه هسته طبقه متوسطه همان تاجر هایی بودند که امور کاروان را اداره میکردند و احتمال میرود که همین مردم و اهل کاروان در شهرها مسکن گزیده بودند. آری بسیار وقت از آن دوره سپری نشده که در کوهستانهای سکانی نبیند، باستثنای شهر های کوچک، طبقه متوسطه وجود نداشت. چون شاهان یونانی آزو داشتند هند یها را بحیث همشهریان شهر های یونانی در خاک هند بشناسند، لذا هندیها حتی از همشهری بودن متعتمد ند.

موضوع «هزار شهر» را میتوان قرار زیر ایصال کرد :

شاهان یونانی سعی مینمودند تا سویه سرف ها و قریه ها را بلند سازند .
چانگ کیان از شهر های یونانی یا کوئونی های نظامی صحبت نمیکند ، وی فقط
از قریه های بومی در باکتریا سخن میگوید . رویه مرفته ، چانگ باصراحت
لهجه صحبت میکند : وقتیکه وی ته های (*Ta-hia*) را شرح میدهد مقصد
از ته های ایرانی و با شخصیات ایرانی شده میباشد .

چانگ سلطنت فرغانه را بنام تیوان (*Ta-yuan*) ذکرمیکند . فرغانه
در زمانی از ولایات باکتریا بود . چانگ قراء و دهکده های فرغانه را که
دورا دور آن با دیوارها محاط گردیده بود ، هفتاد میداند . لیکن ، اگر شش
کوئونی نظامی برای نگهداری سرحد جیحون گماشته شده بود ، در آن صورت
برای حفاظت تمام اراضی و سر زمین بهناور ، به کوئونی های بیحد و حصری احتیاج
میبرم احسام میدارد .

وقتیکه اسکندر با سپاهنخنزر (*Spitamens*) داخل پیکار گردید دور ادور
قریه هارا دیوار گرفت و قراول خانه های مستحکم در سرتاسر سغدیانه بنادرد .
این نکته میرساند که اسکندر در آن نقا طیکه کهور ای ارزش سوق الجیشی بوده
قریه های برج و بار داری را بنیاد میگذشت ؛ اثری را که ایسلور (*Isidore*)
در باره پارتیا نوشته ، نشان میدهد که در «مدیا» و بخش شرقی ایران قریه بزرگی
که با دیوار محاط گردیده ، عطف توجه مینماید . قریه های محدودیکه در سروی
ایسلور دیده میشود دور ادور خود دیوار داشته و اگر چنین نمیبود بعض ولایات
ایران در گرد و نواح خود هیچ باشنده نمیداشت . شاهان یونانی باکتریا ، حتماً
از رهگذر تهدید چادر نشینان ، این سیاست را به پیمانه وسیعی که مانند آن در
هیچ جا دیگر دیده نشده ، منصبه اجراء گذاشتند .

اگر چانگ کیان هفتاد قریه را در فرغانه ، که ولایت کوچکی بود ،

دیده است در آن صورت در باکتریا و سعدیا نه هزار قریه زیاد نماید، آنهم در دوره فرمانروایی سلیکودها که فرشته صلح و امن برای دونسل با اهایش را بر آن سامان گسترده بود. مقصد از این قریهای بزرگ، که بادیوارها محاط گردیده بود، این بود که اهل قریه تا زمانیکه قشون شاهی استراپ بد ان جا میرسد در مقابل حمله و تجاوز چادرنشینان از خود دفاع نمایند. در عین زمان به سرفهای استعمال اسلحه را یاد داده بودند تا خودشان در بر ابرد شمن دفاع کرده بتوانند. در اینجا باید خاطر نشان نماییم که زمامداران تخم حیات اجتماعی را در آنجا کاشتند و این تخم بمروزمان رسیده گرفته و برگ و نوایی بهم رسانید.

وقتیکه گلیم زمامداری یونانیها از باکتریا و گود و نواح آن چیزهای میشود، قریه‌های باکتریا از چنان رشد اجتماعی برخوردار است که به آسانی و سهولت تمام میتوانند امور زندگی و تشکیلات اجتماعی خود را انجام دهند چانگ کیان که از باکتریا در زمان یو ہیجی ها دیدن نموده بود، میگوید: مملکت باکتریا زمامدار و پادشاه بزرگ ندارد؛ هر قریه و شهر از خود رئیسی دارد. مقصد چانگ کیان از قریه‌ها طوریکه در بالادیدیم همان قریه هایی میباشد که دور از دور آنرا دیوار گرفته بودند. البته در هر قلمرو و سرزمین قریه‌هایی بومی از خود کلان شونده و رئیسی دارد. مثلاً میبینیم که در ارمنیا کورماچ (Kormach) کلان شونده قریه بوده و در سرگذشت زنوخون رول بس بارزی را باز میکند. چانگ کیان این نکته را بخوبی درک کرده و از همان جهت است که وی نمیخواهد آنرا ثبت کند. اما چیزی را که وی میخواهد شرح دهد اینست که قریه‌های باکتریا تحت یک نوع سیستمی اداره میشود و هر قریه از خود سر برآورده بسی دارد و میتواند بدون داشتن حکومت مرکزی کار و بار خود را با شایستگی ادامه داده و تجارت خود را با تمام سهولت راه اندازد.

نکات بالانسان میدهد که چانگ تاچه اندازه از مشاهده دقیق کار گرفته و از همین رهگذر اهل تاریخ و فرهنگ از وی سپاس گزار میباشد، نیز از گفته‌های چانگ کیان

بر می آید که با کتریا بدرجه اذکاری از کشف کرده بود که قا مدت مدیدی بدون داشتن حکومت مرکزی، ادارشی در آن راه یافته نتوانست، تاریخ میداند که در از منه، مابعد، یک بخش سوریه تحت امپراطوری روم — بتانیه (*Batanea*) اور نیتیس (*Auranitis*) ترا کو نیتیس قریه های بومی از چنان تشکیلاتی برخوردار بودند که در بسماور د فقط تقليدی بود از بلک شهر یونانی و پا گریکو سرومن، اينها اسمبله ها و کونسل ها داشتند که از عایدات، مصارف اجتماعی برخوردار میبودند، نیز بورد افسرانی مور د دسترس شان بود تاز امور مالی و خدمات عامه مراقبت و نظارت نمایند؛ در بعض موارد لیک افسری در رأس امور قرار داشت که بنامهای مختلف از قبیل کو من خوس (*Komarchos*) پرونو کو متیس (*Proiokometes*) ستراتیگوس (*Strategos*)، یادمیشدند. در دوره های احیر هلنیک ستراتیگوس علی الاکثر بر کسانی اطلاق میشد که حاکم قضایی شهر یونانی بود. تشکیلات اینگونه قریه ها البته منشاء خود را از زمانه های یونانی ها میگیرد اما نه بد ان اندازه مغلق و پیچیده که شهر یونانی بوده است. این همه ماحصل و نتیجه سیاست سلیکو د بود زیرا آنها بودند که سویه مردمان سرف و قریه های ایشان را بلند بر دند و از همین نقطه نظر باید قریه های با کتریا را طوری که چانگ کیان قریه های حصار دار میگویند، مطالعه کرد : قریه سرف بصورت حصاری در آمده بود و اصطلاح از تشکیل «شهر داری» برخوردار گردید.

راجع به پیشرفت قریه ها، معلومات کافی در دست نیست اما اینقدر معلوم است که با کتریا بعد از آنکه برای مدتی فاقد حکومت مرکزی بود، کار و بار خود را بخوبی انجام میدادند. شهر های با کتریا در قرون دوم قبل از میلاد از سایر قلمروهای یونانیها در آسیا، جلو افتاده بود.

این عملیه را سلیکو د ها شروع نمودند اما بتوید یموس و پسران وی عملیه مزبور را منصه اجرا گذارده و بدایه تکمیل رسانیدند. و از همین نقطه نظر بتوید یموس و پسران وی قابل قدر میباشند.

من ازینکه در این موضوع به تفصیل صحبت کردم، معدرت امیخواهم زیرا از کشاف سرف و قریه های ایشان بصورت یک قریه متسلک و تقریباً ممکن بخود، مهمترین کار یست که یونانیها در آسیا نموده اند. از رهگذر همین اکشاف تمام مردمان بومی آسیا متأثر میگردد و با از کشاف سویه قریه وضع و سویه حیات مردم آن سامان بالا گرفت و این خود تحفه واقعی یونانیها برای باکتریا بوده است.

تمام مردم باکتریا از صمیم قلب و ادار یوتیدیموس بودند. زیرا اگر مردم طرفدار یوتیدیموس نمی بود، در آنصورت حتماً وی بسرنوشت مولون *Molon* گرفتار میشد. ده هزار اسپ سواره باکتریا دال برآنست که در زمان سلیکوودها، که دوره صلح و امنیت بود، نفووس زیاد شده بود. این حقیقت که یوتیدیموس باعساکر سواره باکتریا جلوروی انتی مخصوص سوم را گرفته بود، نشان میدهد که وی بضمیمت مردمان باکتریا نسبت بخودش تغییر داشت و میدانست که آنها از وی طرفداری میکنند.

سلیکوودها همواره در ایران ناکام بودند و هرگز پیروز نشدند برای اینکه مردمان آنولا با ایشان اظهار همدردی نمایند؛ در اثر همین دوری بین سلیکوودها و مردم بود که زمام امور از دست سلیکوودها بدر رفت و در دست پارتیا افتاد. در یک زمان امکان داشت که پارتیا به قسمت های دور دست امپراطوری باکتریا تجاوز نماید اما هرگز چنان اتفاق نیفتاد که پارتیایی ها بصورت متداوم امپراطوری باکتریا را زیر کنترول خود نگهداشند از این گفته انسان میتواند چنین نتیجه بگیرد که یوتیدیموس به طریقی که بوده صمیمت و همکاری طبقه ارسطرکرات باکتریا را برای خانواده خود کمایی کرده بود. بهین امر، اسکندر هم مبادرت نمود و بتأسی از همین مفکوره بود که اسکندر رخشانه *Roxane* را بز نی گرفت. اسکندر از هر کس پیشتر این مسئله را که چطور شهر یونانی و فیودال ایرانی را دنیکجا بگنجاند، حل کرده بود. و با حل این مسئله اسکندر فکر میگردد حکومت برای ایران

سهول است. در عین زمان دیده میشود که اسمیکی از حکام - ستراب - یوتیدیموس اسپیونس *Aspiones* است و این مرد باکتریایی بوده است. و نیز می بینیم مناند رسکی از باکتریایی ها را بحیث کوئسل خویش پذیرفته بود. حتی چنان مینماید که در دوره اشغال یونانیها، لسان سعد بانی - باکتریایی زبان نوشته و خوانگر دیده بود.

از گفته های بالا، باز هم باید چنین نتیجه گرفت که یونانیها و مردمان بومی باکتریا با تفاق همدیگر امور مملکت را اداره و کنترول میکردند؛ یعنی زمینداران باکتریاهم زمین های خود را میکاشتند و هم در ماشین سیستم اداری مملکت سهم میگرفتند. و ده هزار اسپ باکتریا با تمام وضاحت نشان مید هد که بر تعداد غاشیه کشان زمین دار های باکتریا افزودگی قابل ملاحظه یسی بعمل آمده بود.

سیاست خاندان سلطنتی باکتریا، بصورت عموم، در باکتریا و هند فرق فاحشی ندارد. اسکندر بالآخر بدین فیصله رسید که بر ایران در صورتی فرماین نزدیکی میتواند که مردمان آنرا ادر امور مملکت داری با خود سهیم نماید. یوتیدیموس هم از بعضی جهات باکتریا بحیث همکار خویش پذیرفت. انسان و قتی تاریخ خاندان سلطنتی باکتریا را میداند که متوجه این نکته باشد: بکدام وسیله یوتیدیموس و فرزندش، دیمتریوس، هم در دی و همکاری زمینداران باکتریا را کمایی کردندو در عین زمان سویه سرفهار ادست انکشاف و دگر گرفنی سپردند. خیلی جای تأسف است از اینکه منابع و مأخذ هندی راجع بفتح حات مردمان باکتریا، زیر قیادت دیمتریوس، خاموش مانده است. تویسند گار هندی؛ بطور عموم، مردمان باکتریا را بایونانی در یک ردیف گذاشته و بنام یوانه (*yovana*) یاد میکنند در صورتیکه کلمه باهليکه (*Bahlika*) را در هند برای مردمان نیمه خارجی شمال غرب هند، استعمال میکرند.

بر علاوه حقایق بالا که در باره روش کار یوتیدیموسها مطلع نمودیم؛ نیز مینگریم که یوتیدیموس بر علاوه سکه و بادر اخمه چار گوشی یسی اتیک، لیک سکه سبکتری را، که بنام سکه پارسی فنیقی معروف بود، ضرب زد.

چون یوتیدیموس از یک طرف بقلت نقره گرفتار شده بود و از طرف دیگر مردمان بومی سکه‌های کم وزن را دوست داشتند، لذابدان کار مبادرت نمود. جانشینان یوتیدیموس از آن آقدام وی دنبال نمودند ناینکه بالاخره سکه سیک در بین شاهان هند عموم میت پیدا کرد.

نتیجه گیریها بالا با قاریخ هنر متفاوض نیست. این اثر با هنر دلخسبی ندارد اما در پرتو اندکشافات جدید، هنر یکه که به موضوع ماربط دارد؛ شایسته خواهد بود راجع بدان صحبت نمایم: دو چیز را باید در مورد باکتریا از هم تفرقی کرد. در مرحله اول هنر از یونان میباشد، هنر بزرگ سکه‌ها و پورتیت‌ها نه تنها یونانی خالص است بلکه سرگذشت کشور آبادان گریکو- باکتریا با فصاحت و بلاعث تمام شرح میدهد. در این هنر تافتیج یو-هیجی‌ها، هیچگو-نه علامت فرسودگی و رخاوت دیده نمیشود. اما بممج. دیگه یو-هیجی‌ها پای در میان میگذازند هنر مزبور رخت از دیار باکتریا بر می‌بنند، نه در هند و نه در جای دیگر عطف توجه میکند. ومدرسه هنر میان احکام حکاکان یونانی-باکتریا محو نابود میگردد. در عین زمان خیلی ناممکن مینماید که مرد هنر میگذرد که در صفحات گذشته بنام معروفی شد فقط سه عدد سکه خکاکی کرده و باقی در تمام عمر خویش دست زیرا لاشه نشسته و اسکیزه‌های هنری اور ابکاری نگمارد؛ باید در آنجا یک مدرسه هیکل تراشی یونانی وجود داشته باشد. این حقیقت تازمانی نمیتواند واضح گردد که در بخش شمال افغانستان و مخصوصاً باکتریا حفریات بعمل نیاید.

موضوع دیگر باکتریا بومی میباشد. یک اثر هندی-ایرانی را که برای ما ایضاح کرده اند بابل علاقه و دلخسبی دارد... لیکن در اثر کشف کوه خواجه (قصر رستم) در جزیره غدیر همون سیستان یک تیوری جدیدی توسط پروفیسر هرزفلد (Herzfield) پیشنهاد شده است. پروفیسر در لکچر مقدماتی خویش مدرسه مختلف هنری گردیکو- باکتریا را پیشنهاد می‌نماید و علاوه نموده میگوید که بر پیکر هنر ایرانی زیورات و انگلیکی را پوشانیده اند.

و این هنر با هنر پا رتیا هم انداز مینماید، لیکن هنر مزبور فقط نقاشی میباشد، احتمال میرود که بقاوی دیگر هنری وجود داشته باشد اما کوه خواجه اساساً از هنر نقاشی نمایندگی نمیکند این موضوع هنوز بررسی اذکاری نشده و ماباید در این مورد محتاط باشیم . کوه خواجه هنر زمور داشاعت گذاشته نشده و ماباید رابطه آفرابا آن شکل هنر گریکو-ایرانی تحقیق و مردمانه بگیریم که پروفیسر روزتاو تزف (Rostovitz) ته عنوان گریکو-سکیان (Greco-Sakian) مطالعه نموده و مثال بسیار قدیم آفرابا رابطه با کتریادیده اند. چنان مینماید که در دوره پا رتیا از فرات تا اندس در این هنر مخلوط ایرانی و هلنیک روایان تازه دمیده شده باشد. ارزش و اهمیت نسبی این دو هنر در اثر تماس و رابطه نزدیک برای مدنیهای مدیدی رویهم تأثیر نموده است، لیکن رابطه کوه خواجه باسلطنت یونانی یا کتریا- طور یکه من فکر میکنم. اساس ندارد. هرزفیلد (Herzfield) کوه خواجه را مال قرن اول میلادی میدارد، وی نقاشی های آفر (هنوز طبع نشده) باپور تریتهای سکه های دوره کوشانی مقایسه مینماید (سکه های دوره کوشانی از ۵۰ میلادی آغاز و تا قرن دوم میلادی ادامه می یابد) و با رابطه این موضوع انسان چنان حادس میزند که یونانیهای با کتریا در سیستان برای یک نسل فرمانروایی کرده اند- یعنی از سال ۱۸۷ق، م تا سال ۱۵۵ق، م. احتمال نمیرود یونانیهای با کتریا در سیستان سکه ضرب زده باشند و تاریخ های فوق اندکردو قرن از تاریخ کوه خواجه، که هرزفیلد تخمین کرده است، جلوتر میباشد.

این نکته برهمه کس آفتایی است که هنر بیش از مردمانی عمر میکند که آنرا بوجود می آورند، لیکن دشوار مینماید که انسان عقب برود و درباره هنری از هنری استنتاج کند که دو قرن بعدتر از هنر اول الذکر رواج داشته است. انسان دوست دارد هنر گریکو- با کتریا را کشف کند و هم خیلی امکان دارد حلقه های اتصال آن دورا در یابد. راجع بدین موضوع چنان فکر میکنم که باید اول معلومات

زیادی در باره هنر گریکو - ایرانی داشته باشیم تا اینکه بتوانیم بر موضوع گریکو - باکتریا روشنی اندازیم .

اما موضوع هنر و موشگافی در آن ساحه نرای تاریخ هنر مهم می باشد و برای این اثری که مادرایم در آن باره سخن میگوییم ، آنقدر هامهم نیست .

خواننده البته میداند که ما در این اثر میخواهیم طرح اجتماعی و خاکه سیاسی مردمان مخصوص و موقعیت آنها را کشف نماییم . نیز ماز آن بخش هنر (مثلا هنر گریکو - هنری گندھارا) که مفکر و مخصوص و معینی را افاده میکند و بر موضوع ماروشنی می اندازد صرف نظر نمیکنیم . نیز از آن ادبیاتیکه مفکر و های معین و مشخصی را افاده میکند و بحث بکثربنیع بر روی تاریکی های موضوعی روشنایی افکندند باید تجاهل کرد . بیایید برای یک لحظه چنان فکر کنیم که در باکتریا هنری وجود نداشته زیرا موادی که در اثر حفریات بدست آمده بناشد ، وجود ندارد . سکه های باکتریارا نمیتوان سکه های واقعی پنداشت زیرا انسکاف آن غیر دور مال ننماید . این گفته نوشه های مردمان نمیسازد و بر علاوه چیزی که گفتم با مسئله سیاسی ، نظامی و ارز شهای اجتماعی یونانیها و باکتریایی ها هیچ علاقه و رابطه ندارد .

علده محدودی از مقدونیها نیم آسیا را فتح کردند ... لیکن هیچ کدام مقدونی پور قریبی بر روی سکه حکم اکی کرده نتوانست و مجسمه ایسرا درست نکرد ناتوسط آن تاریخ خود را اطواری که شاید و باید نگهداشد . بر عکس شاهان یونانی در باکتریا کارنامه های فراموش ناشدنی را انجام دادند .

کارنامه های دیمتریوس و افسران وی در هند حضرت انسگیز است . وقتیکه انسان در چهره های یوتیلیموس و دیمتریوس و دیمتریوس خیره میشود می بیند که آنها مردمان عادی نبوده اند .

آنها بیکه یونان را در قرن سرمه دوم قبل از میلاد در حال « فرسودگی » افسکر میکنند ، نمیتوانند باتأیید اسناد تاریخی ادعای شان را بکری نشانند . (پایان)

سید سلیمان ندوی

زندگانی عایشه

رضی الله عنہا

- ۴ -

ترجمه و تخلص داکتر علمی
روايات مشتبه و نادرست

تصورت عمومی میان انباقها خلو صیحت نیست و محبت کمتر میتواند سراغ شد،
ولی طوریکه بمشاهده پیوست؛ بین همسر انحضرت محمد (ص) تمام محسنات
اخلاقی ملاحظه میشد. اگر بعض روایات مشتبه نقل گردیده است آنها را نادرست
و جعلی باید پنداشت. مثلاً روایتی که بین حضرت عایشه و حضرت زینب گفتگوی
سختی بعمل آمده از صحیح مسلم روایت گردیده است که راوی اول آنحضرت
انس بن ما لک است. این واقعه در سال پنجم هجری بوقوع پیوسته که در آن گاه
حضرت انس را در خجره حضرت محمد راهی نبود، و اگر احیاناً حضرت انس
در مسجد حاضر و گفتگو راشنیده باشد عاری از حقیقت می نماید؛ زیرا اولاً بوقت
شبانگاه در حجره عایشه حاضر نبود و ثانیاً چرا غی وجود نداشت تا وقایع را برای
العين مشاهده میکرد. بنابر آن در نفل روایت مذکور احتیاط تا اند ازه مراعات
نگر دیده است.

در ترمذی آمده که یکدفعه حضرت صفیه میگریست حضرت محمد (ص)
علت آنرا بپرسید. گفت «حضرت عایشه و حضرت حفصة میگویند که «مادر
نظر حضرت پیغمبر نسبت از تو برگزیده تریم» در حالیکه من همسر و عموزاده
شما هستم. «حضرت محمد (ص) اورا دلداری داد و فرمود «بآن میگفتم

از من معزز قربه نزد شوهرم - حضرت پیغمبر - کیست؟ چه پدرم هارون و عم من موسی است. » این روایت را امام ترمذی حمایت نمیکند و سایر راویان هم در صحبت آن تردید دارند. بنابران برخواهند لازم است تادر مورد صحبت آنچنان روایات تأمل نمایند تا صحبت را از سقلم تفاوت بتوانند.

وضع عایشه در پر ابر فرزندان اندر.

حضرت عایشه از آنها خود، حضرت خدیجه، چهار دختر داشت و آنان عبارت بودند از: حضرت زینب، حضرت رقیه، حضرت ام کلثوم و حضرت فاطمه، سوای حضرت فاطمه، هنگامیکه حضرت عایشه بحجه داماد رفت، دیگران ازدواج کرده بودند؛ و حضرت رقیه هم در سال دوم هجری یعنی یکسال پس از زفاف حضرت عایشه، چشم از زندگی پوشیده بود؛ و حضرت زینب و حضرت ام کلثوم علی الترتیب در سالیان هشتم و نهم هجری رحلت نموده بودند. ولی بخاطر باید سیر د که در طول زندگی با همی متجاوز از هفت سال، هیچ واقعه کدورت بار بعیان نیامده بود.

حضرت زینب کلا نقرین دختر حضرت پیغمبر اسلام بود و پدرش او را خیلی دوست میداشت و با دختر او، که امامه نامداشت، بسیار محبت میکرد اور ادراگ و آغوش به مسجد میبرد و نماز میگزارد. حضرت عایشه میگوید که حضرت محمد اور ادوست میداشت و بر شانه خودمی نشاند.

هنگام زفاف حضرت عایشه، حضرت فاطمه جوان بود پنج و اند سال از او بزرگتر نبینمود. در طول کمتر از یکسال بصورت مادر و دختر با هم زندگی کردند و در سال دو هم هجری با حضرت علی ازدواج کرد. حضرت عایشه برای ترتیب و تهییه جهیز فاطمه مساعی بسیار بخراج داد و بقول او از ازواج فاطمه ازدواج بهتر بیاد نداریم. بعد از عروسی در جوار هم میز بستند کلکینی در بین حوالی آنان وجود داشت و از کنار آن گاهگاهی با هم صحبت میکردند. و حضرت فاطمه راهیست و همیگفت: «پس از پدرش فاطمه انسان کامل است. » کسی از حضرت عایشه پرسید که

آنحضرت (ص) کدامین فرزندش را بیشتر گرمی میداشت گفت: «فاطمه». «حضرت فاطمه، بقول حضرت عایشه، در کردار ورفتار با پدر خود شبهادت نزدیکتر داشت، هر وقتیکه جهت دیدار پدر میشد آنحضرت (ص) به پامی ایستاد و بر جمینش بوسه میزد اورا بجای خود مینشاند. و هر وقتیکه حضرت محمد (ص) بمنزل حضرت فاطمه تشریف میبرد قدر راست می ایستاد و به پدر خود بوسه میداد و آنحضرت (ص) را در جای خود می نشاند. این روایت که حضرت فاطمه از اهل و بیت و از آل عبادت فیز از حضرت عایشه نقل گردیده است.

حضرت عایشه میگوید: «یک روز در حالیکه تمام همسران آنحضرت (ص) حاضر بودند حضرت بیامد، آنحضرت (ص) او را در کنار خود جای داد و به آهستگی در گوش او چیزی گفت. حضرت فاطمه از شنیدن آن گریست و چون حضرت پیغمبر بیقراری اور ادید در گوش او چیز دیگری گفت و سپس حضرت فاطمه بخندید. «حضرت عایشه گفت» فاطمه! پدرت برای گفتن راز خود ترا انتخاب کرد، علت گریستن توچه بود؟ «وای حضرت فاطمه در افشاری آن خود داری ورزید زیرا در خلال حیات پدر نمیخواست راز نهانی اورا بر ملاما زد. پس از رحلت حضرت محمد (ص) آن را از نهضته را افشاء کرد و چنین توضیح داد: عات گریه من این بود که پدرم وفات زود خود را بمن بگفت و سبب خنده ام اینچنین بود که آنحضرت (ص) فرمود «ای فاطمه! خوش نیستی که بر گزیده همه خوبان عالم باشی.»

از خلال این وقایع میتوان نیک ملتفت گردید که چسان ر را بسط حسن-ه بین حضرت عایشه و حضرت فاطمه بر قرار بود. و این مسئله در روز گزار اخیر حضرت فاطمه بوقوع پیوسته و منازعات فلک هر گز آینه مصفای قلوب آنان را مکدر نساخته است.

شبی حضرت ام سلمه بحجره حضرت عایشه شد و در ضمن صحبت بهم افتادند. سپس حضرت ام سلمه بمنزل حضرت فاطمه رفت و گفت: «حضرت

عایشه ترا وقیعت میکرد . « بمشورت حضرت علی فرزد حضرت پیغمبر شد و شکایتها کرد . آنحضرت فرمود » بخدا سوگند که او محبوب پدر توست . « حضرت علی اظهار داشت آنچه حضرت عایشه در ابتدا گفت کفایت نمی کرد بخاطر حسادت این را نیز اظهار کرد « سوگند بخدا که او محبوب پدر توست . » را وی این هجوم لبیح علی بن زید تعبیمی است که یکی از رو افض بوده و روایت وی بکلی دور از صحت می باشد . وهم این روایت نادرست مینماید که شبی بین حضرت عایشه و حضرت فاطمه پرخاشی بعمل آمد و پسانتر باسام خواهش حضرت فاطمه کلکین میان هویلی آنان مسد و دگردید . واقعه افک .

مسلمانان در مدینه با دسایس و توطئه جدید یکدسته ، در جماعت منافقان و دغلکاران گرفتار گردیدند و آنان پیوسته جهت بسی احترامی مهاجرین ، مخصوصاً همسران آنحضرت (ص) چون حضرت عایشه و حضرت حفصه ، حمله های میکردند . ولی بتوفیق خداوندی تمام دسایس آذان نقش برآب میگردید و نمیتوانست در مینای اتحاد و همبستگی مسلمانان خللی وارد نمایند که یکی از این تهمت ها واقعه افک بود .

در سال پنجم هجرت . حضرت پیامبر در حوالی بخد بابنی مصطلق داخل پیکار گردید . و برایت این سعد شمارکمیری از منافقان درین معركه سلاح پوشیده بودند . طبق معمول طوری که گفته آمد حضرت محمد (ص) در مسافرت های خود یکی از همسرانش را با خود میداشت . بنابر حکم قرعه در این سفر حضرت عایشه ، که چهارده سال داشت ، همسفر حضرت پیغمبر بود .

حضرت عایشه بر محملى سوار بود با اثر خورد سالی و فقدان غذای کافی آنقدر ضعیف و کم وزن گردیده بود که حتی ساربان ، که محمول اورا بر شتر گذاشت ، از وجود حضرت عایشه اندک احساسی هم ننمود .

در راه مراجعت گروه منافقان تفتین ها کردند و میرفت که انصار و محاجرین

شمشیرها از نیام کشند و بجان هم دیگر بیافتدند ، ولی با مآل اند بشی آنحضرت از وقوع تصاصم جاو گیری بعمل بیامد . عبد الله بن ابی ، پیشوای جماعت منافقان ، گفت : « اگر بمدینه بر گردیم اشراف و معززین آن مردم ذلیل را از آن سامان بیرون خواهیم راند . » آنحضرت (ص) انصار را باخبر گردانید ، چونکه در آن جرم شرکت نداشتند موجب تأثیر و ندامت آنان گردید و نسبت به عبد الله ابن ابی نفرت عمومی بوجود آمد . چون پرسش این ماجرا بشنید لجام اسپ پدر خود سگرفت و گفت . « اگر افرار ذکری که ذلیل تو و معزز حضرت محمد (ص) است هر گز از چنگالم را بایی خواهی یافت »

هنگام حرکت کاروان در شب ، حضرت عایشه بنابر ضرورتی از محمل پیاده شد و از کنار کنارو ای دورتر شد . همینکه بر گشت دید که گردن بند وی مفقود گردیده است . هنوز شتر از جای خود حرکت نکرده بود که بیرون جهید و بدنیال گردن بند خود شد . با اثر خورد سالی و بسی تجربه ای از حرکت خود به محافظین کاروان اطلاع نداد و هم به آنان نسگفته بود تا مقدم اورا انتظار برند . بنابر آن کاروان افتاد و محافظین کاروان مطمئن بودند که حضرت عایشه در هودج است و آنحضرت (ص) هم از این واقعه اطلاع ندارند ؛ باین ترتیب حضرت عایشه از کاروان عقب ماند . چون حضرت عایشه از جستجوی گردن بند فارغ گردید بر گشت ولی از کاروان اثری ندید . سکوت مطلق در آن سامان حکومت میکرد لهذا چادر بسر کردو در همانجا منتظر رود کاروان را بر دزیرا یقین داشت که چون محافظین کاروان اورا در هودج نیابند دوباره بسراغ او خواهند آمد . صفوان بن معطل ، یکی از باران پیغمبر ، که جهت ترتیب و تنظیم دسته های کوچک و عقب مانده اردوی اسلام در ساقه سپاه حرکت میکرد در سپیده دم ، سیاهی ای نظرش را بسوی خود جلب کرد و قتیکه نزدیکتر گردید عایشه را شناخت . زیرا قبل از اینکه حجاج نازل شود اورا دیده بود . نزدیک حضرت عایشه شد و اذ الله گفت . حضرت عایشه جوابی نداد . صفوان شتر خود را خواباند

و حضرت عایشه ر اسوار شتر کرد و نا ب منزل مقصود بر اه افتادند. بوقت بعد از ظهر با کاروان یکجا شدند صفو ان مهار شتر بدست و حضرت عایشه سوار محمل بود. این واقعه بسیار عادی است و عموماً در سفرها بوقوع می‌آید. و حتی امروز کسانیکه در قطار مسافرت می‌نمایند اینچنین واقعات را بکرات تجربه می‌کنند. این واقعه در تاریخ تازگی ندارد چه بُنی اسرائیل هم بر حضرت هریم عندر اچنین تهمتی را بسته بودند. در اسلام عبد الله بن ابی به حرم حضرت پیغمبر این تهمتی را بست که مسلمانان پاک نهاد ازین بهتان صریح ناراحت گردیدند. حسان بن ثابت، حمنه بنت صمیم و مسطح بن اثاثه؛ در نعمیم این بهتان با عبد الله بن ابی یاور و مدد گار گردیدند و در مدینه اذهان عامه را با این امر ملتفت گردانیدند. در حالیکه دون او لی در این مسافرت اشتر اک نورزیده بودند حسان بن ثابت بر صحبت واقعه چندان علاقمند نبود بلکه او می‌کوشید ناصفو ان را بسند فام و شرمسار گرداند زیرا متأثر بر دند که چگونه مردم بیگانه واجنبی بشهر ایشان شوند و مهتری یابند. حسان این ثابت افسانه افک را در طی یک قصیده، ارائه و در ذیل آن مردم مدینه را مذمت کرده وابن هشام آنرا نقل نمرده است. آن و مهاجرین چنان معزز شدند و چنان اوج یافتند که حسان زار و زیون گردید. حمنه همشیره زینب بود می‌پندشت که به اثر این تهمت تو طه از موقعیت حضرت عایشه بکاهد و همشیره اش را محترم و مقرب گرداند. از مسطح هم اتخاذ این روش غیر متوقع مینمود.

بهتر حال، حضرت عایشه از تهمتی که بروی بسته بودند افسرده خماطر گردیده بمنزل پدر خود رفت ولی والدینش اورا اسلی دادند و مجدد بمنزل شوهر برگشت. از اندوه فراوان در تب شدید می‌سوخت حضرت محمد (ص) نسبت باوکم القفات گردیده بابی اعتمایی حال او پرسید. چون شوهر خود را دلسوز دید دوباره بخانه پدر خود درفت و روز و شب می‌گریست. ادرس اور اسلی میداد و یک کرت تصمیم گرفت که خود را در چاه بیندازد و از تمام رنجها بیاماید. چون صفران از هجو حسان بن ثابت با خبر گردید بخداند سوگند یاد کرد که تا آندم با هیچ زنی معاشره نمکرده است. از فرط تأثیر شمشیر بکف گرفت

و در جستجوی حسان برآمد. و گفت دم این شمشیر آبدار ببا «حسان را بحضور حضرت، محمد (ص) آورد. آنحضرت (ص) گناهش عفو کرد و حسان را مورد لطف و عسنا بست خوبیش قرارداد.

بیگناهی و عفاف حضرت عایشه از مسلمات بود ولی جهت خموشی و اقنان خاطر منافقان باید در این مورد تحقیقی بعمل می آمد. بنابران آنحضرت (ص) از باران خرد، حضرت علی و امامه مشورت طلبید. امامه آنحضرت (ص) را تسلی داد و بخاطر برائت حضرت عایشه سخن گفت. ولی حضرت علی اظهار داشت در دیازن محدود نیست - یعنی اگر دنیال گپ مردم میر و بند او را طلاق بدهید. از خادمه اش (دریره) چگونگی احوال او را بپرسید! او حقایق را خراهد گفت. بصورت کنایه ازو بپرسید ولی واقعه چنان مستعد میگنود که فهم آن برای او مشکل بود. نسبت به امور منزل ازو سوء ال کرداو گفت «کدام عیبی فدارد. براستی عایشه جوان است و قتیکه خمیر میگند خوابش میبرد و بزر همسایه می آید و آنرا میخورد» با لآخره با کلمات صاف و روشن ازو سوء ال گردید او پاسخ گفت «طوریکه جواهر شناسی جواهر اصل را از ذا اصل تفریق میگند من هم از را چنان میشناسم» بروایت دیگر حضرت علی او را کتلت زد. از این رویه تشدید آمیز حضرت علی مردم درک کردند که این امر مسبب تأثیر حضرت عایشه خراهد گردید.

بنی امیه در طول دوره خلافت خود از جمله الزاماًیکه بر حضرت علی وارد میگردند یکی آن همین کنک زدن حضرت عایشه بود. ولی امام شهاب زهری (وفات ۷۴۲م) با شجاعت تمام علیه این اتهام برآمده و آنرا دنمه ده است. در بین انباقها، یکی آنهم حضرت زینب بود که مدعا ور قیب حضرت عایشه بود؛ چنانچه حواهر وی، حمنه، در این نفیین شرکت داشت. بنابران آنحضرت (ص) رأی او را در این مسأله بی جویند او گفت «نسبت بحضرت عایشه سوای خوبی دیگر چیزی نمیدانم» بعد ازین چون برائت حضرت عایشه به اثبات رسید آنحضرت (ص) بمسجد تشریف برداشت و در محضر تمام یارانش نسبت

بظهارت همسرش و خیانت عبدالله بن ابی چنین فرمودند:
 «ای مسلمانان! از میان شما که میتواند این منافق را که بر اهل بیت نهمت
 بسته سیاست کند؟» حضرت سعد بن معاذ، رئیس قبیله اوسم، گفت یا رسول الله
 اگر خائن به قبیله‌ها ارتباط دارد الا سرش را از تن جدا میکنم و اگر از قبیله
 خزر ج هم باشد امر فرمایند و ما برای آن آماده هستیم.»

دشمنی و عناد بین قبایل اوسم و خزر ج سوابق تاریخی دارد. اسلام عداوتهای
 پارینه آنان را مرتفع ساخته و ای در لابلای خاکستر آتش کینه و انتقامزبانه میکشید.
 سعد بن عباده، رئیس قبیله خزر ج، اظهارات رئیس قبیله اوسم را نکوهش
 کرد و دخالت او را در امور قبیله دیگر امر نامناسب شمرد.

حسان بن ثابت به سعد بن معاذ گفت «تو هر گز اور آنکه نمیتوانی زیرا تو چنان
 قوانایی نداری.» اسید بن حفیر پسر عم ابن معاذ سخن او را دال بر منافقت او
 کرده گفت «ای سعد! این عمل منافقت آمیز است. تو از دغلکاران پشتیبانی میکنی.»
 گفتگو میان هر دو قبیله بطول انجامید و شمشیرها از نیام کشیده شد و ای به اثر
 حسن تدبیر آنحضرت (ص) قبایل مذکور بصلح و صفا در آمدند.

حضرت محمد (ص) بدیدن حضرت عایشه رفت. نامبرده به بستر بیماری
 و ناراحتی می‌پید و البدیغش از روی تسمار داری می‌گردند. آنحضرت از دیکتر شد
 و ببوی گفت «ای عایشه! اگر تو مجرم هستی تو به کن! خدا وند تو به ترا اجابت
 خواهد کرد. و در صورت بیگناهی تو. خداوند بر طهارت و عفت تو گواهی
 خواهد داد.» حضرت عایشه روی بما در شفعته گفت «مادر! تو چجزی
 نمیگویی؟ تو نمیخواهی از من دفاع کنی؟ اولی: ارش خاموش بود. حضرت عایشه
 چون ابن وضع بدید اشکهایش خشک گردید و برای برائت خود مطمئن گردید
 و گفت «اگر اقر ارکنم، در حالیکه خداخوب میدانم که بکلی بیگناه هستم،
 برای صحت آن در دلهای مردم شک باقی میماند و اگر انکار نمایم مردم کسی
 اعتقاد خواهند نمود. حالم بیشتر بحضرت یعقوب میماند که میگفت فصبر جمیل.»
 طوریکه گفته آمد منافقان این تفتیش را برای آن جعل کردند تا هنزا سبات

حضرت محمد (ص) با حضرت ابوبکر برهم نخورد و خانواده های ایشان بذمام شده اتحاد و همبستگی مسلمانان از بین بروند. ولئن خداوند طرفدار حق و حقیقت بود و در همین گاه بود که حالت وحی بر آنحضرت (ص) طاری گردید خنده کنان سپر ش بلند کرد قیافه اش غرق عرق بود و فقط رات آن از پیشانی و صورتش فرمیریخت و چندین مرتبه آنرا با کف دست خود پاک کرد و چنین گفت: «آنایی که تهمت بستند چند تنی از میان شما بودند و تصور ننمایید که این برای شما شر خواهد گردید بلکه خیر محسوب میگردد. و هر یکی از افتراء کنندگان بسزای عمل و گناه خود میرسند و آنکس که بهتان عظیم را بوجو و دارد بعد اب شدید دچار خواهد شد.

«آیا بهتر نبود که شما، مردان وزنان مراء من، وقتی که اینچنین بهتانی را شنیدید باحسن ظن بافراد قوم خود فکر میکردید و میگفتید که این یک تهمت صریح است چرا آنان چهار نفر شاهد حاضر نمکرند و چون شهود نباورند در نزد خدا دروغگو هستند. اگر اطف خداوند در هر دو سراسار اشامی حال شما نمیبود با اثر شیوع افواه بعذاب الیم گرفتار میشدید. وقتی که بزبان خود آن را انتشار و از دهن خود آنرا خارج میکردید از چیزی، که خبر نداشتید و آنرا مطلب معمولی میدانستید در حالی که نزد خداوند بسیار جدی بود. وقتی که شنیدید چرا نگفتید که اظهار چنین سخن نادرست را نشاید از دهن خارج ساخت...»
 «کسانی که بزنان عفیف تهمت می بندند در هر دو سراسار مورد لعن خدا قرار خواهند گرفت. وبعذاب سخت دچار خواهند گردید روزی که زبان، دستها و پاهای آنان بر آنان گواهی میدند هند (۱).

مادرش گفت «برو پای شوهرت را بگیر!» ولی حضرت عایشه با ناز و غرور زنانه جواب داد «مادر محض از خدای خود شاکرم ممنون کسی دیگر نیستم». سپس مطابق قانون از الله سه تن از افتراء کنندگان محاکوم گردیدند و هر کدام را هشتاد تازیانه زدند. (ناتمام)

(۱) قرآن کریم سوره النور.

Herat was also very famous for craftsmanship and the garments in Herat were considered to be of high quality. During the Mongols, for instance, they made an especial kind of garment woven in gold and embroidered with pictures which we much admired by contemporaries. King Ogatai was one of the great admirers of these garments made by the "Jama Bafan of Herat.¹

The history of Herat, before the reign of the Mongols, was not so conspicuous and important. In the Mongol period, Herat, played a prominent part in all the activities going on in Khurasan, and because of its geographical situation came under the rulers of Ghor.

During the reign of Sultan Mangu Khan (649 A. H- 658 A.H./1251-1259 A. D.) Malik Shams-ud-Din Muhammad-i-Kurt, who was a Ghorid and the warden of Qala-i-Khaysar, became the governor of Herat.²

Qala-i-Khaysar was situated between Herat and Ghor at a distance of two days from Herat.³ Yaqut believes that it was a frontier fort between Ghazna and Herat.⁴ From then onwards Herat gained prominence in the history of Khurasan especially after the destruction of Balkh and Merv.⁵ which were on the trade routes to China-Turkistan and India, Herat replaced them as an important centre of trade with those countries.

Herat because of its situation on the trade route and fertility of its land could quickly recover from destruction caused by the nomads and the Mongols.⁶

1- Tarikh-i-Sayf-i-Herawi. p. 107.

2- See Malik Shams-ud-Din-i-Kurt and the Mongols. (ch. 2.)

3- Surat-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. II, p. 457

4- Mujam-al-Buldan, Yaqut vol. 11 p. 507

5- See chapters 8, 9, 73, 97, 90, and 102 of Tarikh-Nameh-i-Herat by Sayf Ibn Muhammad Ibn Ya qub-al-Herawi-

6- It should also be useful to remember that Herat upto the construction of the Trans - Khazar rail way was an important place for the above mentioned fact.

around the Friday Mosque.¹ This splendid Friday Mosque was built by Malik Ghivath-ud-Din of Ghor in 201 A. H./816 A.D.,² and was continuously repaired and restored by the Kurts of Herat.

The buildings in the city were considered too beautiful. The best of these buildings was the Musalla (The place of prayers), which was situated in the northwestern part of the city. The Musalla consisted of a Madrasah and a building in the shape of a cupola in which there were the graves of the Timurids Sunitans.

This Mosque was well known in the Islamic world, and the words of the unknown author of the Hudud-al-Alam describe it "one of frequented in all Khurasan."³ The Musalla was pulled down by Amir Abd-al-Rahman Khan, an Amir of Afghanistan 1260-1319 A. H.

1844-1901 A.D.⁴

In the northern part of Herat there was a hill which was once used for firing guns at the citadel of Herat by Nadir Shah-i-Afshar (1147-1160).⁵ It was called Tapay-i-Bangyan, and on the east of it there was situated the Gazirga (battle-field) which was built by Izz-ud-Din-Kurt.⁵ It is still in existence.

1- Ibid. vol 2, p. 437.

2- Ibid. vol. 2, p. 437-38.

3- Rauz - al - Jannat, Mu'in-ud-Din Isfazari, British Mus. p. 113.

4- Hudud al-Alam. p. 103-04.

5- ". . . After the decay of the safavid rule Herat was included in the kingdom of the Durranis under Ahmad Shah and his descendants who held it even after they had lost the rest of Afghanistan. Mahmud Shah was succeeded by his brother Kamran, who was murdered in 1258. The Persians had long had designs on Herat and were (it had been supposed) encouraged by the hope of Russian assistance. In 1837 Muhammad Shah Qajar besieged Herat. The defence was organised by E. Pollinger, a young English officer, and after the siege had lasted a year it was abandoned. After Kamran's death, however, in 1258 A. H.—842 A. D. the Persians renewed their attack and this time with success. The town remained in their possession till 1280 A. D., 1863 A. D.

Muhammad Khan retook it, dying himself while in camp before its walls.

During the war between Shir Ali and his brothers Herat remained faithful to him and was held by his son, Yaqub. After Shir Ali's death and the accession of Abd-al-Rahman another son of Shir Ali, Ayub, still held Herat and they collected an army with which he attacked the English force at Kandahar. Abd-al-Rahman fortified the town strongly in 1885 during the events which followed the boundary commission of that year and it was during this process that the Musalla was destroyed." Encyclopaedia of Islam vol. 11, part 1. p. 294.

2- Geographical History of Iran, p- 110

3- Tarikh-i-Sayf-i-Herawi. p. 14I.

During the Kurts of Hreat Abaqa Khan's commander-in-chief, Tabshin Aghol had his army camp pitched there.¹

Some Muslim historians believe that Herat was built by Alexander the Great² and someo thers are of the opinion that after it had fallen into ruin Alexander rebuilt it.³ And it was probable that the account in the Greek historians of the Aleyander it.⁴ And it was into building of the city of Arya Mayd was the source of this belief.⁴

The actual situation of this ancient city is not by all means certain. Barthold holds the opinion that the ancient city of Arta Kuwan was this Arya Mayd the name of which was changed to Ikhta-var-ud-Din latter.⁵ Probably Qala-i-Ishkanja (or Aman kuh).⁶ during the reign of the Kurt dynasty of Herat was this Ikhtayar-ud-Din or Arya Mayd.

Herat, due to the fertility of Hari-rud became one of the most famous cities of Khurasan.⁷ Both the length and breadth of the city was a half Farsakh,⁸ and like other great cities it consisted of a citadel and a suburb.⁹ The city had four gates: the eastern gate or the gate of Kushk, the northern gate or the gate of Saray which led to Balkh, the western gate or Bab-i-Ziyad which led to Nishapur, the southern gate or Bab-i-Firoz Abad. The northern gate was made of wrought iron while the other three were made of wood.¹⁰ Ibn Hauqal describes the situation of the buildings of Herat as follow:

The castle of Amir was situated outside the city, one Farsakh to west in Khurassan Abadh. The Friday Mosque was situated in the heart of the city, and the Majlis on the western side of the Friday Mosque (Masjid Jama). There were the Bazars which were situated near the gate and

1- Tarih-Namah-i-Herat' p 337.

2- Tarikh-Namah-i-Herati, p. 40.

3- Nuzhat-al-Qulub Mustawfi p. 150

4- Geographical History of Iran, p. 151.

5- Ibid.

6- Tarikh-i-Sayf-i-Herawi p. 434.68.

7- See Ibn Battuta. Travel into Asia and Africa. p. 175.

8- A leage (Steingass p. E. Dict. p. 918), Barthold believes that it was 9,000 gaz (Turkistan Down to the Mongol Invasion, p 85.)

10- (a)Hudud-al-Alam, unknown author, p. 103.
(b) Surat-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. 2, p. 437.

But Mustawfi¹ and the author of Hudud-al-Alam² are of the opinion that it was a prosperous district.

In the mediaeval centuries the route between Herat and Merv was along the valley of Kushk and this is proved by the existence of numerous ruins along the river Kushk and the ancient bridge of Chil-dukhtaran.³ The city of Baghshur and the castle of Mawr are situated in Kushk,⁴ the latter of which was known to Le-Strange as Ganj-i-Rustaq⁵ and his authority had probably been Ibn Hauqal.⁶

From Kushk the road which led to Merv-rud, there was another route running from Murghab and the castle of Ahnaf (now a guard house west of Badghis).⁷ The ruins of Baghshur occupied a vast territory situated on a high hill, and were originally built of clay (Tin).⁸

From the upper part of Murghab and Ghuristan a route led to Herat passing the village of Karukh.⁹ Karukh was the second largest village to Herat.¹⁰

The village is still in existence and is situated to the northwest of Herat. Hari-rud and Murghab were called Paropamis. This area was occupied by the Jamshids and Hazarahs in 13th century. The village occupied by Jamshids was called Kushk and the village inhabited by Hazarah's was called Qala-i-Nou the latter of which was situated near the river Kashan. Now, there is less cultivation than in those times. The existence of ruins shows that conditions were then much better.

The rich pasture of Badghis was a veritable paradise¹¹ for the nomads and probably because of this no sedentary civilization developed there.

1- Nuzhat-al-Qulub, p. 151.

2- Hudud- al-Alam, p. 104.

3- Geographical History of Iran, p. 100.

4- Surat-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. II, p. 441.

5- The land of the Eastern Caliphate, p. 413

6- See Surat-al-Arz, Ibn Hauqal's Map of Khurasan, vol. II front page 427.

7- Geographical History of Iran, p. 100.

8- Surat-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. II p. 441.

9- Geographical History of Iran, p. 100.

10- Surat-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. I, p. 439.

11- (a) Nuzhat- al - Qulub, Mustawfi, p. 151.

(b) Sayf -i- Herawi, Tarikh - Namah -i- Herat, p. 106.

(c) Hudud-al- Alam.

According to tradition it was founded by Afrasiy-ab, the turk, and the circuit of its walls was 5,000 paces. It was a strong castle, built on clay foundations. The climate was hot, and the water was from the great river which eame down from Herat and from Tus.¹ But the Hudud - al - Alam believes that the river was dry, and water flowed in it only at the time of flood. He goes on to say that the place was with much cultivation, and its people were strongly built and warlike, their wealth was the camels ². Of fruits grown here, grapes and melons were very good.³

Badghis according to Mustawfi, was situated in longitude $95^{\circ} 3'$, and latitude $35^{\circ} 2'$. It had very many villages and dependencies.⁴ In this district there was forest, some five leagues long and the like across, that was full of pistachio nut trees.⁵ The unknown author of Hudud-al-Alam oelieves that Badghis was comprised of 300 villages.⁶

Later the word Badghis is used to cover all the territories in the northwest of Afghanistan.

There were two rivers in the southwest of Ganj - i - Rustaq and Badghis. Kushk and Kashan which flowed in to the Murghab.⁷ During the summer these rivers were dry in their lower courses. This water was not sufficient for irrigation. But Ibn-Hauqal believes that Ganj-i-Rustaq was a prosperous place with much running water and rich with gardens.⁸ He also mentions Badghis and describes it not so much prosperous as that of Ganj-i-Rustaq, and he goes to on say that the inhabitants of Badghis due to the lack of rivers and water had to draw water out of the wells.⁹ This fact was also mentioned by the author of the Tarikh-Namah-i-Herat.¹⁰

1- (a)Mustawfi, Nuzhat-al- Qulub, P.155. (b) Surat-al Arz, Ibn Hauqal, vot. II p. 445.

2- Hudud- al-Alam p. 104.

3- Mustawfi, Nuzhat-al-Qulub, p. 155.

4- Ibn Hauqal, Surat-Al-Arz,vol. II, p. 440.

5- Mustawfi, Nuzhat-al-Qulub, p. 151

6- Hudud-al-Alam p. 104.

7- Geographical History of Iran, Barthold, p. 99.

8- Surat-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. II, p. 441

9- Ibid. vol. II, p. 440-1.

10- Tarikh-Namah-i-Herat, Sayfi - Herawia p. 110-111

Zahma

GEOGRAPHICAL HISTORY OF HERAT

*With a special reference to the
Kurt Dynasty*

Herat lies between Merv in the north and Sistan and Farah in the south, and between Ghor and Gharj in the east, and Khurasan in the west. It was situated near the river Hari-rud and was six days journey from Herat in the northeast to Merv and five days in the northwest direction to Sarakhs.¹

It was situated in longitude $94^{\circ} 20'$, and latitude $34^{\circ} 20'$. It was a prospeous city especially during the rule of the kings of Ghor. There were 12,000 shops all fully occupied, and 6,000 bath-houses, besides caravanserais and mills, there were 359 madrasehs, also covent for Darvish; a fine temple, and lastly 444,000 houses inhabited by the permanent population.²

During the reign of Malik Mu'izz-ud-Din of Kurt. (732-771 A.H.)³ Ibn Battuta found Herat one of the largest inhabited cities in Khurasan.⁴

The territories lying between Herat and Merv-rud were called Ganj-i-Rustaq and that which lay between Herat and Sarakhs Badghis.⁵

Merv-rud was a prosperous town situated at the foot of a mountain. It abounded in fruits⁶, and the river of Merv skirts it.⁷ Ganj-i-Rustaq was comprised of a collection of villages,⁸ and according to Le-Strange it appears to be those now known as Qala-i-Merv.⁹ Sarakhs, according to Mustawfi, was situated in longitude $94^{\circ} 20'$ latitude 37° .

1- Ibn Hauqal, Surat-al-Arz, vol II, P. 454.

2- Mustawfi, Nuzhat-al-Qulub, p. 150-51.

3- Mirkhwand, Habib- u-Siyar, vol. III, part 11, p. 75-6.

4- Ibn Battuta, Travel Into Asia and Africa. p. 175.

5- See Ibn Huaqal's Map of Khurasan, Surat-al-Arz, vol. II p. 427.

6- See Ibn Hauqal's Map of Khurasan, Surat Al-Arz, vol. II p. 442.

7- (a) Hudud-al-Alam Edited Minorsky, p. 105. (b) See also Surat-al Arz of Ibn Hauqal, vol. II p. 441.

8- Ibn Hauqal, Surat-al-Arz p. 441.

9- Le-Strange; The Land of E. Caliphs. p. 413.

Al Biruni was more than a mere scholar or Indologist. He was perhaps the more erudite cosmopolitan scholar of his age, knowing as he did all the literature available in two languages - Arabic and Persian , and a good deal of what was available in a third - Sanskrit. He was also familiar with the fundamental works of Greek thought , and Greek sciences , to most of which he had access through Arabic translation. A humanist , his heart was free from racial or religious bias , and this raises his respect and reputation in the eyes of the whole world. With the objectivity and justice of science , Biruni appraised Indians' contribution to human thought , science and culture , but like a true friend he could not overlook their faults and shortcomings and had the courage and sincerity to speak his mind openly. These were , according to him , the complete isolation of the Indians from the nations of the world , their ignorance of what was going on outside India , their narrowmindedness and want of sympathy and lack of communication with other people , whom they looked down upon and called Mlechchhas. He denounces the caste system , image-workshop and the cruel practice of Sati and the law forbidding the widows to remarry. He writes that equality of man in the eye of law was not known . The Brahmans were exempt form all taxes and even capital punishment. If a Brahman committed a murder , the punishment for the crime was expiration, which consisted in fasting , prayer and charity.

Such was the man who lived in the hilly country of Afghanistan about a thousand years ago. Those were the days of Crusades and religious wars both in Europe and Asia. But Abu Raihan stood for peace, universal justice and brotherhood. He had nothing but love , and goodwill for all humanity , and strange it is that he was patronised and encouraged in his mission by his benign Master , Sultan Mahmud of Ghazni , whom some of the narrow - minded historians have put as a "mere bigot and raider." Abu Raihan wanted to promote good understanding , brotherly love and cultural relations between all peoples of the world and in this he may safely be called the poineer of the movement launched by Akbar the Great in the past and UNO at present.

introduction to astrology, a treatise on chronology, the "History of India" (or Indica), and "Kanun-i-Masudi" (Masudi's Cannon) an astronomical and geographical work frequently quoted by Abul Fida, especially in his tables of Lat. and Long. For his last work he received from the Emperor Masud an elephant load of silver, which he, however, returned to the royal treasury.

What is peculiar of him is his frankness and love of truth. His lack of fanaticism and prejudice and his capacity of analysing, criticising and speaking clearly without fear is appreciated alike both by the scholars of the East and the West. The Indian Brahmans, though differed with him on some vital points, could not fail to appreciate his vast knowledge and used to call him "Sagar" that is an ocean (of knowledge).

The names of his writings, or more correctly what has been left from the ravages of time, are given in full by Reiste in the supplement of his Bibliography. The work for which he is best known, and which to the cultivator of Indian history is the most important of all his works, is the "Tarikh-ul-Hind", the History of India, as already referred to. It was written in Arabic. A manuscript of this work, or a portion of it, is to be seen in the Imperial Library of Paris, and from this MS., M. Reinand extracted two chapters which he published in the Journal Asiatique. The work according to Reinand was written in A. D. 1030.

Abu Raihan wrote some works on poetry and also the history of Mahmud and his father, as well as a history of Khwarizm. An accomplished writer observes: "Abu Raihan was the only Muslim writer who investigated the antiquities of the East in a true spirit of historical criticism," and he proceeds to give some examples of his knowledge of ancient technological chronology which he says "are of the highest importance in establishing the early civilisation of the Aryan race."

Professor S. K. Chatterjee of Calcutta University, paying homage to the spirit and the scientific works of this great orientalist and humanist, scientist and philosopher of nearly a millennium ago says: "Al Biruni, one of the greatest international scholars of history, has always attracted persons who take a broad view of human history and culture as an interconnected and integral thing."

with theological and philosophical matters, he makes a comparative study of the doctrine and principles of Hinduism and the Islamic mysticism as well as the beliefs of the Greek philosophers. Here one can easily see the object of the author, which is not only to present Indian culture to his own people and to the Muslim world, but he is seen working towards a definite goal and is at his best to prove concretely the oneness of the Truth.

He was the first Muslim writer to study Puranas minutely and to make use of them in his books. "His system of chronology and astronomy," writes Sachau, "was more complete and accurate than ever before given by any other writer. His communications of the Puranas were probably entirely new to his readers, as also the important chapters on literature, manners, festivals, geography, and much-quoted chapters on historic chronology." On Indian astronomy, chronology, geography, and astrology, he studied many works in original, and he had probably many conversations and discussions with prominent Hindu scholars on these topics. He gives in his "Indica" the titles of these books along with the names of the scholars whom he met in India.

At the same time he was not ignorant of what had been achieved or was being achieved in this field in other parts of the world. Speaking of the progress of astronomy in the Khwarizm period, Abu Raihan says: "The solar calendar of Khwarizm was the most perfect scheme of measuring time with which he was acquainted, and it was maintained by the astronomers of that country that both the solar and the lunar zodiacs had originated with them; the divisions the signs in their system being far more regular than those adopted by the Greeks or the Arabs."

A versatile scholar, his works are stated to have exceeded a camel-load. It was supposed by the devout Muslims that he had received divine aid and inspiration in the composition of his works. Abu Raihan is, undoubtedly, the greatest astronomer and historian of his time. The list of the books which he wrote is alleged to have exceeded 60 pages.

Unfortunately, most of these works are lost, and from what has been spared we can easily deduce that he was well-versed in the different branches of science and literature of his time. Those most spoken of are astronomical tables, a treatise on precious stones, one on Materia Medica, an

of Khwarizm rose against Mamoon and succeeded in putting him to death. As the deceased Prince was brother-in-law of Sultan Mah'mud, being married to his sister, this naturally aroused the anger of the Sultan. Leading an expedition in person he captured Khwarizm and made it a part of his empire. The Sultan knew all about Abu Raihan as he had come to his court several times in connection with embassies. He invited him as well as Avicenna to come to his court and stay with him. The former accepted the invitation gladly, while the latter, averse to enter into controversy with Abu Raihan, with whom he differed on many points, and whose logical powers he was afraid to encounter, politely declined the offer.

It was in the suite of Sultan Mahmud and of his son Masud that Abu Raihan had a chance to visit India, where he is said to have stayed a longtime. This was judiciously spent in learning Sanskrit and Indian philosophy. He took a keen and sincere interest in acquiring Hindu learning. He conversed freely with Brahmins on Indian philosophy and was profoundly impressed by their intellectual subtlety and metaphysical speculations.

In describing the monotheistic base of Hindu religion, he tried to remove the false notions which existed among the Muslim world about the Indians and their religious concepts. Dr. Sachau in his preface to "Indica", Abu Raihan's famous book on India, remarks: "The philosophy of India seems to have fascinated his mind, and the noble ideas of Bhagavadgita probably came near to the standard of his own persuasions. Perhaps it was he who for the first time introduced the gems of Sanskrit literature into the world of Muslim readers." Appreciating the innumerable services Abu Raihan did in compiling his book on India, Dr. Sachau says: "If in our days a man began studying Sanskrit and Hindu learning, with all the help afforded by modern literature and science, many a year would pass before he would be able to do justice to the antiquity of India to such a degree of accuracy as Abu Raihan had done in his famous book "Indica."

This book which he wrote after many years of hard studies, documentations and travels in different parts of India, contains the essence and flower of the knowledge about India and the Indians. In chapters dealing

Prasad in his book entitled "History of India" referring to the question rightly remarks: "The unbiassed enquirer who keeps in mind the peculiar circumstances of the age must record a different verdict. In his estimate, Mahmud was a great leader of men, a just and upright ruler, an intrepid and gifted soldier, a dispenser of justice, and above all a patron of letters, and as such deserves to be ranked among the greatest kings of the world."

Mahmud was a cultured man. He invited the literary luminaries of the age to his court at Ghazni, and did not fail to give them the most liberal encouragement. Due to this royal patronage, Ghazni soon became a second metropolis of Islam, the resort of the most brilliant scholars and savants of the age. One of these, who was destined to attain a world-wide fame, was Abu Raihan Albiruni, who enjoyed the respect and confidence of his benevolent Master. It was through his favours and encouragement that he came to India several times to study Sanskrit and Indian civilization with the sole object to present Indians with their spiritual values, their religious outlook and culture to his countrymen and thereby establish friendly relations and good understanding between the two neighbouring countries.

Abu Raihan Mohammed bin Ahmad Albiruni was born in 973 and died at the ripe age of seventy-five at Ghazni, the capital of the Ghaznavid Empire. The place of his birth is a matter of much controversy. Some are of the opinion that he was born in Sindh at a place called Birun. But there is no such place in that province either in the past or even now; there is a Nirun or Nirun-Kot in the vicinity of the modern city of Hyderabad. Others contest that he was a native of Khwarizm (Khiva) and was born at Birun. Even the existence of such a town in Khwarizm is not yet established. The historians also differ as to the date of his birth, but generally they put it between 970 and 973.

We do not know much about his early life either. The first time we hear of him is the court of Khwarizm, his native place, where he was held in great esteem by Mamoon, the last prince of the line. About 1000 A. D. he went to Gurgan and was warmly received by Shams-ul-Maali Qabus, the ruler of the place. Returning to his native-land in about 1010, he stayed there up to 1017. It was at this time that people

ABU RAIHAN ALBIRUNI

*Astronomer, geometrician, historian,
and philosopher of the
Ghaznavid Period*

by Mohammed Ali

Sultan Mahmud of Ghazni (998 - 1030 A. D.) was a great conqueror. That he undertook no less than seventeen expeditions into India is an historical fact cited nearly by all the historians and biographers, Afghans as well as foreigners. There is no need to reiterate the charge of avarice brought against the Sultan. The charge cannot be refuted. No one can deny that Mahmud loved money and for its sake he waged so many wars in distant and inhospitable lands. If he is guilty of bloodshed, so are the other conquerors of the world. But this is only one side of the picture. If he loved money, he knew how to spend it wisely in pursuit of knowledge. He promoted learning, established a university at Ghazni with a fine library, and a museum adorned with rare pieces of art from all parts of his vast empire. The money he collected was spent lavishly on such educational institutions and on scholars who flocked to his court from all parts of the Muslim world.

His conquest of northern India opened a new chapter in the Indo-Afghan cultural and commercial relations. Like Alexander the Great, Chandragupta Maurya, and Kanishka, he, too, wanted to establish a big empire, rather a confederation of nations, and thereby promote their cultural and commercial ties. It is very much regretted that some of the short-sighted writers, ignoring this cultural and social aspects of relations, call the Sultan a bigot, an inhuman tyrant, a veritable Hun. Professor Ishwari

کفایت نمیکند بر زوایای تاریک روح بشر پر تو افگند» !!
 از طرف دیگر گویته مارا از سنجش نادرست و بسی
 احتیاطی در شرایط طبیعی، اجتماعی و تاریخی بر حذر میسازد.
 فلسفه گویته کناره گیری بیور و صدایی رامنگمن مسازد،
 لیکن این واقعیت فمیرساند که گویا وی با حافظ در مدرسه
 لاذری «مداستان شده از زمختی روزگار میگریز دو مثالات
 زندگی را سر جایش گذاشت و آنرا چیستانی پنداشت در پی
 مطرب و می افتاده باشد. نخیر، قباید چنین پنداشت؛ گویته
 بر عکس، به محدودیت دانش بشر عقیده ندارد، و اصرار
 میوزرد که بشر تا جایی که میتواند به تحقیقات و کنیجگاوی
 علمی خویش بصورت پیگیر ادامه دهد و هیچگاه دست بدامان
 یا من و نا امیدی قیندار د.

خیلی زیبا و هیجان انگیز است آنجا که این خبر دسته
 میگوید: «اینکه در حاشیه مرزهای تفکر بشر بخسیر امری،
 و آنکه در بستر کوتاه نظری نفس خویش بیار اموم واقعیت
 دگری باشد»

گفته های گویته

... فسنه هنر در از وزبان عمر گوتهست، قضاوت
 مشکل و فرصت زود گذر باشد. اقدام آسان و تفکر دشوار
 است. راهنمای اطفال خیالات ایشان بوده در حالیکه جست
 و خیز میزند، می آموزند، سنجش و جهان جدیت نابهذگام
 از دامان شان میگیرد. تقلید بر اداردوگانه ماست، آنچه
 را تقلیدم کنیم نمیتوان با آسانی کشف کرد. مقام عالی، تخيیل انگیز
 بوده اما رنج قدم زدن بسوی آن آنقدر مهیج نیست؟ ...
 کلمات و الفاظ «خوب» است اما «بهترین» نباشد.
 «بهترین» را نمیتوان با کلمات و الفاظ افاده کرد. «کسانیکه
 با سیمولها راهنمایی میشوند اهل ریاسالوس اندعال واقعی از
 معلو ممی آموزد تا به کمک آن نقاب از چهره مجھول
 برداردو بدین ترتیب خود را مالک آن سرچشم سازد که علم از
 آن جوش زنان بر می آید.

گویته

و قوای خودسرانه و مستبدی این جهان را اداره میکند. از
 همین جهته است که انسان در نظر گویته آزاد افتاده است.
 گویته ادبیات فرانسه و اشعار ما، شرقی‌ها، رامطالعه
 میکرد و نیز در عوامل و شرایط تاریخی و اینکه عوامل مزبور
 چه تأثیری از خود بر افراد میگذارد، خیر و میشدو علت
 آن این بود که گویا او آرزو داشت از همان راه داخل
 شهر بنده جبر گردیده گوچه خم‌های آذر ابلد شود.
 گویته بعد از تحقیقات و بررسیهای زیاد باین نتیجه
 میرسد که: « تمام عوامل قابل درک از کشاف یافته تاریخی،

ادب

نشریه دو ماهه

آدرس

مدیریت مجله ادب، پوهنچی ادبیات
 جاده شیر علیخان شهر نو
 کابل، افغانستان

وجه اشتراک

محصلان و متعلم ان	۱۲	افغانی
مشترکین مرکز	۱۵	
ولايات	۱۸	
خارج	۲	دالر
قیمت این شماره		
۶ - افغانی		

د ملی د فاع مطبعه

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library